

حقایق جنگ ضدفاشیستی در اوکراین

«در هسته‌ی فاشیسم قرن بیست و یکم، مثلثی از سرمایه‌های
فراملیتی با قدرت سیاسی/ارتجاعی در دولت و نیروهای
نئوفاشیست در جامعه‌ی مدنی وجود دارد.»

نقل از کتاب در دست انتشار «فروپاشی لیبرال دموکراسی - از نئولیبرالیسم به سوی نئوفاشیسم»

به کوشش : مسعود امیدی

فروردین ۱۴۰۱

فهرست

۳	تمرکز بر اصل لنینی تحلیل مشخص از وضعیت مشخص.....
۱۰	در باره‌ی مقاله‌ی «آیا روسیه امپریالیست است؟».....
۱۵	رهبر کمونیست روسیه: غرب در حال حمایت از فاشیست‌ها و استفاده از اوکراین است.....
۲۰	مردم اوکراین نباید قربانی باندهای سرمایه‌ی جهانی و الیگارش‌ی شوند.....
۲۱	همسویی با امپریالیسم جهانی، نازیسم و ناتو با شعار صلح!.....
۳۰	جنايات جنگی نازی - باندها باید در سراسر جهان محکوم شود!.....
۳۲	نقل از صفحه فیسبوک گنادی زیوگانف.....
۳۳	«واکنش به فشار خارجی باید به یک تغییر بنیانی در سیاست بین‌الملل تبدیل شود».....
۳۵	ایالات متحده و اتحادیه‌ی اروپا، احیای فاشیسم را سرکردگی می‌کنند.....
۳۷	به احزاب کمونیست و کارگری عضو «سولیدنت».....
۳۹	اقدامات جدید تروریستی نازی‌ها در اوکراین.....
۴۰	فاشیست‌های اروپا و تروریست‌های خاورمیانه از نازی‌ها و ملی‌گرایان باندر حمایت می‌کنند.....
۴۱	ایوان نیکیتچوک: به هموطنانم.....
۴۴	آنچه در اوکراین و پیرامون آن در حال رخ دادن است.....
۴۸	برنامه‌ای برای احیا: «ده گام به سوی حیات با شکوه».....
۵۵	علت عملیات نظامی روسیه در اوکراین.....
۵۸	نازیسم - بیماری مهلک اوکراین.....
۶۱	آیا تحریم‌ها علیه روسیه، روسیه را قوی‌تر خواهد کرد؟.....
۶۵	چگونه ایالات متحده، اوکراین را به‌زور وارد جنگ کرد؟.....
۶۸	فتنه‌انگیزی فاجعه‌بار نازی‌های باندر، نیازمند تحقیق است.....
۷۰	پیام حزب کمونیست فدراسیون روسیه به حزب کمونیست یونان.....
۷۱	آیا جهان از جنگ ناتو علیه روسیه حمایت می‌کند؟.....

تمرکز بر اصل لنینی تحلیل مشخص از وضعیت مشخص

ضرورت درک درست از ماهیت ضدفاشیستی جنگ در اوکراین

مسعود امیدی

با ورود نیروهای روسیه از ۲۴ فوریه به داخل اوکراین، جنگ اوکراین با روس‌ها وارد مرحله تازه‌ای شد.^۱ جریان‌ها و شخصیت‌های سیاسی مختلف با توجه به جایگاه خود در صف‌بندی‌های اجتماعی-طبقاتی و سیاسی-ایدئولوژیک اقدام به تحلیل و موضع‌گیری در ارتباط با آن کردند.

تکلیف با طیف وسیع نیروهای وابسته و متمایل به غرب از جمله سلطنت‌طلبان، لیبرال‌ها و نتولیبرال‌های وطنی، اصلاح‌طلبان و... و همین‌طور چپ‌های پشیمان و نیروهایی که خود را به چپ دموکراسی‌خواه، جمهوری‌خواه، چپ دموکرات، چپ نو و... می‌خوانند، نیز روشن است. یکی از وجوه مشترک همه این نیروها، حمایت از ویران کردن لیبی از سوی آمریکا و ناتو تحت عنوان مداخله بشردوستانه بود. آن‌ها تلاش کردند تا تجاوز و مداخله امپریالیستی در لیبی را به عنوان انقلاب و در جهت استقرار دموکراسی در لیبی بفهمند و به دیگران معرفی کنند. بر همین اساس کارشان به فرستادن پیام تبریک به مرتجعین به قدرت رسیده به جای قذافی نیز رسید! آن‌ها وظیفه خود را انجام می‌دهند. سخن این نوشته با این‌ها نیست. بلکه روی سخن، با مدعیان چپی است که خود را مارکسیست-لنینیست، سوسیالیست انقلابی، ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیست و از همه مهم‌تر مدافع صلح و دموکراسی و حقوق بشر از یک منظر لنینی می‌دانند و قادر به ارائه تحلیل مشخص، منسجم و درستی از این جنگ نبوده و نوعی ابهام و تناقض‌گویی را در مواضع خود بازتاب می‌دهند. بخشی از احزاب کمونیست و کارگری را باید در این طیف دید.

این گونه گرایش‌ها در موضع‌گیری‌های خود مجموعه‌ای از اخبار و اطلاعات در ارتباط با مداخلات امپریالیسم آمریکا، اتحادیه اروپا و ناتو در برافزودن آتش جنگ، حمایت از جنایات و اقدامات نژادپرستانه و ضد روسی حاکمان کی‌یف و تنگ‌تر کردن حلقه محاصره ناتو بر روسیه و حتی گاه به هدف بالکانیزه کردن روسیه نیز اشاره می‌کنند اما در تحلیل این داده‌ها و فکت‌ها برای نتیجه‌گیری و یافتن جایگاه خود، دچار خطای مهلک می‌شوند و بی‌توجه به ماهیت ضدفاشیستی جنگ و اجتناب‌ناپذیر بودن آن از سوی روسیه در دفاع از امنیت خود، به قول خودشان «تجاوز روسیه به اوکراین» را محکوم می‌کنند و از موضعی سانسورستی، هرچه را در نقد آمریکا، اتحادیه اروپا و ناتو رشته کرده بودند، پنبه می‌کنند و می‌کوشند تا خود را مدافع حقوق بین‌الملل، حق تعیین سرنوشت و حاکمیت ملی حاکمیت کودتایی و فاشیستی اوکراین (نه جمهوری‌های خلق دونتسک و لوگانسک در دونباس)، مدافع صلح و مخالف جنگ و... نشان دهند. کلیدواژه این موضع‌گیری‌ها هم برای توجیه خود، عبارت «الیگارشی حاکم بر روسیه» است. از آنجا که در این مورد در اطلاعاتیه‌ها و تحلیل‌هایی که در ادامه می‌آیند، سخن گفته شده است، از پرداختن به آن در این مقدمه اجتناب می‌شود. این نگاه آشکارا از رئال پالیטיک فاصله گرفته و با درافتادن به یک گرایش سانتیمان‌تال و انتزاعی سیاسی، خود را ناتوان از درک واقعیات زمینی و الزامات و در نتیجه تشخیص جایگاه خود به عنوان کمونیست می‌یابد. این نگاه با شبیه‌سازی کلیشه‌ای جنگ در اوکراین با جنگ جهانی اول و موضع‌گیری لنین در آن مبنی بر تبدیل جنگ امپریالیستی به انقلاب پرولتری و...، نشان می‌دهد نه درک درستی از واقعیات جهان امروز دارد و نه از لنین و لنینیسم.

استدلال چوبین این نگاه مبتنی بر این گزاره است که روسیه امروز، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نیست! گویا که چه کشف بزرگی را اعلام می‌کند و گویا که دفاع از یک نبرد ضدفاشیستی (که با این همه شواهد روشن در مورد حاکمیت فاشیست‌ها در

^۱ علی‌رغم فضای رسانه‌ای مسلط، این جنگ در ۲۴ فوریه آغاز نشد بلکه از سال ۲۰۱۴ به ویژه پس از کودتای معروف به میدان در اوکراین با حمایت غرب و روی کار آمدن فاشیست‌ها در کی‌یف آغاز شد و تا زمان ۲۴ فوریه سال جاری میلادی و ورود نیروهای نظامی روسیه به اوکراین، در حوزه‌های سیاسی، نظامی، ژئوپالیטיک و... در ابعادی وسیع با حمایت و هدایت غرب و به صورت مشخص ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا از دولت اوکراین دنبال شد و قبل از ۲۴ فوریه نزدیک به ۱۵ هزار کشته از روس‌های ساکن اوکراین در دو جمهوری دونتسک و لوگانسک بر جای گذاشته بود. از این رو با قاطعیت می‌توان گفت که ورود نیروهای روسیه در ۲۴ فوریه به داخل خاک اوکراین با اهداف مشخص اعلام شده شامل نازی زدایی از اوکراین و ممانعت از عضویت ناتو در اوکراین و... تحت عنوان عملیات ویژه در واقع آغاز مرحله جدیدی از جنگ است و نه آغاز آن. توجه به این حقیقت برای درک ماهیت جنگ از اهمیت بسیار برخوردار است.

اوکراین منطقاً دیگر نباید نیازی به ارائه فکت و دلیل برای اثبات آن باشد.) مستلزم وجود یک حاکمیت سوسیالیستی در روسیه است و گویا که این نبرد همواره باید دیر هنگام و زمانی که بخش عظیمی از خاک یک کشور توسط فاشیسم اشغال شد، آغاز شود و نه به عنوان یک اقدام پیشگیرانه و تدافعی! این نگاه ناتوان از درک این حقیقت است که امروز اگر یک حاکمیت سوسیالیستی نیز در روسیه وجود داشت، برای دفاع از امنیت خود دست به چنین اقدامی می‌زد و با اطمینان می‌توان گفت پیش‌تر از این‌ها چنین می‌کرد و اساساً نمی‌گذاشت کار به اینجا برسد. این نگاه با اشاره به کشته‌ها و آواره‌های جنگ و پیامدهای مخرب آن و اینکه کارگران و زحمتکشان قربانیان جنگ هستند و مجموعه بدیهیاتی از این دست، جنگ را محکوم می‌کند و خود را مدافع آتش بس و صلح نشان می‌دهد. گویا که زمانی که حاکمیت شوروی برای نابودی فاشیسم ناگزیر از ورود به آلمان و شکست آن در برلین شد، جنگ کشته و آواره و پیامدهای منفی نداشت؛ و اینکه حاکمیت امروز روسیه، سوسیالیستی نیست و سرمایه‌داری است، نافی حق این کشور برای دفاع از امنیت خود در برابر فاشیسم و نفوفاشیسم و غرب و اتحادیه اروپا که خواهان بالکانیزه کردن این کشور هستند، است. این نگاه قادر به ارائه هیچ آلترناتیو سیاسی و غیرنظامی برای مذاکره و توافق با فاشیست‌های حاکم بر کی‌یف که با حمایت همه جانبه غرب و ناتو در صدد تهدید امنیت ملی روسیه برآمده‌اند، نیست و علی‌رغم وجود شواهد بسیار زیاد در مورد تن دادن جبهه فاشیستی به مذاکره و عدم پایبندی به نتایج توافقات در پیش از ۲۴ فوریه، همچنان چشم خود را بر این واقعیات می‌بندد و بر راه حل دیپلماتیک اصرار می‌کند. این نگاه توجه ندارد که تنها یک توازن قوای مادی و سیاسی و نظامی می‌تواند ضامن شکل‌گیری فضای مناسب برای مذاکره و دستیابی به اهداف ضد فاشیستی و تأمین امنیت روسیه در آن گردد. و چنانچه روسیه نتواند اقتدار خود را بر این فاشیست‌ها دیکته کند، آن‌ها نه تنها تمایلی برای مذاکره نشان نخواهند داد (که ندادند)، بلکه همه توان نظامی و سیاسی و رسانه‌ای خود را برای پیشبرد اهداف ویرانگرانه خود به کار خواهند گرفت.

شاید باید ریشه این انحراف را در شکل‌گیری گرایش‌های سوسیال دموکراتیک و راست و بورژوازی و فاصله گرفتن از لنینیسم در نیروهایی دید که آن را ترویج و تبلیغ می‌کنند.

در پاسخ به آن‌ها که روسیه را کشوری امپریالیستی دانسته و با کلیشه‌سازی از جنگ جهانی اول، جنگ را نیز جنگی امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان معرفی می‌کنند، نیاز به استدلال زیادی نیست. از یک سو به دلایل فراوان، امپریالیستی دانستن روسیه به نوعی تقلیل مفهوم لنینی و علمی و امروزی مفهوم امپریالیسم است که یکی از مقالات این مجموعه^۲ به آن می‌پردازد و از سوی دیگر با فرض (نادرست) امپریالیست بودن روسیه، بازهم به صورت منطقی نمی‌شود چشم بر برآمد فاشیسم و نفوفاشیسم در اوکراین بست. ضمن اینکه مگر انگلیس و فرانسه هم امپریالیست نبودند که در جنگ جهانی دوم سرانجام در کنار اتحاد شوروی و در برابر فاشیسم قرار گرفتند؟ با اینکه این نگاه هم عنصری از حقیقت را بازتاب می‌دهد، اما این کلیشه‌سازی هم از نظر روش شناختی، شیوه درستی برای تحلیل موضوع نیست. کلید نگاه لنینی به اینگونه پدیده‌های سیاسی و اجتماعی را باید در اصل دیالکتیکی و لنینی تحلیل مشخص از وضعیت مشخص جستجو کرد. از این منظر برای تحلیل درست جنگ در اوکراین و فارغ از اینکه در روسیه، نظام شوروی و سوسیالیستی حاکم است یا سرمایه‌داری، باید محورهای مهم زیر را مورد توجه قرار داد:

- زمینه‌های تاریخی فاشیست‌ها در اوکراین و نقش جنایتکارانه آن‌ها در جنگ جهانی دوم
- کودتای سال ۲۰۱۴ فاشیست‌ها در اوکراین با حمایت وسیع آمریکا، اتحادیه اروپا و ناتو
- کارنامه ضد دموکراتیک، فاشیستی و نژادپرستانه و ضد روس حاکمیت اوکراین پس از کودتا که با اعمال تضيیقات فراوان بر جمعیت روس زبان و کشتار نزدیک به ۱۵ هزار نفر از آن‌ها قبل از ۲۴ فوریه همراه بود.
- عدم پایبندی دولت اوکراین به توافقنامه‌های مینسک ۱ و ۲
- زمینه‌های ژئوپالیسیک (جغرافیای سیاسی) و ژئواکونومیک (جغرافیای اقتصادی) منطقه اوراسیا
- نیاز امپریالیسم برای تسلط بر مناطق جدیدی از جهان یعنی روسیه پهن‌آور برای خروج از بحران و غارت منابع آن و نیز تسلط بر بازار مصرف آن

^۲ این مقاله، علاوه بر استفاده مستقل از آن، بعنوان مدخلی بر یک مجموعه تألیف و ترجمه پیرامون وقایع اخیر اوکراین قرار خواهد گرفت.

- واقعیت قدرت نظامی روسیه و اینکه تهدید امنیت آن می‌تواند امنیت و صلح جهانی را با مخاطره جدی مواجه کند.
- آرایش جنگی ۱۲۵ هزار نفر نیروهای نظامی اوکراین در مرز دونباس برای حمله و راه اندازی یک قتل عام قبل از ۲۴ فوریه
- برآمد فاشیسم و نئوفاشیسم به عنوان نماینده سیاسی شرکت - دولت‌ها و سرمایه فراملیتی
- برنامه امپریالیسم آمریکا، اتحادیه اروپا و ناتو برای بالکانیزه کردن روسیه
- ضرورت و اهمیت چند جانبه‌گرایی در جهان امروز برای کشورهای پیرامونی و نیمه پیرامونی و مقاومت امپریالیسم آمریکا در برابر آن
- صافبندی نیروهای مدافع جنگ و صلح در سطح جهان و اینکه امپریالیسم آمریکا و اتحادیه اروپا و ناتو نمی‌تواند مدافع استقلال کشورها و صلح و امنیت در جهان باشد و طنز تلخ حمایت ناتو و امپریالیسم و صهیونیسم از به اصطلاح صلح.
- چالش‌های بورژوازی حاکم روس و ناسیونالیسم روس با غرب
- تغییر و تحولات اجتماعی و سیاسی در جامعه روسیه و بازتاب آن در سطح حاکمیت سیاسی این کشور
- ابعاد وحشتناک پیامدهای جنگ‌های بزرگ با توجه به قدرت تخریبی تسلیحات امروز با فناوری‌های جدید
- پیامدهای وحشتناک ده‌ها آزمایشگاه جنگ بیولوژیک آمریکا در خاک اوکراین و پشت دیوار روسیه
- قدرت وحشتناک امپریالیسم رسانه‌ای در فریب اذهان عمومی
- افتادن تشت رسوایی لیبرال دموکراسی و آشکار شدن آن روی سکه فاشیستی پنهان شده در پشت شعارهای لیبرالیسم و دموکراسی و حقوق بشر بورژوازی و امپریالیستی در ارتباط با جنگ اوکراین

بی‌شک می‌توان به این موارد بازم افزود. مبارزه طبقاتی و همبستگی انترناسیونالیستی و مبارزه برای صلح و دموکراسی و حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت و حاکمیت ملی و ... از منشوری می‌گذرد که این موارد وجوه آن را تشکیل می‌دهند. بر این اساس تکرار کلیشه‌های واژه‌ها و عباراتی در دفاع از صلح و امنیت و ضوابط حقوق بین‌الملل و ... اگر نتواند برخاسته از تحلیل علمی و سیستماتیک موارد ذکر شده با در نظر گرفتن تأثیر متقابل آن‌ها، جهت تحولات، احتمال چیرگی هر یک از جهت‌گیری‌ها، پیامدهای احتمالی هر روند، توازن قوای عملاً موجود و ... در یک بستر پوشش سیستمی باشد، در عمل به فروکاستن پیچیدگی موضوع و ابعاد آن به جستجوی جایی در بین (یا به تصور برخی‌ها در مقابل) امپریالیسم و ناتو از یک سو و به اصطلاح الیگارش حاکم روس از سوی دیگر می‌انجامد. طبیعی است که چنین رویکردی فاقد توانایی درک از وظیفه انترناسیونالیستی خود در دفاع از کارگران و زحمتکشان دونباس و جای دادن خود در کنار کمونیست‌های دونباس در دفاع از حق زندگی و برخورداری از حقوق اجتماعی و سیاسی آن‌ها در برابر فاشیست‌های حاکم بر کی‌یف و مدافعان امپریالیست آن از همین کشورهای به اصطلاح متمدن و لیبرال دموکراسی و ... است. نتیجه تن‌دادن به توصیه‌های مدافعان این رویکرد که با رستی حق به جانب، اقدام روسیه به عملیات ویژه نظامی در اوکراین را محکوم می‌کنند، این است که:

۱- راه کارهای دیپلماتیک برای دفع فاشیسم و مخاطره تنگ‌تر شدن کمر بند ناتو به دور روسیه وجود داشت. که شواهد فراوان به هیچ وجه آن را تأیید نمی‌کنند و تمام تلاش‌های روسیه در این زمینه با مقاومت فاشیست‌های حاکم بر اوکراین و مدافعان غربی آن مواجه شد. آن‌ها که محکوم می‌کنند، آیا قادرند راه دیپلماتیک واقعی را هم نشان دهند؟ آیا کشف ده‌ها مرکز جنگ بیولوژیک به تنهایی برای عادلانه بودن و درست بودن این اقدام نظامی کفایت نمی‌کند؟ کمونیست‌ها باید چه کنند، نظاره کنند تا روسیه مثل یوگسلاوی تکه پاره شود و بعداً آن را محکوم کنند یا از اقدام نظامی و بازدارنده روسیه در این ارتباط حمایت کنند؟

۲- گویا پیامدهای نظامی، سیاسی، اجتماعی و ... آلترناتیو عدم اقدام نظامی روسیه یعنی منتظر ماندن برای جنگیدن در داخل مرزهای این کشور در برابر امپریالیسم و ناتو که بی‌تردید در برنامه‌های امپریالیستی قرار داشت، می‌توانست بهتر و در واقع کمتر از جنگ جاری باشد. اندکی توجه به آنچه بر یوگسلاوی گذشت و نگاهی به تجارب بسیار از کشورهایی چون

لیبی، عراق، افغانستان، سوریه و ... که مورد تهاجم امپریالیستی قرار گرفتند، به روشنی نشان می‌دهد که این تصور هم خیال باطلی بیش نیست. با این تفاوت که روسیه نه لیبی است، نه عراق است، نه افغانستان و سوریه و نه حتی یوگسلاوی! طبیعی است که برای دفاع از امنیت خود به هر اقدامی ممکن است متوسل شود. این را خیلی از راست‌گرای غرب و آمریکا هم مورد توجه قرار می‌دهند. اما جای تعجب و تأسف است که هنوز این دسته از مدعیان مارکسیسم و لنینیسم، قادر به درک این موضوع نیستند و همچنان در عالم انتزاع از راه حل دیپلماتیک و صلح و ... سخن می‌گویند.

موضوع، فراتر از دوگانه امپریالیسم و ضدامپریالیسم است که برخی‌ها مایلند اول بحث را به این دوگانه‌گرایی تقلیل دهند و سپس آن را به نقد بکشند. موضوع، برآمد فاشیسم و نئوفاشیسم است. از نقطه نظر منافع کارگران و زحمتکشان، هیچ چیز ارجح‌تر از نابود کردن فاشیسم نیست. و اینکه دامنه مخالفان فاشیسم هم می‌تواند بسیار گسترده باشد و بخشی از بورژوازی منسوب به الیگارش‌ها در حاکمیت روسیه را نیز دربرگیرد. نگاهی سانتریستی که حاکمیت الیگارش‌ها را بر روسیه مطرح و بر آن تمرکز کرده و به همین دلیل به دنبال انتخاب دیگری بجز حمایت از نبرد ضدفاشیستی در اوکراین است، به صورت غیرمستقیم تداعی‌کننده آن است که گویا حاکمیت در آمریکا و سایر کشورهای امپریالیستی، دموکراتیک و غیر الیگارشیک است. این نگاه، اهمیت و نقش زمینه‌های اجتماعی و تاریخی، ژئوپلیتیک منطقه و استراتژی‌های امپریالیستی برای بالکانیزه کردن روسیه را به درستی مورد توجه قرار نمی‌دهد. در ادامه به بحث الیگارشی و درک درست از آن و اینکه حاکمیت کنونی روسیه چه نسبتی با این مفهوم دارد، مورد نقد و بررسی قرار گرفته و نشان داده شده است که درک روشنی از این عبارت نیز در ذهن استفاده‌کنندگان از آن وجود ندارد. تکرار کلیشه‌ای مفهوم الیگارشی روسیه از رسانه‌های جریان اصلی در ارتباط با زمینه‌های مادی و اقتصاد سیاسی جنگ در اوکراین بسیار نارسا و فریبنده است.

باید بر این نکته تأکید شود که تحلیل مشخص از وضعیت مشخص، یعنی بررسی علمی یک پدیده بر اساس پویش تاریخی آن، ماهیت نیروهای درگیر در آن، شناسایی گرایش مسلط بر آن و جهت تاریخی آن، اهداف و انگیزه‌های مطرح برای ذی‌نفعان متعدد، پیامدهای پیروزی هر یک برای توازن قوای جهانی کار و سرمایه، صلح و جنگ، و...

نبرد با سرمایه در عرصه‌های گسترده روی می‌دهد. نبردهای صنفی، اجتماعی، دموکراتیک، محیط زیستی، ضد جهانی‌سازی، ضد یک جانبه‌گرایی، بازدارندگی امپریالیسم از زیر پا گذاشتن موازین حقوق بین‌الملل، مقابله با مداخلات اقتصادی و سیاسی براندازانه در نقاط مختلف جهان از جمله تحریم‌ها، نبرد با فاشیسم (نئوفاشیسم)، نبرد با گسترش سلاح‌های کشتار جمعی اعم از هسته‌ای و بیولوژیک و شیمیایی و ...، نبرد با امپریالیسم رسانه‌ای، نبرد با تحمیل‌های اقتصادی و بازرگانی، نبرد با اهداف، برنامه‌ها و استراتژی‌های امپریالیستی برای تغییر جغرافیای سیاسی جهان و تجزیه کشورها (بالکانیزاسیون)، همه این حوزه‌ها در واقع به عنوان بستر عملکرد تضاد کار و سرمایه هستند.

همه چالش‌های موجود در این حوزه‌ها، جلوه‌هایی از نبرد کار و سرمایه در سطح جهانی هستند. نمی‌توان حوزه‌های نبرد کار و سرمایه را در رویکردی تقلیل‌گرایانه فقط در فضای محدود کارخانه، شرکت و مدرسه و دانشگاه و خیابان، بین مردم با سرمایه‌داران و حاکمیت‌های مدافع آن‌ها جستجو کرد. این درک بسیار ابتدایی است و نسبتی با نگاه مارکسیستی و لنینیستی به مبارزه طبقاتی و نیز دموکراتیک ندارد.

درک درست آنچه در اوکراین می‌گذرد و تعیین جایگاه خود، مستلزم توانایی نظری و سیاسی جهت شناخت فاشیسم و نئوفاشیسم است و در عین حال مستلزم شناخت برنامه‌ها و اهداف امپریالیستی برای بالکانیزه کردن روسیه است. آن‌ها که قادر به شناخت درست این روندها در شرایط حاکمیت شرکت-دولت‌ها نیستند، قادر به درک ماهیت نبرد ضدفاشیستی در اوکراین هم نیستند.

می‌گویند این حمله (عملیات ویژه روسیه) به تقویت ناتو و فاشیسم انجامیده است. پاسخ خیلی ساده است: خیر! این شما بودید که چشم بر فاشیسم و اقدامات ناتو بسته بودید و اینک با عیان شدن آن این اقدامات را می‌بینید. پیامد این اقدام یعنی عملیات ویژه روسیه در اوکراین با اهداف مشخص اعلام شده آن، هر چه باشد، بی‌شک بدتر از بالکانیزه شدن روسیه نخواهد بود. مگر اینکه این دسته از مدعیان مارکسیسم لنینیسم بخواهند هم‌صدا با رسانه‌های امپریالیستی و علی‌رغم تمام شواهدی که هر روز بیش از پیش آشکار می‌شود، این مخاطرات کاملاً واقعی و اهداف و برنامه‌های امپریالیستی در ارتباط با روسیه را غیر واقعی بدانند.

یک ماه و نیم پس از مرحله جدید این جنگ در اوکراین، بسیاری از حقایق بیش از پیش روشن شده است. شجاعت سیاسی و اخلاقی می‌طلبد که آن‌ها که ماهیت این جنگ ضدفاشیستی را از ابتدا درست درک نکردند و به گونه‌ای غیرمسئولانه و محافظه‌کارانه تلاش کردند تا موضعی بین فاشیسم و ضدفاشیسم بگیرند، با صراحت از خود انتقاد کنند و به نبرد ضدفاشیستی بپیوندند و ادا و اطوارهای سانتیمانتالیستی صلح‌طلبانه را رها کرده و از صلح واقعی که مستلزم سرکوب فاشیسم است، در این نبرد ضدفاشیستی حمایت کنند.

فاشیسم متعلق به گذشته و تاریخ نیست و بایگانی نشده است. لیبرال دموکراسی در حال فروپاشی است و فاشیسم در قالب نفوفاشیسم بازگشته است. این را لازم نیست کسی کمونیست باشد تا بفهمد. مدت‌هاست طیف وسیعی از نیروهای لیبرال و پژوهشگران آکادمیک در دانشگاه‌های غرب نیز در ارتباط با برآمد نفوفاشیسم با شواهد گسترده و پژوهش‌های آکادمیک هشدار می‌دهند. اینکه برخی به نام چپ هنوز با رویکردی غیرعلمی، غیر پویا و کلیشه‌ای با فضای ذهنی جنگ جهانی اول به موضوع نگاه می‌کنند، آیا نشان از عقب ماندن از قافله و تاریخ نیست؟

فاشیسم در قرن بیستم تصویری از چهره بسیار ویرانگر، ضد انسانی و وحشتناک از سیستم سرمایه‌داری ارائه داد که بر پایگاه طبقاتی بورژوازی ملی متکی بود. فاشیسم ده‌ها میلیون کشته برجای گذاشت، شمار عظیم آوارگان، تخریب زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی و ... بسیار بسیار گسترده و وحشتناک بود. جنگ در ذات سیستم ضدانسانی سرمایه‌داری است و فاشیسم در واقع چهره عریان این نظام را به نمایش گذاشت. شواهد بسیار فراوان همراه با پژوهش‌های آکادمیک در حوزه فلسفه سیاسی نشان از رویکرد گسترده و بیشتر سیستم سرمایه‌داری به جنگ و فاشیسم دارد. فاشیسم امروز به دلیل تفاوت‌هایی که با فاشیسم قرن بیستم دارد، به نفوفاشیسم شناخته می‌شود. از مهم‌ترین موارد این تفاوت به تغییر پایگاه اجتماعی آن از بورژوازی ملی به بورژوازی فراملیتی و حاکمیت شرکت-دولتی برمی‌گردد. بر اساس شواهد فراوان، برآمد نفوفاشیسم حتی در کشورهای غربی با تخریب و نابودی و فرسایش نهادهای دموکراتیک همراه است.

«دولت پلیسی جهانی شامل سه‌گانه نیروهای راست افراطی، اقتدارگرا و نفوفاشیست در جامعه مدنی، قدرت سیاسی ارتجاعی در دولت و سرمایه شرکت‌های فراملیتی، به‌ویژه سرمایه مالی سفته‌باز، مجتمع‌های امنیتی-نظامی و صنعتی و صنایع استخراجی است که هر سه آن‌ها به نوبه خود به سرمایه با تکنولوژی بالا یا دیجیتال وابسته و درهم‌آمیخته‌اند»^۳.

سرمایه فراملیتی می‌کوشد تا علاوه بر اقشار میانی جامعه، به‌ویژه از بخش‌هایی از طبقه کارگر سفید پوست و ممتاز نیز از جمله در کشوری مثل آمریکا به‌عنوان پایگاه اجتماعی خود بهره‌برداری کند.

از این رو فاشیسم متعلق به گذشته نیست بلکه بازگشته است و به عریان‌ترین شکل و با شواهد فراوان به‌ویژه پس از کودتای ۲۰۱۴ در اوکراین با قتل ۱۵ هزار روس‌تبار در دونباس، زنده زنده سوزاندن ده‌ها کارگر در اتحادیه کارگری اودسا، راسیسم ضد روس، کمونیسم ستیزی، عهدشکنی در ارتباط با توافقنامه‌های مینسک و ... و باز کردن پای ناتو به اوکراین و تهدید فزاینده امنیت روسیه با حمایت گسترده آمریکا، اتحادیه اروپا و ناتو بازگشته است. این مهم‌ترین حقیقت مربوط به اوکراین است که باید برای تحلیل جنگ اوکراین مورد توجه قرار گیرد.

«بحران کنونی... به آنچه که "بحران هژمونی" نامیده می‌شود، مربوط است. اگر طبقه حاکم اجماع خود را از دست داده باشد، یعنی دیگر مدت‌هاست که "رهبر" نبوده بلکه تنها "مسلط" باشد، تنها نیروی زور را اعمال کند، این دقیقاً یعنی اینکه توده‌های عظیم از ایدئولوژی‌های سنتی خود جدا شده‌اند و دیگر به آنچه قبلاً به آن اعتقاد داشتند، اعتقاد ندارند و ... بحران دقیقاً در این واقعیت اتفاق می‌افتد که شیوه قدیمی در حال مرگ است و مسیر جدید نمی‌تواند متولد شود، در این دوره فترت انواع مختلفی از نشانه‌های وحشت‌بار ظاهر می‌شوند»

(گرامشی؛ ۱۹۷۳؛ ۶-۲۷۵)

^۳ نقل از کتاب در دست انتشار «فروپاشی لیبرال دموکراسی- از نفولبرالیسم به سوی نفوفاشیسم»

«فاشیسم، چه در شکل قرن بیستم و چه در نوع نئوفاشیسم قرن بیستویکم، پاسخ ویژه به بحران سرمایه‌داری است، همانند بحران سال‌های دهه ۱۹۳۰ و بحرانی که با فروپاشی مالی سال ۲۰۰۸ آغاز شد. سرمایه‌داری جهانی با یک بحران اساسی مواجه است که دربرگیرنده یک بعد ساختاری غیرقابل مهار ناشی از انباشت بیش‌ازحد و یک بعد سیاسی ناشی از مشروعیت یا هژمونی است که درحال نزدیک‌شدن به یک بحران عمومی در حاکمیت سیستم سرمایه‌داری است. ویژگی طبقاتی فاشیسم در قرن بیستویکم هم، همان چیزی که بود، باقی‌می‌ماند: طرحی برای نجات سرمایه از این بحران ساختاری. اما ویژگی تاریخی خاص این سرمایه‌داری جهانی و بحران آن در این عصر، به‌صورت قابل توجهی متفاوت از چیزی است که در قرن گذشته بود ... فرامی‌بختی‌شدن بخش‌های عمده سرمایه‌داری در سرتاسر جهان در چارچوب یک سیستم اقتدار سیاسی مبتنی بر دولت-ملت صورت‌می‌گیرد که این امر مجموعه‌ای از تضادهای سیاسی و ایدئولوژیکی را ایجاد می‌کند که سیستم در مدیریت آن‌ها ناتوان بوده و به ما در درک فاشیسم قرن بیستویکم یاری‌می‌رساند.

...در هسته فاشیسم قرن بیستویکم، مثلثی از سرمایه‌های فراملیتی با قدرت سیاسی ارتجاعی در دولت و نیروهای نئوفاشیست در جامعه مدنی وجود دارد. یک شرط ضروری برای فاشیسم قرن بیستم- و درحال حاضر برای هر نوع فاشیسم قرن بیستویکم، گسترش جنبش‌های فاشیستی در جامعه مدنی و در برخی موارد ائتلاف آن‌ها با قدرت سیاسی ارتجاعی در دولت است.^۴ جامعه مدنی و سیاسی یک کلیت واحد است، هیچ پروژه پایدار یا هژمونیک بدون ارتباط بین این دو نمی‌تواند در جامعه وجود داشته باشد.

در این مقاله می‌خواهم ارتباط میان بحران سرمایه‌داری جهانی و تمایلات فاشیستی قرن ۲۱ را که در اروپا، ایالات متحده، آمریکای لاتین و سایر جاها مشهود است و همچنین ظهور یک دولت پلیسی جهانی را مورد بررسی قراردهم. تأکید خواهم کرد که در هسته فاشیسم قرن بیستویکم، مثلثی از سرمایه‌های فراملیتی با قدرت سیاسی ارتجاعی در دولت و نیروهای نئوفاشیست در جامعه مدنی وجود دارد.

فاشیسم، چه در اشکال قرن بیستم یا بیستویکم، پاسخی ویژه به بحران سرمایه‌داری است. ترامپیزم در ایالات متحده، برگزیت در انگلستان، بولسوناریسم در برزیل، افزایش نفوذ فزاینده احزاب و جنبش‌های نئوفاشیست و اقتدارگرا در سراسر جهان، نشان‌دهنده پاسخ‌های راست افراطی به بحران سرمایه‌داری جهانی است.^۵

بی‌تردید جنگ، مصیبت و بلاست. پیامد آن، مرگ، آوارگی، تخریب و نابودی زیرساخت‌ها و بسیاری مصائب دیگر است. صلح، زندگی است، امید است و بقاست. همه جنگ‌ها اعم از عادلانه و رهایی‌بخش و ناعادلانه، با پیامدهای ویرانگر همراهند. از این رو همواره پایان جنگ و برقراری صلح، امید و آرزوی کارگران و زحمتکشان و اساساً توده‌های وسیع مردم است. چرا که آن‌ها هستند که بیشترین مصائب جنگ را تحمل می‌کنند. فرزندان آن‌ها در جنگ مجروح و کشته می‌شوند، اسیر می‌شوند، آن‌ها هستند که از خانه و کاشانه خود آواره می‌شوند و ... در بسیاری موارد هست و نیست شان برباد می‌رود.

در حالی که در جنگ جهانی اول، لنین در شرایط جنگ، شعار تبدیل جنگ امپریالیستی به انقلاب پرولتری در ضعیف‌ترین حلقه زنجیره امپریالیستی را مطرح کرد و انقلاب اکتبر را در شرایط جنگ رهبری کرد و به پیروزی رساند، شرایط در جنگ جهانی دوم اساساً متفاوت بود و پدیده فاشیسم زمینه اتحاد مجموعه‌ای از نیروهای متنوع اجتماعی و سیاسی در نبرد ضد فاشیستی را فراهم کرد. این وضعیت، تحت تأثیر مجموعه‌ای از شرایط از جمله توازن قوای اجتماعی (طبقاتی) و سیاسی در کشورهای درگیر جنگ شکل گرفت. بنابراین هیچ کلیشه‌ای برای برخورد کمونیست‌ها با جنگ وجود ندارد و برخورد کمونیست‌ها با هر جنگ، تابعی است از تحلیل مشخص آن‌ها از آن جنگ. اینکه کدام نیروهای اجتماعی و سیاسی در دو سوی جنگ قرار دارند، چه اهداف و انگیزه‌هایی را در جنگ دنبال می‌کنند، پیشینه و تاریخچه سیاست‌هایی که به دلیل به بن بست رسیدن، زمینه ادامه آن سیاست‌ها از طریق

^۴ این دقیقاً همان روندی است که بر اساس شواهد فراوان در اوکراین با حمایت ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا طی شده است.

^۵ نقل از کتاب در دست انتشار «فروپاشی لیبرال دموکراسی- از نئولیبرالیسم به سوی نئوفاشیسم»

جنگ را فراهم کرد، چگونه است، زمینه‌های دستیابی به صلح پایدار و پایان جنگ کدام است، چه سناریوهایی را برای پایان یافتن جنگ می‌توان در چشم‌انداز دید، پیروزی یا شکست هر یک از طرفین جنگ با چه پیامدهایی برای کارگران و زحمتکشان دو طرف و سایر مردم جهان ممکن است همراه باشد، تا چه حد می‌توان به صورت واقعی به آلترناتیوهای دیگر از جمله مذاکرات دیپلماتیک به جای جنگ امید بست، چشم‌انداز پیامدهای هر یک از آلترناتیوها به جای جنگ چیست، تأثیر جنگ بر توازن قوای بین‌المللی، تأثیر جنگ در دستیابی به آزادی، عدالت اجتماعی، استقلال و دموکراسی و سایر ارزش‌های اجتماعی مانند حقوق اساسی، حقوق بشر و ... و ایجاد نظام چندجانبه‌گرایی به جای نظام تک قطبی چه می‌تواند باشد، در باره پیامدهای احتمالی جنگ بر صلح و امنیت جهانی، دستاوردهای جنگ در مقایسه با هزینه‌های آن، صف آرائی‌های جهانی در ارتباط با طرفین جنگ و ... چه نظری داریم؟

بنابراین مسئله به هیچ وجه به این سادگی نیست که چون جنگ با پیامدهای منفی از جمله کشتار زحمتکشان مواجه است و ... پس باید همواره جنگ را محکوم کرد. بلکه بر اساس تحلیل مشخص از وضعیت مشخص، گاه ممکن است یک جنگ، ناعادلانه ارزیابی شود و شرکت در آن تحریم شود، گاه ممکن است جنگ عادلانه ارزیابی شود و با یکی از طرفین جنگ اتحاد عمل صورت گیرد، گاه ممکن است هیچ یک از طرفین را شایسته همراهی ندانسته و به دنبال ایجاد صدای سوم و خط مستقل در برابر آن‌ها برآمد که البته پیش نیاز این موضع‌گیری، برخورداری از توان بالفعل یا بالقوه برای شکل‌دادن به یک آلترناتیو واقعی در همان بازه زمانی جنگ است.

عملیات ویژه نظامی روسیه در اوکراین نیز از این قاعده کلی مستثنی نیست. مجموعه گسترده‌ای از داده‌ها و شواهد گواه آنند که حاکمیت کودتایی و غیرقانونی اوکراین که با حمایت و همکاری وسیع و همه‌جانبه امپریالیست‌ها و فاشیست‌ها و ناتو در سال ۲۰۱۴ در این کشور به قدرت رسید، یک نیروی مرتجع و فاشیستی است. کارنامه داخلی آن در سال‌های گذشته با زنده زنده سوزاندن کارگران در اتحادیه کارگری اودسا که با تایید اوباما هم مبنی بر اینکه رژیم اوکراین حق دارد از خود دفاع کند، همراه شد، ترویج نژادپرستی ضدروس، ممنوع کردن زبان روسی، ممنوعیت فعالیت حزب کمونیست اوکراین و بسیاری از احزاب دیگر، عدم پایبندی به موافقت‌نامه‌های مینسک، کشتار ۱۵ هزار نفر در جمهوری‌های خودمختار دونتسک و لوگانسک، آماده کردن ۱۲۵ هزار نیروی نظامی در نزدیکی دونباس برای حمله و کشتار روس‌ها در این جمهوری‌ها پیش از آغاز عملیات ویژه روسیه، پیگیری مکرر درخواست عضویت در ناتو با اینکه به خوبی می‌داند که این موضوع تا چه حد برای روسیه تهدید و ناامنی ایجاد می‌کند، همکاری گسترده با آمریکا برای راه‌انداختن ده‌ها آزمایشگاه برای ساخت سلاح‌های بیولوژیک و جنگ بیولوژیک علیه روسیه (و چین و ...)، بستن همه راه‌های گفتگو و حل دیپلماتیک مسئله با تحریک و حمایت آمریکا و اتحادیه اروپا، همکاری با غرب برای تنگ‌تر کردن کمربند نظامی علیه روسیه و درخواست عضویت در ناتو جهت بستر سازی برای بالکانیزه کردن روسیه پیرو اعلام مادلین آلبرایت وزیر خارجه سابق ایالات متحده آمریکا مبنی بر اینکه «روسیه بزرگتر از آن است که یک کشور باشد»، جمع‌آوری فاشیست‌ها از نقاط مختلف جهان و تأمین و تسلیح و آموزش آن‌ها توسط ایالات متحده و ... از جمله مجموعه گسترده‌ای از فکت‌هایی است که برای هر ناظر مدعی واقع بینی و پایبند به بررسی علمی، جهت درک ماهیت جنگ در اوکراین می‌تواند راهگشا باشد. محکوم کردن عملیات ویژه روسیه در اوکراین یعنی محکوم کردن اقدام تدافعی روسیه در برابر امپریالیسم آمریکا، اتحادیه اروپا، ناتو و فاشیست‌های حاکم بر اوکراین و بازگذاشتن دست آن‌ها برای ادامه جنایت و پیشبرد اهداف ویرانگرانه امپریالیستی در راستای بالکانیزه کردن روسیه! به همین دلیل آن‌ها که روسیه را محکوم می‌کنند، هر اندازه هم که در نقد امپریالیسم و ناتو سخن بگویند، از آنجا که در میدان عمل همان کاری را می‌کنند که امپریالیسم و فاشیسم آن را می‌پسندد، نه تنها کمکی به صلح و پایان یافتن جنگ نمی‌کنند بلکه با موضع‌گیری نادرست خود به گونه‌ای خوشایند نیروهای امپریالیسم و فاشیسم و تداوم و گسترش جنگ و به تعویق افتادن صلح واقعی عمل می‌کنند!

در باره‌ی مقاله‌ی «آیا روسیه امپریالیست است؟»

مسعود امیدی

۱- لنین یکصد سال پیش امپریالیسم را با پنج ویژگی ۱- تمرکز تولید و سرمایه و ایجاد انحصارات ۲- ادغام سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد یک الگای مالی بر اساس «سرمایه مالی» ۳- صدور سرمایه ورای صدور کالاها ۴- شکل‌گیری انحصارهای سرمایه‌داری بین‌المللی و تقسیم جهان بین آنها ۵- تقسیم منطقه‌ای کل جهان، بین بزرگ‌ترین قدرت‌های سرمایه‌داری در جهان تعریف نمود.

طی یکصد سال گذشته تغییرات مهمی در سیستم سرمایه‌داری جهانی و سازوکار استثمار سرمایه‌داری در سطح جهان روی داده است که لازم است در تحلیل‌های امروزی از مفهوم امپریالیسم مورد توجه قرار گیرند صاحب‌نظران متعددی در حوزه اقتصاد سیاسی در ارتباط با امپریالیسم از کائوتسکی و رزا لوکزامبورگ و بوخارین و لنین گرفته تا پل سوئیزی و پل باران و سمیر امین و هری مگداف و والرش‌تاین و مزاروش و... بسیاری دیگر از زوایای متفاوتی مفهوم امپریالیسم را مورد بررسی قرار داده‌اند. و تعریف یکسانی از امپریالیسم از سوی آنها ارائه نشده است. ویژگی‌هایی که بخش‌های مختلف آن ممکن است در شرایط و دوران‌های مختلف و در ارتباط با کشورهای مختلف مصداق بیشتری داشته‌اند. شاید بتوان فهرستی از مهم‌ترین ویژگی‌های مطرح شده در ارتباط با امپریالیسم را از بین همه آنها در قالب زیر برشمرد:

تمرکز تولید و شکل‌گیری انحصارات، ادغام سرمایه صنعتی و بانکی و شکل‌گیری سرمایه مالی، صدور سرمایه در تداوم صدور کالا، انحصار و صدور تکنولوژی، تقسیم کار جهانی، رقابت بر سر بازارها، جنگ ارزی، رقابت برای تامین مواد اولیه ارزان، مهاجرت آزاد سرمایه در جستجوی نیروی کار ارزان، توسعه طلبی و مداخلات نظامی در جهت تامین منافع اقتصادی، کنترل مالی بازارها در سطح جهان، انحصار فناوری‌ها و بویژه ارتباطات و... البته بدون تردید می‌توان به این فهرست افزود.

در ارزیابی و تحلیل امپریالیست‌های امروز نمی‌توان به تعریفی لنینی امپریالیسم محدود ماند. و لازم است در یک نگاه کلان به مفاهیمی که اشاره گردید نیز توجه نمود. مفاهیمی چون شکل‌گیری شرکت-دولت‌ها، جهانی‌سازی، مدیریت زنجیره تامین به عنوان یک ابزار مدیریتی نیرومند جهت تمرکز اجزاء پراکنده سیستم‌های تولیدی در سطح جهان، ادغام ساختاری کشورهای پیرامونی در سیستم جهانی سرمایه‌داری، پیدایش نهادهای مالی بین‌المللی مانند سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، پیدایش سرمایه‌داری اطلاعاتی، کپی‌رایت و انحصار بر تکنولوژی و... نیز در ارتباط با مفهوم واژه‌ای به نام امپریالیسم در دورانی که زندگی می‌کنیم، دارای اهمیت زیادی هستند. مفهوم واژه امپریالیسم در جهان امروز را نمی‌توان جدا از مجموعه سیاست‌های تحمیل شده بر جهان طی سه دهه اخیر از سوی نهادهای مالی بین‌المللی حاکم بر جهان و مدافعان آنها تحت عنوان نئولیبرالیسم مورد بررسی قرار داد. حقیقت آن است که با توجه به پیچیدگی مناسبات بین‌المللی در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی، مفهوم امپریالیسم نیز از پیچیدگی دیالکتیکی قابل توجهی برخوردار گردیده و استخراج فهرستی از ویژگی‌ها و بررسی وجود یا عدم وجود آنها در فلان یا بهمان کشور در فضای پیچیده مناسبات بین‌المللی و انتساب عنوان امپریالیست به یک کشور نیازمند مطالعات عمیق و فکت‌های بسیاری است. با اینکه در جهان امروز برخی از دولت‌های قدرتمند سرمایه‌داری را که بیشترین منافع را از حاکمیت نهادهای مالی بر جهان می‌برند، می‌توان امپریالیست نامید، اما رابطه سلطه و تابعیت از پیچیدگی برخوردار گردیده و بیش از هر چیز در کل زنجیره تامین (Supply Chain Management) که اجزاء مختلف آن در کشورهای گوناگون و در یک تقسیم کار جهانی و در قالب یک سیستم یکپارچه و هماهنگ جهانی تجلی یافته و فرآیند انتقال ارزش از پیرامون به مرکز را امکان‌پذیر می‌کنند، تجلی یافته و جوهره اساسی مفهوم امپریالیسم در جهان امروز است. به عبارت دیگر پدیدارشناسی امپریالیسم در جهان امروز در رویکردی دیالکتیکی تاثیر ناگزیر از تمرکز و توجه بر چگونگی ارتباط تیپیک سلطه و تابعیت و تاثیر متقابل جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی و... بین کشورهاست.

به قول جان بلامی فاستر "....." پارامترهای اساسی امپریالیسم «همچنان اساسی اند هر چند» پدیدارشناسی امپریالیسم تغییر کرده است. "با اینکه از نظر بوخارین در این مورد یکصد سال می گذرد، به نظر می رسد که در شناخت مفهوم امپریالیسم جا دارد که به نظر او در مورد جستجوی سود مازاد انحصاری با نرخ بالا در کشورهای پیرامونی بویژه در دورانی که بطور متوسط بین ۱ تا ۲ درصد از بهای فروش محصولات برند شرکت های چند ملیتی تولید شده در کشورهای در حال توسعه را هزینه نیروی کار تشکیل می دهد، اهمیت ویژه ای قائل شویم. همینطور به مفاهیمی چون فراملیتی شدن سرمایه داری و جهانی سازی و.... و همه آنچه توسط نهادهای مالی بین المللی بر کشورهای در حال توسعه و حتی شهروندان کشورهای توسعه یافته تحمیل می گردد.

درک امپریالیسم و چگونگی کارکرد آن همانقدر که نیازمند دانش در زمینه مبانی نظری مربوط به حوزه اقتصاد سیاسی و نظریات صاحب نظرانی چون روزا لوکزامبورگ، بوخارین، لینین، سمیرامین، پل سوئیزی و... در این زمینه است، نیازمند تمرکز و کسب دانش و آگاهی از رویکردهای مدیریتی و استراتژی هایی است که در نهادهای مالی حاکم بر جهان امروز و دانشگاهها و مدارس کسب و کار موضوع بحث قرار دارند. اتکای صرف به محدوده خاصی از مبانی نظری موجود در ادبیات چپ در این زمینه مانع از درک درست مفهوم امپریالیسم در جهان امروز است.

چنانچه کشور روسیه از این زوایا مورد بررسی قرار گیرد، نه تنها امپریالیستی بودن این کشور محل تردید خواهد بود بلکه به نوعی ممکن است بتوان این کشور را به عنوان موضوع سلطه امپریالیستی نیز مورد بررسی قرار داد.

۲- بخش هایی از سه مقاله "آیا روسیه امپریالیست است؟" به تاریخ تزاریسم قبل از انقلاب اکتبر و رویکردهای کشورگشایانه و استعماری حکومت های تزاری می پردازد که به نظر نمی رسد مخالفت خاصی با آن ابراز شود. اما نکته در این ارتباط آن است که رویکردهای کشورگشایانه و ظلم به ملل تحت سلطه از سوی تزاریسم بیشتر در قالب یک مفهوم استعمار کهن قابل بحث است. یعنی فاز اولیه غارت استعماری که لزوماً با رشد مناسبات سرمایه داری در بالاترین و به عبارت درست تر آخرین و "جدیدترین" مرحله خود (به قول لینین) همراه نبوده است، چراکه اساساً هیچگاه روسیه قبل از انقلاب اکتبر به بالاترین مرحله سرمایه داری با ویژگی هایی که لینین به آن اشاره می کند، نرسید. در واقع انقلاب اکتبر مجال آن را به سرمایه داری روسیه نداد. (اینجاست که علی رغم نظر خیلی از چپ های منتقد مفهوم راه رشد غیر سرمایه داری، به نظر می رسد خود تجربه انقلاب اکتبر به نوعی تجربه راه رشد غیر سرمایه داری نیز بوده است.) از این رو به نظر می رسد چیزی که بیشتر سبب گردید تا روسیه تزاری امپریالیستی نامیده شود، بیشتر به جهت گیری های سرکوبگری ملیت های اقلیت و کشورگشایی های مبتنی بر برتری طلبی های قومی و نژادی و... در قالب یک دولت-ملت مقتدر روس بوده است تا سازوکاری که حاصل رشد سرمایه داری در بالاترین مرحله خود در یک کشور که از مرحله غارت منابع و صدور کالا گذشته و به صدور سرمایه رسیده و ادغام سرمایه صنعتی و بانکی را انجام داده و... و این در حالی است که برای کشورهای غرب دقیقاً این تعاریف و ویژگی های برشمرده شده به عنوان امپریالیسم به صورت کامل صدق می کرد. خوی امپریالیستی روسیه تزاری بیش از آنکه محصول رشد آن در بالاترین مرحله سرمایه داری بوده باشد، به نظر می رسد این جهت گیری سلطه جویانه بیشتر به تداوم سنت استعماری کهن و ریشه های فرهنگی تاریخی ارتباط بین اقوام و دولت-ملت ها در یک بستر تاریخی گسترده و کهن بر می گردد که در آن مبنای رابطه سلطه و تابعیت و سلطه جویی هر چیزی بجز مناسبات پیشرفته سرمایه داری بوده است. بنابراین به نظر می رسد که همان زمان انقلاب اکتبر نیز واژه امپریالیسم با مفهوم کاملاً یکسان و واحدی به روسیه در برابر کشورهای غربی مصداق نداشت. و در مورد روسیه بیشتر گرایش کشورگشایی و تحت سلطه درآوردن سایر ملل بود که سبب اطلاق این عنوان گردید. کشورگشایی هایی که لزوماً برای توسعه بازار برای فروش محصولات صنعتی و... (مانند کشورهای غرب) نبوده است و لازم است از منظر ژئوپولیتیک به صورت دقیق مورد بررسی و تحلیل دقیق قرار گیرد. (شاید در مورد ژاپن نیز این موضوع تا حدی صدق کند. اگر ژاپن اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم را بتوان بالاترین مرحله سرمایه داری دانست، به ژاپن امروز چه باید گفت؟)

از این منظر در زمان انقلاب اکتبر با اینکه روسیه یک کشور امپریالیستی ارزیابی گردید، اما حتی نمی شد این کشور را به معنی تمام و کمال سرمایه داری نامید، چه رسد امپریالیسم با تمامی ویژگیهای یک سرمایه داری پیشرفته که به بالاترین مرحله رشد نیز رسیده باشد. همان زمان هم ساختار اقتصادی و رشد سرمایه داری در این کشور اساساً قابل قیاس با دول پیشرفته و صنعتی غرب نبود. بنابراین بیشتر ، ویژگیهای سیاسی و نظامی امپریالیسم را داشت تا ویژگیهای اقتصادی آن را .

۳- بحث هایی که در مورد امپریالیسم شوروی و سوسیال امپریالیسم و... مطرح می شود، به هیچ وجه بحث جدیدی نیست. این بحث اساساً هیچ گونه پایه و اساس علمی ندارد و در طی همان زمان نیز به صورت روشن مورد نقد قرار گرفته است. هیچ گاه نیز کسی نتوانست شواهدی مبنی بر استثمار، غارت و انتقال منابع و دستاوردهای کشورهای متحد شوروی در شرق اروپا یا سایر نقاط جهان را مانند منابع مواد، استثمار نیروی کار، ورود سیل کالاهای شوروی به این کشورها و... را نشان دهد. ریشه این بحث را اساساً باید در آنتی سوسیالیسم دوران موجودیت و پیشرفت های درخشان اتحاد شوروی در سایه رهبری و مدیریت متمرکز بر توسعه صنعتی منضبط دوران استالین بویژه در دهه های پس از جنگ جستجو نمود که این کشور عقب مانده را به یکی از دو ابر قدرت بزرگ جهان تبدیل نمود که نه تنها در بسیاری از حوزه های تولیدات صنعتی، نظامی ، پیشرفت های علمی و تکنولوژیک با پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری به رقابت برخاست و در برخی زمینه ها نیز از آنها پیشی گرفت، بلکه همزمان در حوزه ارائه خدمات به مردم اتحاد شوروی در پهنای جغرافیایی گسترده و کثیرالمله این کشور در زمینه های از بین بردن بیکاری ، ارائه سیستم آموزش رایگان تا دانشگاه، بهداشت و درمان رایگان، خانه سازی و خدمات مسکن و... به چنان پیشرفت های باورنکردنی ای دست یافت که دولتهای غربی را نیز در پاسخ به خواسته های دائمی رادیکال شونده کارگران و توده های زحمتکش این کشورها، مجبور به ایجاد دولت های رفاه نمود. انقلاب صنعتی روسیه اساساً در زمان اتحاد شوروی و بویژه در دوران رهبری استالین اتفاق افتاد. ترویج نظریه "سوسیال امپریالیسم" یکی از محورهای جنگ سرد بود که توسط دستگاه ایدئولوژیک سرمایه داری جهانی بازتولید می شد و هدف اساسی آن نیز بویژه ایجاد اختلاف در جنبش های کمونیستی کشورهای در حال توسعه بود که اساساً جهت گیری سوسیالیستی می یافتند و به متحد استراتژیک اتحاد شوروی تبدیل می شدند. باید این روند را تخریب می کردند. و متأسفانه عده ای نیز در شکل اولترا چپ تحت عناوین ایدئولوژیک رنگارنگ به همراهی با این جهت گیری ایدئولوژیک - سیاسی امپریالیستی پرداختند.

۴- مسئله سرمایه داری دولتی نیز بحثی جدی در ارتباط با اتحاد شوروی است که جای بررسی جدی هم دارد. اهمیت بررسی آن بویژه از آن روست که نقد آن برای درس گرفتن و افزودن به تجربیات ارزشمند ساختمان سوسیالیسم ضروری است. به هر صورت نمی توان انکار نمود که بخشی از دلایل فروپاشی را باید در مدیریت ساختار اقتصادی این کشور جستجو نمود. اینکه طی چند دهه در اتحاد شوروی به عنوان اولین تجربه بنای سوسیالیسم و در شرایط جنگ سرد و ...، قشری صاحب منصبان حزبی و سیاسی و... در قالب الیگارشی هایی و در شکل طبقه ای نوظهور پدید آمدند که از امتیازات معینی برخوردار شدند، نیز حقیقتی انکارناپذیر است. اما از منظر اقتصاد سیاسی به نظر نمی رسد این به اصطلاح سرمایه داری دولتی و طبقه نوظهور و الیگارشی شکل گرفته طی دهه های پایانی قبل از فروپاشی ، برای امپریالیستی نامیدن این کشور کفایت کند. چرا که ویژگیهای تعریف شده برای امپریالیسم، چه آنها که که لنین بر شمرده است و چه آنها که سایرین ذکر نموده اند، در مورد اتحاد شوروی قابل اثبات نخواهد بود. اشاره به موضوع بهار پراگ یا اشغال افغانستان و... نیز برای این منظور کفایت نخواهد کرد. با اینکه این موضوع می تواند از منظر سیاسی و تئوریک مورد نقد و بررسی قرار گیرد، به هیچ وجه نمی توان آنها را دلیلی برای انتساب ویژگیهای امپریالیسم به اتحاد شوروی سابق دانست.

۵- از این رو آنچه در مورد امپریالیست بودن روسیه مطرح است، اساساً به پس از فروپاشی اتحاد شوروی برمی گردد. به نظر می رسد برای رسیدن به یک نتیجه گیری روشن باید ویژگیهای امپریالیسم را در ارتباط با روسیه در دو دهه اخیر مورد بررسی قرار داد. از این منظر به نظر می رسد حتی ممکن است امپریالیست بودن چین بیشتر از روسیه جای بررسی داشته باشد. امروزه اقتصاد چین در پیوندی تنگاتنگ با سرمایه های بین المللی منجر به ایجاد قطب صنعتی نیرومندی در شرق آسیا گردیده که

محصولات آن تمام بازارهای جهانی را قبضه کرده و این کشور با نرخ رشدی دو رقمی که اساساً نیز در یک مناسبات سرمایه دارانه رخ می دهد، (دلایل این مناسبات سرمایه دارانه نیز روشن است: استثمار، شرایط طاقت فرسای کار، سطح ایمنی بسیار پایین همراه با نرخ حوادث بسیار بالا، پایین بودن بسیار زیاد نرخ دستمزدها در مقایسه با غرب و... بازارم صرف میلیاردری، تخریب گسترده محیط زیست و... و از همه مهم تر انتقال عظیم مازاد به غرب) که همه اینها منجر به قیمت تمام شده پایین و افزایش توانمندی رقابتی این کشور در حوزه صادرات و منجر به افزایش تراز بازرگانی این کشور در برابر همه اقتصادهای قدرتمند گردیده است. محصولات چینی به هیچ وجه محصول یک سیستم تولیدی سوسیالیستی نیستند. آنها دقیقاً محصول یک سیستم سرمایه داری همپیوند با اقتصاد جهانی اند. بخش قابل توجهی از ارزش افزوده این فعالیتهای اقتصادی در چین، نصیب دولت این کشور می گردد. با توجه به تراز تجاری بین ایالات متحده آمریکا و چین، چالش سیاسی آمریکا با چین در قالب یک رقابت اقتصادی در حوزه رقابت های امپریالیستی بیشتر قابل بررسی است تا با روسیه به عنوان کشوری که به هیچ وجه نتوانسته است بعد از فروپاشی نسبت به احیای سیستم اقتصادی خود حتی در حد کوچکی در مقایسه با دهه های قبل از فروپاشی اتحاد شوروی ظاهر گردد. (معنی این سخن نیز لزوماً به معنی امپریالیست بودن چین نیست).

دلیل آنچه را که در فضای رسانه ای امروز جریان اصلی به عنوان خطر امپریالیسم روسیه به پروپاگاندایی گسترده و نیرومند تبدیل گردیده و بخشی از چپ کج اندیش نیز آن را بازتولید می کند، قبل و بیش از هر چیز باید در تعارضات سیاسی روسیه با غرب در حوزه هایی چون بالکان که غرب علی رغم تمایل روسیه به فروپاشی و تجزیه یوگسلاوی اقدام نمود، توسعه ناتو بر خلاف تعهدات غرب به شرق اروپا و پشت مرزهای روسیه و تهدید امنیت و تمامیت ارضی این کشور، روی کار آوردن فاشیستها در اوکراین که با واکنش روسیه و تصرف کریمه همراه بود، توسعه حوزه نفوذ غرب در خاورمیانه از طریق طرح خاورمیانه نوین و سرنگونی حکومت های مستقل و غیر وابسته و تجزیه برخی کشورهای نیرومند به کشورهای کوچک و تحت کنترل و هدایت غرب و سرانجام تهدید منافع ژئوپولیتیک روسیه در منطقه و... جستجو نمود که با واکنش روسیه در حمایت از دولت سوریه مواجه گردید. تردیدی نیست که روسیه امروز نه تنها یک کشور سوسیالیستی نیست بلکه حتی یک کشور سرمایه داری با تعاریف متعارف و موجود در غرب هم نیست. روسیه نه در تقسیم کار بین المللی هضم شده است و نه در نهادهای مالی بین المللی جایگاه و نفوذ خاصی دارد. ساختار اقتصادی و سیاسی آن بشدت تحت تاثیر نظامی الیگارشیک است که حتی به مانع رشد سرمایه داری (طبق مفهوم متعارف آن در غرب) در روسیه تبدیل گردیده است. نظام سیاسی روسیه بیش از هر چیز به یک حکومت کلیتوکراتیک (دزد سالاری) شباهت داشته و این کشور نه تنها بر اساس تعریف لنینی مفهوم امپریالیسم، قادر به صدور سرمایه و... انتقال مازاد به کشور نمی باشد، بلکه برعکس، واقعیت و آمارهای موجود نشان می دهند که آنچه به روشنی در این کشور در حال رخ دادن است، بیشتر فرار سرمایه است تا صدور آن.

بر این اساس داشتن چالش سیاسی و نظامی با غرب در حوزه ژئوپولیتیک برای انتساب عنوان "امپریالیسم روسیه" به این کشور کافی نخواهد بود. چراکه اگر چنین بود، باید هر نوع چالش ژئوپولیتیک بین کشورها را (مانند درگیری آرژانتین با انگلیس) ناشی از امپریالیست بودن طرفهای چالش دانست و بدیهی است که مناسبات واقعی بین المللی تا این حد ساده نمی باشند.

۶- درست است که با فروپاشی اتحاد شوروی، راه ورود محصولات و سرمایه های غربی به کشورهای شرق اروپا و روسیه باز شده است اما غرب هنوز راه درازی را تا اعمال کامل سیطره همه جانبه خود بر این منطقه از جهان در پیش رو می بیند. در مجموع به نظر می رسد ترویج و تکرار و اصرار بر بحث امپریالیست بودن روسیه مانند امپریالیست بودن اتحاد شوروی یک بحث انحرافی است. غرب برای تسلط بلامنازع اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و... بر تمام جهان از جمله شرق اروپا و روسیه نیاز به ایجاد یک فضای سیاسی و تبلیغاتی نیرومند علیه روسیه دارد تا بتواند اذهان بخشی از افکار عمومی جهان و بویژه ملت های منطقه را علیه این کشور برانگیزد و برای این منظور فقط هم به پروپاگاندای ضد روسی اقدام نمی کند بلکه بر اساس تجربه از ایجاد و حمایت طالبان و القاعده در افغانستان و داعش و جبهه انصره در سوریه و عراق و... و حمایت از فاشیستها در اوکراین و هر گونه تحریکات ارتجاعی در داخل خاک روسیه و در مرزهای آن نیز کوتاهی نمی کند. غرب نه تنها می کوشد تا به هر قیمتی

مانع از احیای سوسیالیسم در روسیه و سایر جمهوری های اتحاد شوروی گردد، بلکه حتی شکل گیری یک رقیب قدرتمند اقتصادی و سیاسی با ساختار سرمایه داری را نیز در این بخش از جهان بر نمی تابد. غرب هنوز از کابوس اتحاد شوروی خلاص نشده و بویژه با توجه به نظر سنجی های اخیر و گرایش بسیار مثبت مردم به دوران اتحاد شوروی، هنوز هم خطر احیای سوسیالیسم را در روسیه جدی احساس می کند. از این رو در استراتژی خود سودای تحریک ناآرامی ها و تجزیه این کشور را در سر دارد.

نبرد برای دموکراتیزاسیون حیات سیاسی و اجتماعی کشور و برگرداندن کشور از مسیر الیگارشیک و جایگزینی ساختار سیاسی کلپتوکراتیک این کشور با یک حاکمیت سوسیالیستی و مردمی در روسیه در جریان است. آنچه که می تواند بیش از هر چیز به احیای سوسیالیسم و عدالت اجتماعی در روسیه کمک نماید، از دل این روند مبارزه بیرون خواهد آمد نه از هیچ جای دیگری.

اصرار بر تداوم انتساب عنوان امپریالیستی روسیه تزاری به اتحاد جماهیر شوروی و پس از آن نیز به روسیه پس از فروپاشی چنانچه با استدلال های روشن و مبتنی بر نظریه های امپریالیسم و بویژه ماهیت رابطه سلطه و تابعیت در عصر جهانی سازی و نئولیبرالیسم همراه نباشد، در شرایط کنونی می تواند منجر به تقویت استراتژی و پروپاگاندای غرب در راستای تحت فشار قرار دادن بیشتر این کشور و با هدف تجزیه آن گردد.

رهبر کمونیست روسیه: غرب در حال حمایت از فاشیست‌ها و استفاده از اوکراین است.^۶

برگردان: مسعود امیدی

نگاه مترجم :

بی شک یکی از اهداف مهم امپریالیسم در دوران جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی، یافتن فرصت و فضای لازم برای اعمال سلطه‌ی خود بر کل جهان و به‌ویژه شرق اروپا بوده است. بر این اساس، علی‌رغم وعده‌ی عدم توسعه‌ی ناتو در شرق اروپا، طی ۳ دهه‌ی گذشته در موج‌های پی‌درپی به توسعه‌ی ناتو در این منطقه اقدام کرده است. بدیهی است که این وضعیت آشکارا در تعارض با امنیت روسیه قرار گرفته و این کشور را به اقدامات متقابل برای دفاع از امنیت خود سوق دهد. از این منظر مجموعه‌ی آنچه در جمهوری‌های سابق شوروی می‌گذرد، برای روسیه نگران‌کننده بوده است. تغییر و تحولات اجتماعی-طبقه‌ای و رویکردهای دولت‌ها در روسیه در این ارتباط یک موضوع است و زوایای ژئوپلیتیک چالش‌ها و رقابت‌های غرب در منطقه‌ی شرق اروپا به‌ویژه در جمهوری‌های جدا شده از شوروی سابق، بحثی دیگر، که اگر چه بی‌ارتباط با هم نیستند، اما بر اساس تجربه دو حوزه‌ی متفاوتند که شناخت هر یک از آن‌ها مستلزم برخورداری از اطلاعات لازم و کافی و در عین حال توان پردازش و تحلیل علمی بر اساس روش‌شناسی‌های شناخته شده در علوم اجتماعی است. اهمیت این موضوع به خصوص اگر حجم عظیم کار نظری و تبلیغاتی و سیاسی در دست انجام از سوی نهادهای آکادمیک و نظریه‌پردازی و رسانه‌های مسلط غربی در این مورد مد نظر قرار گیرد، بسیار بیشتر هم می‌شود. تکلیف رسانه‌ها و جریان‌های طرفدار و متمایل به غرب در ارتباط با مسائل اوکراین که مشخص است، آن‌ها در مجموع به نوعی همان اخبار و تحلیل‌های رسانه‌های مسلط غربی را بازگویی کنند. تکلیف بخش‌هایی از چپ پشیمان نیز که شیفته‌ی دموکراسی و توسعه‌ی کشورهای غربی شده‌اند و در ادبیات آن‌ها نشانی از واژه‌ها و مفاهیمی چون امپریالیسم یافته نمی‌شود، نیز روشن است. آن‌ها منتظر هر فرصتی برای لفاظی در مورد ارزش‌های حقوق بشری، دموکراسی، صلح، مبارزه‌ی بدون خشونت، موازین حقوق بین‌المللی، ارزش‌های دموکراتیک و ... هستند. (البته نه برای مواردی چون تجزیه‌ی یوگسلاوی یا نابودی لیبی و ... از سوی غرب). اما تحت تاثیر مجموعه‌ای از دلایل، بین نیروهای چپ انقلابی نیز کم و بیش اختلاف‌های چشمگیری در ارتباط با اوضاع اوکراین و جنگی که آغاز شده است، مشاهده می‌شود که بخشی از آن را می‌توان ناشی از پیچیدگی اوضاع دانست و بخشی را نیز باید در گرایش‌های متفاوت و گاه انحرافات فکری، نظری، شناختی و تحلیلی آن‌ها جستجو کرد. چپ نمی‌تواند چشم خود را بر روی روند و جهت تحولات و چشم‌اندازهای محتمل پیش رو بسته و ژست ناظر بی طرف را به خود بگیرد!

تکرار صرف لفاظانه‌ی کلی‌گویی‌هایی چون «نه به جنگ» و «دفاع از صلح» (با اینکه بی شک یک رویکرد استراتژیک درست است) و همزمان بی‌توجهی به فضا و شرایط واقعی و روندهای بسیار خطرناک عملاً موجود، کمکی به شناخت و تحلیل درست وضعیت و تعریف وظیفه‌ی چپ در برابر آن نمی‌کند. به نظر می‌رسد فضای سیاسی ملتهبی که با برنامه‌ریزی و هدایت ایالات متحده‌ی آمریکا و همکاری اتحادیه‌ی اروپا و دست نشانده‌ان آن‌ها در ارتباط با اوکراین طی چندین دهه و به‌ویژه در ماه‌ها و هفته‌های اخیر شکل گرفته است، عملاً تغییر توازن قوای ژئوپلیتیک و سهم هژمونیک نیروها و بازیگران منطقه‌ای را اجتناب ناپذیر کرده بود. معنای این سخن آن است که اگر روسیه تصمیم به اقدام برای تحکیم امنیت ملی خود در این زمینه نمی‌گرفت، باید آماده‌ی پذیرش این تغییر به نفع دشمنان و رقبای جهانی و منطقه‌ای خود می‌شد. در چنین فضایی است که حزب کمونیست فدراسیون روسیه به رهبری گنادی زیوگائف اقدام به موضع‌گیری می‌کند که در این مقاله آمده است. بدیهی است که این حزب به عنوان نیرویی که در بطن ماجرا قرار دارد، نگاه و تحلیل و موضع متفاوتی نسبت به برخی احزاب کمونیست اروپایی ارائه دهد. زیوگائف در این نوشته اطلاعاتی از جنایات فاشیست‌های حاکم بر اوکراین در دو جمهوری دونتسک و

^۶ <https://www.peoplesworld.org/article/russian-communist-leader-the-west-is-backing-fascists-and-using-ukraine/>

لوگانسک ارایه می‌دهد که نه تنها هیچ رسانه‌ی غربی آن‌ها را بازتاب نمی‌دهد، بلکه حتی در تحلیل‌های برخی از چپ‌ها نیز مغفول می‌مانند. رهبران روسیه اعم از کمونیست و غیر کمونیست آن به خوبی دریافته‌اند که نباید اجازه دهند حلقه‌ی محاصره‌ی ناتو تنگ‌تر شود، از این منظر خود را ناگزیر به واکنش در برابر آنچه در پشت مرزهای آن‌ها و بر روس‌های ساکن منطقه‌ی دونباس می‌گذرد، یافته‌اند. نکته‌ی مهم در این میان این است که مخالفت حزب کمونیست روسیه و رهبر آن زیوگائف با جهت‌گیری و برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی رئیس جمهور ولادیمیر پوتین، مانع از آن نشد که در ارتباط با منافع ملی و مسایل اوکراین مواضع هم‌سویی داشته باشند. همانگونه که مخالفت پوتین با جهت‌گیری‌ها و برنامه‌های استالین در گذشته‌ی اتحاد شوروی، سبب نشد تا پوتین به میهن‌پرستی او استناد کرده و یا از لنین به عنوان مؤسس کشور اوکراین به نیکی یاد کند.

به هر روی با اینکه ابعاد جنگ در اوکراین ممکن است چندان گسترده نباشد، اما به احتمال بسیار زیاد از این پتانسیل برخوردار است که تأثیرات مهمی بر توازن قوای ژئوپالیاتیک و ژئواکونومیک و جهت‌گیری رویدادها در منطقه، اروپا و جهان برجای گذارد. (پایان یادداشت مترجم)

گنادی زیوگائف^۷، رهبر حزب کمونیست در یک کنفرانس خبری در مسکو سخن می‌گوید. حزب کمونیست فدراسیون روسیه به رهبری زیوگائف، قطعنامه‌ای را از طریق پارلمان روسیه ارائه کرده که در آن از دولت خواسته شده است تا استقلال جمهوری‌های روسی‌زبان دونتسک و لوگانسک در شرق اوکراین را به رسمیت بشناسد. / پاول گولووکی^۸

یادداشت سردبیر: مقاله‌ی زیر نسخه‌ی ویرایش شده‌ی یک مقاله‌ی نظری است که توسط گنادی زیوگائف، رهبر حزب کمونیست فدراسیون روسیه نوشته شده است. این مقاله در ۱۴ فوریه‌ی ۲۰۲۲ یک روز قبل از آن که دوما‌ی دولتی، پارلمان روسیه به قطعنامه‌ی حزب کمونیست فدراسیون روسیه رای بدهد، منتشر شد که از دولت می‌خواست تا استقلال جمهوری خلق دونتسک و جمهوری خلق لوگانسک را به رسمیت بشناسد.

جمهوری خلق دونتسک^۹ (DPR) و جمهوری خلق لوگانسک^{۱۰} (LPR) مناطقی با قومیت روسی در منطقه دونباس^{۱۱} در شرق اوکراین هستند که پس از کودتای جناح راست که باعث سرنگونی دولت اوکراین در سال ۲۰۱۴ شد، جدا شدند. دوما در ۱۵ فوریه با اکثریت قاطع به نفع قطعنامه‌ی حزب کمونیست فدراسیون روسیه رای داد.

از زمانی که این جمهوری‌ها در سال ۲۰۱۴ از اوکراین جدا شدند، دولت کی‌یف جنگی وحشیانه را علیه مردم آنجا به اجرا گذاشت و توافق‌نامه‌هایی را که مستلزم به رسمیت شناختن استقلال آن‌ها بود - پروتکل‌های مینسک - نادیده گرفت.

در این مقاله، زیوگائف این موضوع را مطرح می‌کند که به جای اینکه روسیه جنگی را علیه اوکراین تدارک ببیند، این اوکراین است که برای تشدید تهاجم مرگبارتر خود علیه دو جمهوری خلق آماده می‌شود. او می‌گوید غرب از اوکراین برای اهداف ژئوپلیتیکی و اقتصادی خود استفاده می‌کند و محافظت از مردم دونباس را از ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه طلب می‌کند.

^۷ Gennady Zyuganov

گنادی آندریویچ زیوگائف دبیر کل حزب کمونیست فدراسیون روسیه بوده و از سال ۱۹۹۳ به عنوان نماینده دوما‌ی دولتی خدمت کرده است. وی همچنین از سال ۱۹۹۶ عضو مجمع پارلمانی شورای اروپا است.

^۸ Pavel Golovkin

^۹ Donetsk People's Republic

^{۱۰} Lugansk People's Republic

^{۱۱} Donbass

در هفته‌های اخیر، اوضاع پیرامون اوکراین به شدت تشدید شده است. اتهاماتی مبنی بر قصد رو سیه برای اقدام به عنوان یک اشغالگر وجود دارد. در واقع، علت بحران این است که دست نشانده‌های وا شنگتن در رهبری کی‌یف و نیروهای فاشیست آنجا^{۱۲} پیگیرانه در تلاش بوده‌اند تا قتل عامی را در منطقه‌ی دونباس سازماندهی کنند. آن‌ها برای پیشبرد اهداف ژئوپلیتیکی خود آماده‌اند تا خونریزی گسترده‌ی دیگری را ترتیب دهند.

تقریباً تمام واحدهای آماده رزم نیروهای مسلح اوکراین شامل ۱۲۵۰۰۰ سرباز و افسر در مرز با جمهوری خلق دونتسک (DPR) و جمهوری خلق لوگانسک (LPR) مستقر هستند. واحدهای توپخانه‌ی سنگین و تانک نیز در همین منطقه مستقر هستند. تجسس هوایی مداوم در حال انجام است. این‌ها همه نشاندهایی از تدارک یک عملیات تهاجمی علیه جمهوری خلق دونتسک و لوگانسک است.

دریغاً که ایالات متحده و دست نشانده‌های اوکراین در کی‌یف آتش یک جنگ برادرکشی را شعله‌ور می‌کنند. تجمع نیروهای روسی در نزدیکی مرز اوکراین، حتی به گفته‌ی مقامات آمریکایی، از ۱۰۰۰۰۰ سرباز تجاوز نمی‌کند. این در حالی است که اوکراین تنها در منطقه‌ی دونباس ۱۲۵۰۰۰ سرباز دارد. اطلاعات ابتدایی از امور نظامی نشان می‌دهد که یک عملیات تهاجمی موفق مستلزم برتری سه برابری است. پس تهدید واقعی روسیه در کجاست؟

پنتاگون و حتی رهبری نیروهای مسلح اوکراین اعلام می‌کنند که هیچ نشانده‌ای از تجاوز قریب الوقوع رو سیه نمی‌بینند. به نظر نمی‌رسد که سیستم اطلاعاتی آمریکا با شرمساری دروغ‌های گذشته در مورد وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق، خواهان تحقیر جدیدی باشد. اما این مانع از سیاستمداران غربی نمی‌شود که معمولاً چیزهای بدیهی را نادیده می‌گیرند: با استفاده از دروغ، تقلب و اطلاعات نادرست، «جنگ هیبریدی» (ترکیبی-م) علیه روسیه دنبال می‌شود.

بله، رو سیه منافعی در رابطه با جمهوری‌های شوروی سابق در مرزهای خود از جمله اوکراین دارد. این‌ها علاقمندی به صلح و همجواری خوب، زندگی آرام و با عزت برای شهروندان، توسعه‌ی اقتصادی و همکاری فرهنگی است.

با این وجود، غرب آمادگی خود را برای تکیه بر مرتجع‌ترین محافل برای دنبال کردن منافع خود نشان داده است. پیشینیان گروه‌های فاشیست کنونی در اوکراین - سازمان ملی‌گرایان اوکراینی استپان باندرا^{۱۳}، که با هیتلر همکاری می‌کردند - مستقیماً در نسل‌کشی روس‌ها، بلاروس‌ها و مردم خودشان مرتکب جنایت شده‌اند.

این گروه‌های مجازات آن‌ها بودند که وحشیانه‌ترین اقدامات تلافی‌جویانه را در طول جنگ بزرگ میهنی (جنگ جهانی دوم) علیه جمعیت مناطق پارتیزانی بلاروس انجام دادند و ساکنان صدها روستا را زنده زنده سوزاندند. امروز، جانشینان پست آن‌ها در سازمان‌های فاشیستی داخل ارتش اوکراین، با روس‌ها سی تهاجمی و یهود ستیزی، مورد استقبال سیاستمداران غربی قرار گرفته‌اند.

بیش از ۶۰۰۰۰۰ از ساکنان جمهوری خلق دونتسک (DPR) و جمهوری خلق لوگانسک (LPR) قبلاً تابعیت فدراسیون روسیه را دریافت کرده‌اند. کشور ما مسئول مستقیم امنیت و جان آن‌هاست. ما نمی‌توانیم اجازه‌ی انتقام‌جویی فاشیستی علیه این مردم را بدهیم. رو سیه قبلاً به اندازه‌ی کافی این گونه اقدامات را دیده است. در نتیجه‌ی گلوله‌باران وحشیانه‌ی شهرها و روستاهای دونتسک و لوگانسک، بیش از ۱۵۰۰۰ غیرنظامی کشته شده‌اند. ده‌ها هزار مرد و زن، سالخورده و کودک مجروح شدند. صدها هزار نفر آواره و پناهنده شدند.

^{۱۲} نیروهایی که آشکارا از سمبل‌ها و نمادها و شعارهای فاشیستی نیز استفاده می‌کنند. (م)

^{۱۳} Ukraine—Stepan Bandera's Organization of Ukrainian Nationalists

در این شرایط حزب کمونیست فدراسیون روسیه و متحدان ما، خط سیاسی ما را قاطعانه مشخص کرده‌اند... ما کاملاً می‌دانیم که مردم روسیه و اوکراین خواهان جنگ نیستند. چنین جنگی در تضاد با منافع اساسی اروپا نیز خواهد بود. اما به نظر می‌رسد قدرت‌های حاکم در ایالات متحده آن را می‌خواهند.

واشنگتن در هر جنگی در دهه‌های اخیر شکست خورده است. کره، ویتنام، عراق و افغانستان تنها برخی از کشورهایی هستند که ایالات متحده در آن‌ها جنگ به راه انداخته و به طرز مفت‌ضحانه‌ای شکست خورده است. این بار، رهبران آن مشتاق مبارزه به وسیله نیروهای نیابتی خود در اوکراین هستند. «بازهای» واشنگتن تصمیم گرفته‌اند تا اوکراینی‌ها را به گوشت دم توپ تبدیل کنند. پوشش سیاسی، تدارک تسلیحات، فعالیت‌های مربیان نظامی غربی - همه‌ی این‌ها آشکارا مقامات کی‌یف را به سمت یک ماجراجویی نظامی خونین سوق می‌دهد.

اجازه دادن به این جنون یعنی اجازه دادن به یک جنایت تاریخی بی‌سابقه. ما باید به هر طریقی آمادگی مقاومت در برابر بازی‌های خطرناک قدرت‌های غربی و سرسپردگان آن‌ها در کی‌یف را در دل ساکنان اوکراین چند ملیتی بدمیم. زمان آن فرا رسیده است که برای خنثی کردن نقشه‌های پلید و خطرناک آن‌ها با هم به پا خیزیم.

قدرتمندان در کت و شلوار و کراوات خود نه تنها روسیه و اوکراین، بلکه اروپا را نیز هدف قرار داده‌اند. ایالات متحده بر تحریم‌های شدید علیه کشورمان اصرار دارد و معمولاً از «کارت اوکراین» استفاده می‌کند. آن‌ها با این کار در عین حال، مرحله‌ی جدیدی را در مبارزه با رقیب خود، اتحادیه‌ی اروپا آغاز می‌کنند. ایالات متحده تجارت بسیار کمی با روسیه دارد، اما اروپا روابط تجاری و اقتصادی گسترده و سودآوری با کشور ما دارد. درگیری نظامی با روسیه به واشنگتن اجازه می‌دهد تا کشورهای اروپایی را به سمت تحریم‌های جدید و مخرب اقتصادی سوق دهد.

تعهد امپریالیست‌های ایالات متحده، محافظت از اوکراین نیست، بلکه خروج خزنده از بحران حاد سرمایه‌داری است. برای آن‌ها بسیار مهم است که زیرآب خط لوله‌ی گاز نورد استریم ۲ (بین آلمان و روسیه) را بزنند و اقتصاد اتحادیه‌ی اروپا را به سوزن گاز طبیعی مایع گران قیمت از ایالات متحده قلاب کرده و سودهای جدیدی کسب کنند. این بخشی از بنیاد و پایه‌ی واقعی و پشت پرده‌ی بحران نظامی کنونی در اوکراین است.

روسیه بالاخره از بت‌پرستی ویرانگر غرب دور می‌شود... وقت آن است که شخصیت خود را در دونباس نشان دهیم. ما توسط زنجیره‌ای از کشورهای غیردوست احاطه شده‌ایم. عقب نشینی بیشتر، غیرممکن است. غرب باید عزم روسیه برای دفاع از خود و دوستانش را احساس کند.

البته، تنها یک تغییر اساسی در مسیر توسعه‌ی روسیه، حفاظت واقعاً مؤثر از حقوق توده‌های گسترده‌ی مردم در کشور ما را تضمین خواهد کرد. حزب کمونیست فدراسیون روسیه روند جاری اجتماعی-اقتصادی دولت پوتین را نمی‌پذیرد و یک برنامه‌ی دگرگونی و راهی به سوی احیای جامعه‌ی سوسیالیستی را به توده‌های کار و زحمت ارائه می‌دهد. اما مسائلی نیز وجود دارند که باید فوراً به آن‌ها رسیدگی شود.

ما آمادگی حمایت از اقدامات قاطع دولت برای محافظت از امنیت روسیه و هموطنانمان در جمهوری‌های خلق در منطقه‌ی دونباس هستیم. ما بر به رسمیت شناختن فوری استقلال و حاکمیت آن‌ها اصرار داریم. از سال ۲۰۱۴، ما به طور مداوم و پیوسته خواستار به رسمیت شناختن رسمی جمهوری خلق دونستک و جمهوری خلق لوگانسک هستیم. صدای میلیون‌ها نفر از ساکنان آن‌ها به وضوح در یک همه‌پرسی در ماه می ۲۰۱۴ بیان شد. آن‌ها باید شنیده شوند.

دولت‌های غربی و دست‌نشانده‌گان آن‌ها در کی‌یف، توافق‌نامه‌های مینسک را (که استقلال جمهوری خلق دونتسک و جمهوری خلق لوگانسک را تضمین می‌کرد)، زیر پا گذاشتند. ما در این لحظه‌ی بسیار نگران‌کننده و سرنوشت‌ساز در تاریخ مان، از

نمایندگان دومای دولتی، صرف نظر از وابستگی حزبی، می‌خواهیم که اراده‌ی خود را نشان دهند و از ابتکار ما برای فدرا سیون روسیه جهت به رسمیت شناختن رسمی جمهوری‌های خلق دونتسک و لوگانسک حمایت کنند.

دیگر نمی‌توان این تحریکات خطرناک را تحمل کرد. روسیه نمی‌تواند اجازه‌ی تصرف شهرها و روستاهای دو جمهوری خلق را توسط نیروهای فاشیست اوکراین بدهد. نمی‌تواند تهدید قتل عام غیرنظامیان توسط نیروهای وحشی به برکت حمایت ناتو را نادیده بگیرد. جنگ‌طلبان باید حقیقتی را که از اعماق قرن‌ها سرچشمه می‌گیرد، به خاطر آورند: «کسی که با شمشیر زندگی می‌کند، با شمشیر هلاک می‌شود.»

تا زمانی که حامیان تجاوز دستشان بر شمشیر باشد، صلح در سیاره‌ی ما همیشه در معرض تهدید خواهد بود. زمان آن فرا رسیده است که مأموریتی را که روس‌ها به خوبی به تجربه می‌شناسند، انجام داده و قاطعانه به هر جنگ بین‌المللی «نه» بگویند.

مردم اوکراین نباید قربانی باندهای سرمایه جهانی و الیگارش‌ها شوند.^{۱۴}

بیانیه هیئت رئیسه حزب کمونیست فدراسیون روسیه

۲۵ فوریه ۲۰۲۲

برگردان: مسعود امیدی

نظامی شدن اروپای شرقی پس از انحلال معاهده‌ی ورشو یک واقعیت است. طرح‌های تهاجمی و اشننگتن در روند نابودی یوگسلاوی به نمایش گذاشته شد. برنامه‌های آمریکا و ماهواره‌های ناتو برای به بردگی کشیدن اوکراین نباید محقق شود. این طرح‌های تهاجمی، تهدیدهای حیاتی برای امنیت روسیه ایجاد می‌کند. به طور همزمان، آن‌ها آشکارا در تضاد با منافع مردم اوکراین هستند.

ایالات متحده به دنبال افزایش مزیت‌های رقابتی خود در سرتاسر جهان به هر قیمتی است. این واقعیت که تحریم‌ها علیه روسیه، اژدر کردن (زدن زیرآب) نورد استریم ۲ و تهدید جنگ در اروپا، زیان‌های اقتصادی سنگینی را برای کشورهای منطقه یورو به همراه دارد، آمریکا را از این کار باز نمی‌دارد. برای مردم جهان به ویژه مهم است که از ماهیت ماجراجویانه‌ی سیاست و اشننگتن آگاه شوند و تجربه‌ی جنبش‌های گسترده‌ی ضد جنگ را به‌خاطر بیاورند. گسترش چنین جنبشی می‌تواند همبستگی با مردم صلح‌دوست روسیه و اوکراین را تضمین و از حق آن‌ها برای توسعه‌ی مستقل محافظت کند.

حزب کمونیست فدراسیون روسیه ضرورت از بین بردن پیامدهای چندین سال تلاش برای باندریزه کردن (فاشیستی کردن) اوکراین را دنبال می‌کند. سیاست واقعی در این قلمرو از بسیاری جهات توسط ملی‌گرایان متعصب دیکته می‌شود. آن‌ها مردم اوکراین را به وحشت می‌اندازند و یک شیوه‌ی سیاسی تهاجمی را به مقامات تحمیل می‌کنند. زلنسکی با تسلیم شدن در برابر این فشار، به منافع همشهریان خود در دونباس که او را به عنوان رئیس جمهور صلح و روابط حسن همجواری با روسیه انتخاب کرده بودند، خیانت کرد.

در شرایطی که فدراسیون روسیه در موضع دفاع از مردم دونباس قرار گرفته است، لازم است هر گونه کمک ممکن به پناهندگان و جمعیت غیرنظامی جمهوری خلق دونتسک و جمهوری خلق لوگانسک ارائه شود. ما از جامعه‌ی خود می‌خواهیم که کمک و حمایت لازم را به آن‌ها ارائه دهد.

وادار کردن تحریک‌کنندگان کی‌یف به صلح و مهار تجاوزات ناتو به درخواست لحظه تبدیل شده است. تنها غیرنظامی کردن و نازی‌زدایی از اوکراین می‌تواند امنیت پایدار را برای مردم روسیه، اوکراین و کل اروپا تضمین کند. به باور ما استفاده گسترده از روش‌های دیپلماسی مردمی و همکاری‌های بشردوستانه در حفظ صلح و جلوگیری از ظهور مجدد فاشیسم از اهمیت برخوردار است.

موضع استراتژیک حزب کمونیست فدراسیون روسیه شناخته شده است: ضامن اساسی صلح، تلاش و توسعه اخلاقانه، تغییر سریع مسیر حرکت به مسیر پیشرفت اجتماعی و عدالت اجتماعی، مسیر سوسیالیسم است.

رئیس کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه

گنادی زیوگائف

^{۱۴} <https://cprf.ru/2022/02/the-people-of-ukraine-must-not-be-a-victim-of-world-capital-and-oligarchic-clans-statement-of-the-cprf-cc-presidium%E2%82%AC%80/>

همسویی با امپریالیسم جهانی، نازیسم و ناتو با شعار صلح!

در دفاع از جنگ عادلانه علیه فاشیسم

مسعود امیدی

پاسخ به نقد آقای حسین اکبری

از عجایب جهان ما این بود که شاهد تجاوز، بمباران، تحریم، تکه پاره کردن، ویرانی و نابودی برخی کشورها از سوی امپریالیسم زیر پرچم کمک بشردوستانه، دموکراسی و حقوق بشر بودیم و اینک طنز تلخ جهان آن است که شاهد گسترش آشکار نازیسم، نسل کشی، توسعه نظامی گری و ناتو، عهد شکنی و نقض آشکار حقوق بین المللی، تهدید صلح و امنیت جهانی و بردن جهان به لبه پرتگاه هسته ای زیر پرچم دروغین دفاع از صلح، مخالفت با جنگ و لشکرکشی به ویژه با ابزار امپریالیسم رسانه ای هستیم. امپریالیسم، میلیتاریسم، نازیسم، نفوفاشیسم و جالب تر از همه صهیونیسم به طلایه داران مدافع صلح تبدیل شده اند! و در این میان می توان برخی مدعیان چپ را مشاهده کرد که فاقد توان نظری برای ارائه ی یک درک و تحلیل و تبیین مشخص و درست از وضعیت مشخص این پارادوکس و یافتن جایگاه درست خود هستند. با توسل به کلیشه سازی های نظری، شعار درست، زیبا، انسانی و حیات بخش مخالفت با جنگ و دفاع از صلح را به صورت انتزاعی و بی توجه به بنیان مادی آن یعنی توازن قوای عینی پیش نیاز و ضروری آن بر روی زمین واقعیت، تکرار می کنند.

پیرو انتشار مقاله ی من با عنوان « رهبر حزب کمونیست روسیه: غرب در حال حمایت از فاشیست ها و استفاده از اوکراین است » در تاریخ جمعه ۱۶ سفند ۱۴۰۰ در سایت اخبار روز، آقای حسین اکبری نقدی بر آن با عنوان « دفاع ایدئولوژیک از جنگ، جفا به کارگران جهان است! »، نوشتند که علی رغم تمایلم، سرانجام لازم دیدم جهت کمک به ایشان برای ارزیابی نکات و ادعاهای مطرح شده خودشان و نیز مخاطبان علاقمند به موضوع این گفت و گو، توجه ایشان را به موارد زیر جلب کنم. از آنجا که ایشان را در زمره فعالان کارگری می بینم، امیدوار هستم که بتوانم با یک رویکرد منطقی و اقناعی و همراه با احترام، ادعاها و نکات مطرح شده از سوی ایشان را مورد بررسی قرار دهم. البته این امر مانع از شفافیت در ارائه ی مطالب نخواهد بود.

1- ایشان در ابتدای نوشته ی خود مدعی می شوند که من با رویکرد دوگانه ی امپریالیسم و ضد امپریالیسم کوشیده ام تا مخالفان «تجاوز» را «سرکوب» کنم.

توجه خوانندگان را به این نکته جلب می کنم که در مقاله ی من با صراحت از طیف های مختلف « رسانه ها و جریان های طرفدار و متمایل به غرب»، « بخش هایی از چپ پشیمان نیز که شیفته ی دموکراسی و توسعه ی کشورهای غربی شده اند و در ادبیات آن ها نشانی از واژه ها و مفاهیمی چون امپریالیسم یافته نمی شود » و « نیروهای چپ انقلابی » با برخوردهای مختلف سخن گفته ام که آشکارا با دوگانه ی «امپریالیسم و ضد امپریالیسم» مورد ادعای ایشان متفاوت است.

نکته قابل ذکر در اینجا این است که یک دسته از کسانی که در نوشته ی من تحت عنوان «چپ پشیمان» به آنها اشاره شده است، در توصیف آن ها آمده است که «در ادبیات آن ها نشانی از واژه ها و مفاهیمی چون امپریالیسم یافته نمی شود.» آیا معتقدید ما چنین گروهی از مدعیان چپ را نداریم؟ آیا شما خود را در این گروه احساس می کنید؟ اگر چنین نیست، چرا باید این توصیف شما را برآشته کند؟ شما چرا خودتان را در طیف سوم که تحت عنوان «چپ انقلابی» ولی دارای نظرات مختلف به آن اشاره شده است، نمی بینید؟

2- در بخش دوم ایشان بدون هر گونه استنادی مرا به جریانی منتسب می کند که «دموکراسی را در دورانی که می توانست تضمینی برای حفظ و ادامه ی یک انقلاب رهایی بخش ضد امپریالیست باشد؛ قربانی تمایلات قرون وسطایی مشی

مرتجع مستبد به ظاهر ضدامپریالیست کرد و هنوز پس از سال ها حاملان آن نوع اندیشه؛ بدون هیچ احساس مسوولیت اجتماعی در برابر کارگران و زحمتکشان کشور خود و جهان باز هم به خطای فاحش سیاسی دیگری تن می دهند و با همان آگاهی کاذب از امپریالیسم؛ جنک و تجاوز را توجیه می کنند.»

روشن است که در اینجا با مشتی شعار مواجهیم که به لحاظ منطقی هیچ ارتباطی با مقاله ی من ندارد. با این روش می شود هر کسی را بدون استناد و فکت و ... مورد حمله قرار داد و خود را پیروز احساس کرد. بعلاوه تا آنجا که تجربه زیسته ی من و شناخت من از توازن قوا و وزن نیروهای چپ در سال های ابتدایی انقلاب گواهی می دهد، سخن کاملاً پرت و بی پایه ایست اگر فرض را بر این بگیریم که یکی از جریان های چپ (یا حتی همه ی آن ها روی هم) از آن اندازه وزن در توازن قوای سیاسی و اجتماعی برخوردار بوده باشد که بتواند روند رویدادها را به گونه ای تحت تاثیر قرار دهد که حفظ و ادامه ی انقلاب رهایی بخش ضدامپریالیستی را تضمین کند و ...

بعلاوه موضوع درستی یا نادرستی سیاست های مربوط به دفاع از دموکراسی و ضدامپریالیستی قلان یا بهمان جریان سیاسی، موضوع مستقلی است که با گرد و خاک به پا کردن نمی توان در مورد آن ها سخن گفت. این می تواند موضوع بحث مستقلی بین حاملان دیدگاه های مختلف در این مورد باشد. بر من روشن نیست که خود ایشان در آن سال ها در کدام نقطه ایستاده بودند و برای حفظ آن دموکراسی و تضمین پیروزی انقلاب رهایی بخش ملی چه کردند و ...!

در همین ارتباط نیز ایشان «آگاهی کاذب» از امپریالیسم را علت آن انحراف منجر به قربانی کردن دموکراسی در ابتدای انقلاب و توجیه جنگ و تجاوز روسیه به اوکراین از سوی من معرفی می کند. به آگاهی کاذب از امپریالیسم و ماهیت جنگ در اوکراین در ادامه خواهیم پرداخت و خواهیم دید که برداشت ایشان از این مسائل تا چه اندازه غیر کاذب، مبتنی بر داده ها، اطلاعات و فکت های واقعی از ماهیت، اهداف، برنامه ها، اقدامات و رویکردهای امپریالیسم و تا چه حد متأثر از امپریالیسم رسانه ای و مهندسی و مدیریت اذهان از سوی آن هاست.

3 - ایشان در ادامه می نویسند که «در “نگاه مترجم” تنها چیزی که کمترین اعتباری ندارد، دفاع از کارگران و زحمتکشان در برابر جنگی است که از هرسو علیه آنان تدارک شده است و پیشقراول آن روسیه ی پوتین است که در همین سه روز بمباران و شلیک هوایی و توپخانه صدها کشته و هزاران زخمی به جای گذاشته و ویرانی های بسیاری ببار آورده است.»

قضاوت در باره ادعای ایشان به اعتبار ندادن من به دفاع از کارگران و زحمتکشان را به خواننده در پایان این متن وا می گذارم. اما ادعای ایشان در مورد پیش قراول بودن روسیه ی پوتین در جنگ را مورد بررسی قرار می دهیم. اما در اینجا لازم می دانم تأکید کنم که منافع کارگران و زحمتکشان روسیه، اوکراین، منطقه و جهان و ایران در گروی صلحی پایدار است که در نگاه ایشان درکی از مشاهده نمی شود. چرا که این صلح پایدار، مستلزم یک بنیان مادی و توازن قوای سیاسی و نظامی واقعی است.

اما اگر صدها کشته و هزاران زخمی طی چند روز گذشته، روسیه را پیش قراول جنگ می کند، ۱۵ هزار کشته و صدها هزار آواره طی سال های گذشته محصول چه بوده است؟ شما که جنگ شناس و پیش قراول شناسی بلدید، قبل از شروع این جنگ جدید در روزهای گذشته، پیش قراول جنگی را که به آن تلفات و پیامدها انجامید، را چه کسانی می دانید چرا در نگاه شما هیچ اشاره ای به آن ها نمی شود؟ به چه دلیل این جنگ را از زمان و مکان مجزا می کنید و در عالم انتزاع و بی ارتباط با زمینه ی تاریخی و اجتماعی و مادی آن مورد قضاوت قرار می دهید؟ چرا نمی توانید واقع بینانه این جنگ را ادامه و مرحله ی جدیدی از آن جنگی بدانید که طی سال های گذشته به برتری فاشیست ها و ناتو و دولت دست نشانده آن ها در کی یف و گردآوردن ۱۲۵۰۰۰ نیرو در مرز دونباس برای حمله و قتل عام مردم در ادامه ی کشتارهای قبلی انجامیده است؟ این گسست در دیدگاه شما ناشی از چیست؟ آیا همین گسست و قطع ارتباط در نگاه و ارزیابی و قضاوت رسانه های غربی و برنامه ریزان ناتو و امپریالیسم نیز مشاهده نمی شود؟! من به شما می گویم دلیل این گسست چیست. اگر مجموعه این درگیری ها را یک جنگ

بینیم، این مرحله‌ی جدید نوعی پاسخ اجتناب‌ناپذیر از سوی روسیه به اقدامات جنایتکارانه فاشیست‌ها و ناتو در برابر کشتار در اوکراین و اعمال فشار و تهدید امنیت روسیه خواهد بود. اما اگر این گسست را در اذهان جابباندازند که ظاهراً در مورد شما موفق شده‌اند، می‌توان پوتین را دیوانه و جنایتکاری معرفی کرد که بدون هیچ دلیلی جهت اقدام به شروع یک جنگ و تجاوز به یک کشور مستقل و ... کرده است. آیا برای شما حیف نیست که به عنوان یک فعال کارگری با ادعای چپ تا این حد ذهن‌تان را به این فضای فریبنده‌ی رسانه‌ای بسپارید؟!

4 - آقای اکبری در ادامه مرا متهم به «درک این‌همانی» از جمهوری فدراتیو روسیه‌ی کنونی و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی سابق کرده و مطرح می‌کند که «باید به این پرسش صراحتاً پاسخ دهد که به لحاظ صورت‌بندی اجتماعی - اقتصادی کشور روسیه چه ماهیتی دارد؛ آیا در دوران سرمایه‌داری جهانی شده‌ی نئولیبرال در اقمار امپریالیسم جهانی است یا ماهیتی دیگر دارد؟ امنیت روسیه در صورت بندی پس از فروپاشی تا چه میزان اهمیت دارد که باید برای حفظ آن کارگران و زحمتکشان کشورهایی چون اوکراین و قزاقستان به پای آن قربانی شوند؟»

دوست گرامی، این دقیقاً نگاه کم‌دقت شماست که این‌همانی را بازتاب می‌دهد. چرا که ناتوان از تحلیل مشخص از وضعیت مشخص، و با انتزاع صلح به عنوان یک ارزش بنیادین از بنیان مادی و الزامات آن، چنین می‌پندارد که گویا کارزار رسانه‌ای و سیاسی گسترده‌ای را که تحت هدایت امپریالیسم، نازیسم و ناتو و انحصارات نظامی صنعتی برای سرزنش جنگ پیشگیرانه روسیه در اوکراین در برابر فاشیست‌ها در جریان است، همان جنبش صلح‌مترقی‌ای است که در جنگ جهانی دوم در برابر فاشیسم و نازیسم شکل گرفت و کمونیست‌ها از بزرگترین فعالان و سازمان‌دهندگان آن و شخصیت‌های برجسته‌ای چون ژان لافیت نماد آن بودند.

بعلاوه من در مقاله‌ام به صراحت روسیه را از اتحاد شوروی تفکیک کرده و در این مورد توضیح داده‌ام. ماهیت اقتصادی و اجتماعی رژیم روسیه هم قطعاً سوسیالیستی نیست اما این ماهیت و به قول شما صورت‌بندی اجتماعی - اقتصادی هر چه باشد، نافی حق دفاع از خود برای این کشور در برابر تهاجم ناتو و فاشیست‌ها نخواهد بود. در اینجا لازم است توجه شما را به تأثیرات مخرب آن مفهوم دواآلیسم ساده‌نگر و تقلیل‌گرا که معلوم نیست از کجا قرض گرفته‌اید و چقدر درست آن را درک کرده‌اید، در ساختار فکری‌تان جلب کنم. نگاهی که مبتنی بر این پیش‌فرض است که برای اینکه کشوری از حق حاکمیت ملی و امنیت کشور خود دفاع کند و این دفاع مشروع باشد، گویا حتماً باید سوسیالیستی باشد و ...

یک ذهن ساده‌اندیش، ارتباط بین اتحاد شوروی دیروز و روسیه‌ی امروز را تنها با دوگانه‌ی «روسیه همان شوروی سابق است» یا «روسیه همان شوروی سابق نیست». درک می‌کند و نمی‌تواند مفهوم و گزاره‌ی دیگری را به این دوگانه بیفزاید مبنی بر اینکه «روسیه همان اتحاد شوروی نیست و در عین حال هست». نگران نشوید، برایتان موضوع را باز می‌کنم. روسیه همان اتحاد شوروی سابق نیست به دلیل اینکه دارای ساختار، اهداف، برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات سوسیالیستی در حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ... در سطح ملی و بین‌المللی نیست. روسیه‌ی امروز یک کشور سرمایه‌داری با ویژگی‌های خاص خودش است. اما روسیه‌ی امروز را از منظر دیگری می‌توان همان اتحاد شوروی سابق هم دید. چرا که کشور بزرگ و وسیعی برخوردار از قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی بالا و برخوردار از حجم بسیار عظیمی از منابع است که زمانی نگاه متجاوزانه‌ی مادالین آلبرایت او را واداشت تا به نیت پنهانی امپریالیسم اعتراف کند که روسیه آنقدر بزرگ است که نمی‌تواند یک کشور باشد. او آشکاراً رویکرد استراتژیک امپریالیستی و ناتو را به بالکانیزه کردن روسیه بیان کرد. معنی این سخن این است که تمایل و تلاش امپریالیسم برای تسلط بر منابع عظیم و متنوع موجود در روسیه هم در زمان اتحاد شوروی، از مهم‌ترین دلایل و انگیزه‌های آن‌ها جهت مداخله و تجاوز، تخریب و نابودی و بالکانیزه کردن (تکه‌پاره کردن) آن بوده و هم امروز امپریالیسم و ناتو به دنبال آنند. مسائل حوزه‌ی اقتصاد سیاسی و ژئوپالیاتیک (جغرافیای سیاسی) و ژئو اکونومیک (جغرافیای اقتصادی) گاه

قدری متفاوت از نگاه های ساده و کلیشه ای و ژورنالیستی رایج است و برای درک درست آن ها به دقت و توجهی بیش از آنچه در نوشته ی شما مشهود است، نیاز دارد.

اهمیت امنیت رو سیه برای صلح جهانی بسیار بالا ست. تا آنجا که فقدان آن می تواند امنیت جهان را با تهدید و مخاطره جدی مواجه کند. درک این نکته نباید چندان دشوار باشد. ناتو و آمریکا و اتحادیه ی اروپا هم به خوبی از آن آگاهند. و ... عجیب است که شما به عنوان فعال کارگری و مدعی چپ در این مورد دچار توهم هستید. بعلاوه این امنیت روسیه نیست که کارگران و زحمتکشان اوکراین و قزاقستان را قربانی می کند بلکه دقیقاً تهدید این امنیت از سوی فاشیست ها و ناتو و آمریکا و اتحادیه ی اروپا ست که به قربانی شدن ۱۵۰۰ تن از مردم و کارگران و زحمتکشان طی ۸ سال در دونباس و به آتش زدن محل تجمع کارگران در اتحادیه کارگری اودسا و زنده زنده سوزاندن ۴۸ تن از آن ها در سال ۲۰۱۴ انجامید و چند ساعت پس از آن نیز اوپاما در یک کنفرانس مشترک خبری با آنگلا مرکل، ضمن ستایش آن اعلام کرد که «دولت اوکراین حق و مسئولیت دارد که نظم و قانون را در قلمرو حکومتی خود حفظ کند». اگر بخواهید می توانید گزارش این جنایت فاجعه بار را در اینترنت پیدا کنید و بخوانید. شما به عنوان یک فعال کارگری منطقاً چنین خبری نباید از یادتان رفته باشد. بله غرب و ناتو در آن زمان نیاز به جنبش «نه به جنگ»، «نه به تجاوز»، «نه به جنایت» و «جنبش صلح» و رعایت موازین حقوقی بین المللی و ... نداشتند!

5 - شما با درکی نادرست و به بیان خودتان با آگاهی کاذب از مفهوم امپریالیسم، از امپریالیسم شرق و روسیه سخن می گوید.

«طی یکصد سال گذشته تغییرات مهمی در سیستم سرمایه داری جهانی و سازو کار استثمار سرمایه داری در سطح جهان روی داده است که لازم است در تحلیل های امروزی از مفهوم امپریالیسم مورد توجه قرار گیرند صاحب نظران متعددی در حوزه ی اقتصاد سیاسی در ارتباط با امپریالیسم از کائوتسکی و رزا لوکزامبورگ و بوخارین و لنین گرفته تا پل سوئیزی و پل باران و سمیر امین و هری مگداف و والرشتاین و مزاروش و... بسیاری دیگر از زوایای متفاوتی مفهوم امپریالیسم را مورد بررسی قرار داده اند. و تعریف یکسانی از امپریالیسم از سوی آنها ارائه نشده است. ویژگی هایی که بخش های مختلف آن ممکن است در شرایط و دوران های مختلف و در ارتباط با کشورهای مختلف مصادق بیشتری داشته اند. شاید بتوان فهرستی از مهم ترین ویژگی های مطرح شده در ارتباط با امپریالیسم را از بین همه آن ها در قالب زیر برشمرد:

تمرکز تولید و شکل گیری انحصارات، ادغام سرمایه صنعتی و بانکی و شکل گیری سرمایه ی مالی، صدور سرمایه در تداوم صدور کالا، انحصار و صدور تکنولوژی، تقسیم کار جهانی، رقابت بر سر بازارها، جنگ ارزی، رقابت برای تامین مواد اولیه ی ارزان، مهاجرت آزاد سرمایه در جستجوی نیروی کار ارزان، توسعه طلبی و مداخلات نظامی در جهت تامین منافع اقتصادی، کنترل مالی بازارها در سطح جهان، انحصار فناوری ها و به ویژه ارتباطات و... البته بدون تردید می توان به این فهرست افزود.

در ارزیابی و تحلیل امپریالیست های امروز نمی توان به تعریفی لنینی امپریالیسم محدود ماند. و لازم است در یک نگاه کلان به مفاهیمی که اشاره گردید نیز توجه شود. مفاهیمی چون شکل گیری شرکت-دولت ها، جهانی سازی، مدیریت زنجیره تامین به عنوان یک ابزار مدیریتی نیرومند جهت تمرکز اجزاء پراکنده سیستم های تولیدی در سطح جهان، ادغام ساختاری کشورهای پیرامونی در سیستم جهانی سرمایه داری، پیدایش نهادهای مالی بین المللی مانند سازمان تجارت جهانی، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، پیدایش سرمایه داری اطلاعاتی، کپی رایت و انحصار بر تکنولوژی و... نیز در ارتباط با مفهوم واژه ای به نام امپریالیسم در دورانی که زندگی می کنیم، دارای اهمیت زیادی هستند. مفهوم واژه امپریالیسم در جهان امروز را نمی توان جدا از مجموعه سیاست های تحمیل شده بر جهان طی سه دهه ی اخیر از سوی نهادهای مالی بین المللی حاکم بر جهان و مدافعان آنها تحت عنوان نفولیبرالیسم مورد بررسی قرار داد. حقیقت آن است که با توجه به پیچیدگی مناسبات بین المللی در حوزه های اقتصادی و سیاسی، مفهوم امپریالیسم نیز از پیچیدگی دیالکتیکی قابل توجهی برخوردار گردیده و استخراج فهرستی از ویژگی ها و بررسی وجود یا عدم وجود آن ها در فلان یا بهمان کشور در فضای پیچیده مناسبات بین المللی و انتساب عنوان

امپریالیست به یک کشور نیازمند مطالعات عمیق و فکت های بسیاری است. با اینکه در جهان امروز برخی از دولت های قدرتمند سرمایه داری را که بیشترین منافع را از حاکمیت نهادهای مالی بر جهان می برند، می توان امپریالیست نامید، اما رابطه ی سلطه و تابعیت از پیچیدگی برخوردار گردیده و بیش از هر چیز در کل زنجیره ی تامین (Supply Chain Management) که اجزاء مختلف آن در کشورهای گوناگون و در یک تقسیم کار جهانی و در قالب یک سیستم یکپارچه و هماهنگ جهانی تجلی یافته و فرآیند انتقال ارزش از پیرامون به مرکز را امکان پذیر می کنند، تجلی یافته و جوهره ی اساسی مفهوم امپریالیسم در جهان امروز است. به عبارت دیگر پدیدار شناسی امپریالیسم در جهان امروز در رویکردی دیالکتیکی، متأثر از چگونگی ارتباط تئوریک سلطه و تابعیت و تأثیر متقابل جنبه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی و... بین کشورهاست.

به قول جان بلامی فاستر، پارامترهای اساسی امپریالیسم، همچنان اساسی اند هر چند که «پدیدارشناسی امپریالیسم» تغییر کرده است. با اینکه از نظر بوخارین در این مورد یکصد سال می گذرد، به نظر می رسد که در شناخت مفهوم امپریالیسم جا دارد که به نظر او در مورد جستجوی سود مازاد انحصاری با نرخ بالا در کشورهای پیرامونی بویژه در دورانی که بطور متوسط بین ۱ تا ۲ درصد از بهای فروش محصولات برند شرکت های چند ملیتی تولید شده در کشورهای در حال توسعه را هزینه ی نیروی کار تشکیل می دهد، اهمیت ویژه ای قائل شویم. همینطور به مفاهیمی چون فراملیتی شدن سرمایه داری و جهانی سازی و... و همه ی آنچه توسط نهادهای مالی بین المللی بر کشورهای در حال توسعه و حتی شهروندان کشورهای توسعه یافته تحمیل می گردد.

درک امپریالیسم و چگونگی کارکرد آن همانقدر که نیازمند دانش در زمینه ی مبانی نظری مربوط به حوزه ی اقتصاد سیاسی و نظریات صاحب نظرانی چون روزا لوکزامبورگ، بوخارین، لینن، سمیر امین، پل سوئیزی و... در این زمینه است، نیازمند تمرکز و کسب دانش و آگاهی از رویکردهای مدیریتی و استراتژی هایی است که در نهادهای مالی حاکم بر جهان امروز و دانشگاه ها و مدارس کسب و کار موضوع بحث قرار دارند. اتکای صرف به محدوده ی خاصی از مبانی نظری موجود در ادبیات چاپ در این زمینه مانع از درک درست مفهوم امپریالیسم در جهان امروز است.

چنانچه کشور روسیه از این زوایا مورد بررسی قرار گیرد، نه تنها امپریالیستی بودن این کشور محل تردید خواهد بود بلکه به نوعی ممکن است بتوان این کشور را به عنوان موضوع سلطه ی امپریالیستی نیز مورد بررسی قرار داد.

خطای اول شما امپریالیست دانستن روسیه است و خطای بعدی تان هم این است که با فرض امپریالیست بودن روسیه، علی رغم تجربه موفق اتفاق ضد فاشیستی اتحاد شوروی با برخی از کشورهای امپریالیستی در برابر فاشیسم، تصور می کنید که یک کشور سرمایه داری و به زعم شما امپریالیستی نمی تواند در دفاع از امنیت خود در برابر فاشیسم و ناتو قرار گیرد. «

متن کامل این مقاله را می توانید در لینک زیر بخوانید :

<http://www.rahman-hatefi.net/navidenou-886-95-355-951111.htm>

6 - آقای اکبری نوشته اند:

«جدای از اینکه آقای امیدی رابطه این حوزه را هم به درستی نمی تواند توضیح دهد و آن را مستلزم شناخت هر یک براساس داده های لازم و کافی میداند که تحلیل آن هم به روش شناسی اکادمیک حواله داده میشود؛ اما آیا نباید رویکرد دولت ها را با تقدم بر تغییر و تحولات اجتماعی - طبقاتی به سود کارگران و زحمتکشان دموکراسی و صلح سنجید؟ جایگاه چنین تقدیمی در ذهن و نگاه مترجم کجاست؟ ... چه انقلابی چه رابطه ای بین تجاوز و جنگی که پوتین به راه انداخته است و ناتو که آنهم قطعا با فربکاری در دفاع از استقلال و دموکراسی اوکراین به سود توسعه و گسترش نفوذ امپریالیستی از آن سود می برد؛ می بیند؟»

باید به ایشان گفت که توجه شما به حوزه‌ی علوم اجتماعی قابل تحسین است اما به مصداق هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد، برای فراگیری آن‌ها باید وقت صرف کرد و در دانشگاه‌ها و محافل آکادمیک، مبانی نظری و تحلیلی علوم اجتماعی را فرا گرفت و این چیزی نیست که قرار باشد در یک مقاله و یا از طریق ورد و جادو و ... به مخاطب منتقل شود. به صورت جدی به شما عرض می‌کنم اگر واقعا علاقمند به این موضوع هستید، و می‌خواهید از مبانی متدولوژیک اینگونه بررسی‌ها اطلاع کسب کنید، چاره‌ای جز فراگیری متدولوژی‌های پژوهشی و تحلیل در علوم اجتماعی ندارید. و در همین رابطه توصیه بسیار دوستانه من این است که حتما مقوله *system dynamics* را هم با دقت مطالعه کنید تا برایتان روشن شود که آنچه به قول شما به «روش شناسی آکادمیک حواله داده شده است»، در درک درست پدیده‌ها به ویژه پدیده‌های اجتماعی و سیاسی پیچیده در جهان امروز از چه اهمیت اساسی‌ای برخوردار است.

بله شما درست می‌گویید که باید رویکرد دولت‌ها را با تقدم به تغییر و تحولات اجتماعی - طبقاتی به سود کارگران و زحمتکشان، دموکراسی و صلح سنجید. اما این عبارت خیلی کلی و فاقد دقت لازم برای تحلیل پدیده‌هاست باید قدری آن را باز کرد. از منظر جامعه‌شناسی سیاسی مارکسی و رآل پالیتیک لنینی، جهت‌گیری‌های اجتماعی و اقتصادی دولت‌ها نسبت به مواضع و جهت‌گیری‌های سیاسی آن‌ها، امری پایدارتر و ناشی از پایگاه اجتماعی آن‌هاست اما جهت‌گیری و رویکردهای سیاسی آن‌ها متأثر از عوامل و شرایط متعدد اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، تاریخی، مردم‌شناختی، شخصیتی و روانشناختی و ... می‌تواند متفاوت باشد. به همین دلیل گاه با سرمایه‌داری مبتنی بر شیوه‌ی حکمرانی لیبرال دموکراسی مواجه بوده ایم و گاه با چهره‌ی سرمایه‌داری فاشیستی و نئوفاشیستی. اهمیت این تفاوت آنقدر مهم است که کشور شوراها ناگزیر می‌شود در جنگ جهانی دوم با بخشی از سرمایه‌داری امپریالیستی چون فرانسه و انگلیس و ... که همزمان دارای کارنامه و نقش فاجعه‌باری در مستعمرات خود هم بودند، علیه فاشیسم و نازیسم ایتالیا و آلمان متحد شود. امیدوارم موضوع جا افتاده باشد. موضوع به همین سادگی که چون دولتی سرمایه‌داری است، پس باید علیه آن بود، نیست. باید پذیرفت که علوم اجتماعی بسیار پیشرفت کرده و با توجه به پیچیدگی‌های اجتماعی، این علوم نیز از دامنه و حوزه‌های وسیعی برخوردار شده و بدون آن‌ها شناخت درست پدیده‌های اجتماعی صرفا با اتکا به کلیاتی نظیر آنچه شما به آن اشاره کرده‌اید، غیرممکن است. حال اگر این بحث‌ها در حوزه‌هایی چون ژئوپالیتیک که اساسا از دشواری‌ها و پیچیدگی‌های ویژه و ساختاری خاصی برخوردار هستند، مطرح شوند، اتفاقاً اهمیت آشنایی لازم و کافی با این علوم و متدولوژی‌های مورد استفاده در آن‌ها بیشتر هم می‌شود.

اگر بخواهم از این بحث تصویر ملموس‌تری به شما دوستان گرامی ارائه دهم، باید به این نکته اساسی اشاره کنم که صلح به معنای نبودن جنگ، مستلزم پیش‌نیازهایی است که بدون تحقق آن‌ها، دستیابی به صلح و حفظ آن ناممکن است. از سوی دیگر نیز بر اساس مطالعات علمی در حوزه‌ی علم سیاست جنگ ناشی از زمینه‌ها و دلایلی است که اگر وجود داشته باشند، با فضای شکننده‌ای مواجه خواهیم بود که هر لحظه می‌تواند به جنگ منجر شود و عملاً اجتناب از جنگ غیرممکن است. صلح، واژه‌ای بسیار زیبا، اخلاقی، انسانی، ارزشمند و محبوب است. اما وقتی در فضای سیاست و سیاست بین‌الملل از آن سخن می‌گوییم، این نگاه ارزشی، زیبا، اخلاقی، انسانی و محبوب فاقد اثربخشی معینی است، مگر اینکه به درکی عینی و مادی از موضوع ارتقاء یابد تا بتوان به آن دست یافت و آن را حفظ کرد. در اینجا صلح ارتباط بسیار نزدیکی با مفهومی به نام توازن قوا پیدا می‌کند. و اگر قرار باشد صلحی شکل بگیرد و پایدار باشد، بی‌شک مستلزم تغییر توازن قوا و توازن قوای پایدار نیز خواهد بود.

دلیل آن هم روشن است، بازیگران سیاسی و نظامی که دارای قدرت برهم زدن و به خطر انداختن صلح هستند، از منافع و خواسته‌هایی برخوردارند که می‌کشند برای دستیابی به آن‌ها، توازن قوای موجود را به نفع خود تغییر دهند. این خواست‌ها و ... فارغ از مشروع بودن یا نبودن آن‌ها، هم امری عینی هستند. بنابراین راه اساسی دستیابی به صلح، تامین الزامات نسبی آن و دستیابی به توازن قوای پایدار برای حفظ و تداوم آن است. بر این اساس نمی‌توان امنیت روسیه را با توسعه‌ی ناتو در شرق اروپا و پشت مرزهای این کشور و درخواست عضویت در ناتو از سوی فاشیست‌های حاکم بر اوکراین تهدید کرد، طی ۸ سال ۱۵۰۰۰ تن از شهروندان را در منطقه‌ی روس تبار دونباس قتل عام کرد، زیر توافقنامه‌های مینسک که با حضور آلمان، فرانسه، دولت

کی یف، جمهوری های خودمختار لوگانسک و دونتسک و دولت روسیه به عنوان ناظر اجرای توافقنامه به امضا رسید و به تأیید شورای امنیت سازمان ملل متحد هم رسید را زد، فاشیست‌ها را به جان کارگران و زحمتکشان روس انداخت و در یک نمونه با آتش زدن اتحادیه کارگران، نزدیک به ۵۰ نفر را زنده زنده در آتش سوزاند، زبان روسی را ممنوع کرد و و ۱۲۵۰۰۰ سرباز را لب مرز دونباس برای حمله و روس کشی بسیج کرد و صدها هزارتن از مردم این ناحیه را آورده کرد و به درخواست های مکرر روسیه برای اجرای توافقنامه واقعی نهاد و همه راه ها را برای حل صلح آمیز مسئله بست ... و در چنین شرایطی منتظر جنگ نبود. اگر کسی در چنین شرایطی انتظار صلح دارد، باید به عقل سلیم شک کرد. و نکته‌ی مهم اینکه یک طرف قضیه در اینجا یک قدرت بزرگ سیاسی و نظامی و ریشه‌دار در عرصه جهانی هم باشد. این برداشت از صلح فاقد بنیانی مادی و عملاً انتزاعی بوده و نه تنها هیچ کمکی به صلح نمی‌کند، بلکه به عنوان یک ابزار سیاسی و تبلیغاتی در خدمت توجیه اقدامات متجاوزان غربی و ناتو و فاشیست‌ها نیز قرار می‌گیرد. بنابراین این نگاه ساده اندیشانه شماست که تصور می‌کند من از جنگ دفاع می‌کنم و گویا شما از صلح. تصویر درست موضوع چنین است که من از صلح پایدار و مبتنی بر زیربنای مادی و عینی دفاع می‌کنم که لازمه آن تغییر توازن قوا در راستای رفع و کنترل تهدید جنگ است و شما با رویکردی ژورنالیستی، سطحی و سانتیمنتال (احساساتی) بدون توجه به زمینه‌ی مادی و پیش نیازهای صلح و بدون توجه به دلایل شکل گیری جنگ، از صلحی دفاع می‌کنید که فاقد هر گونه پشتوانه مادی و عینی بوده و از این رو می‌تواند به تشدید زمینه و مخاطره‌ی جنگ نیز بیانجامد. امیدوارم که این مورد هم جا افتاده باشد.

7 - پرسش تان در باره‌ی رابطه‌ی بین عملیات نظامی روسیه و دفاع فریبکارانه امپریالیسم از استقلال و دموکراسی اوکراین، پرسش خوبی است. گویا می‌خواهید ادعا کنید که این تجاوز روسیه است که به غرب این امکان را داده است که اقدام به این فریبکاری و ... کند و مسئول فریبکاری آن هم روسیه است و گویا روسیه این طفلکی‌ها را مجبور به فریبکاری و ... کرده است! پاسخ آن چندان دشوار نیست. عملیات نظامی روسیه چند روز بیشتر نیست که آغاز شده اما مداخله‌ی غرب شامل آمریکا و اتحادیه اروپا و ناتو و ادعاهای آن‌ها در دفاع از استقلال اوکراین و ... مدت‌های مدیدی است که به شیوه‌های مختلف در آنجا مشاهده می‌شود. عقل سلیم می‌گوید این تقدم و تاخر معنی دارد. بعلاوه عجیب است که شما به عنوان یک فعال کارگری و آگاه به مبارزه طبقاتی و ... از سیاستی به نام بالکانیزه کردن (مانند تکه پاره کردن یوگسلاوی) به عنوان یک استراتژی امپریالیستی خبر نداشته باشید. البته اگر اخبارتان را مانند مورد اوکراین از رسانه‌های جریان مسلط چون بی‌بی‌سی، وی‌او‌ای و ... می‌گیرید، تقصیری ندارید. چون آن‌ها اساساً از عبارات و کلید واژه‌های فریبنده‌ای چون دموکراسی و حقوق بشر و کشورهای آزاد و ... برای خودشان و وابستگان‌شان و همزمان واژه‌هایی چون دیکتاتور و تروریست و یاغی و متجاوز، اروریست و ... برای مخالفان‌شان، استفاده می‌کنند. پاسخ دیگر به پرسش شما این است که غرب و آمریکا برای نجات خود از بحران مزمن سرمایه داری، نیاز به یک تحرک اقتصادی دارد که در صدد است با راه انداختن یک جنگ در اوراسیا یا هر جای دیگری و ایجاد بازاری بزرگ برای صنایع تسلیحاتی به آن دست یابد. و این یکی از دلایل مهم تحمیل اجتناب ناپذیر جنگ به روسیه است. این موضوع زوایای دیگری هم دارد که از آن می‌گذرم.

8 - آقای اکبری با حسی پیروزمندانه نوشته اند:

پرسیده اید منافع ملی دیگر خلق‌های جهان در کجا قرار دارد و روسیه برای سایر مناطق چه کرده است و چرا روسیه و چین قطع نامه‌ها علیه ایران را وتو نکرده اند و ...

روسیه، اتحاد شوروی انترناسیونالیست نیست که موضع گیری‌های خود در حوزه‌ی بین‌المللی را بر اساس منافع خلق‌های جهان تنظیم کند. در عالم واقعیت، اصل در حوزه‌ی بین‌الملل، موضع گیری کشورها بر اساس منافع ملی خودشان است. گاه این موضع گیری ممکن است با منافع ملی برخی کشورهای دیگر هم‌مسو باشد یا نباشد. نمونه اش مداخله روسیه در جنگ سوریه بود که هم مانع از لیبیایی کردن سوریه توسط امپریالیسم شد و هم از منظر جغرافیای سیاسی مانع از تهدید ایران توسط داعش و

امپریالیسم شد. اما از سوی دیگر، طبیعی است که روسیه وظیفه‌ی خود نمی‌داند که از هر اقدام ایران در حوزه‌ی سیاست خارجی دفاع کند. و طبیعی است که این تجزیه و تحلیل‌های روسیه و چین است که بر اساس تحلیل‌هایی که دارند، آنها را هدایت می‌کند که کی و چه چیزی را وتو بکنند یا نکنند. این ابداء به معنای تایید درست یا غلط بودن این سیاست‌ها و تصمیمات نیست. ضمن اینکه جهت اطلاع همین دیروز یعنی ۸ اسفند روسیه یک قطع‌نامه شورای امنیت در باره ایران را وتو کرد.

<https://www.bbc.com/persian/world-43205885>

ما اساساً قرار نیست مدافع موضع‌گیری‌های روسیه یا چین در حوزه‌ی سیاست خارجی باشیم. ما می‌توانیم بر برخی از این سیاست‌ها نقد جدی هم داشته باشیم. همانگونه که آنها نیز در مورد سایرین چنین‌اند. اما کودکانه است اگر کسی بخواهد از اینکه چون روسیه تحریم‌ها علیه ایران را وتو نکرده، به این نتیجه برسد که اگر روسیه برای دفاع از منافع ملی خود در برابر حلقه‌ی امپریالیستی-نازیستی-ناتویی و پس از سال‌ها تحمل و مدارا و عقب‌نشینی و ... دست به اقدام و یک جنگ بازدارنده بزند، ما باید آن را محکوم کنیم و هم‌صدا با امپریالیسم و ناتو و فاشیست‌ها و صهیونیست‌ها ندای وا صلح برآوریم. طنز تلخ روزگار را باید دید که ناتو و اسرائیل و ایالات متحده و اتحادیه‌ی اروپا و فاشیست‌ها در اوکراین با کارنامه‌ی کثیف و جنایتکارانه شناخته شده‌شان، پرچمدار «صلح» و «نه به جنگ» شده‌اند و برخی که فاقد توان تحلیل مشخص از وضعیت مشخص هستند، کلیشه‌وار و با ژستی سانتی‌منتال این شعارها را به دنبال آن‌ها تکرار می‌کنند. بدون اینکه از خود بپرسند که طی سال‌های گذشته که ناتو زیر تعهداتش در ارتباط با جمهوری‌های خودمختار منطقه‌ی دونباس و روسیه را زد و حلقه‌ی محاصره آن‌ها را با افزودن کشورهای شرق اروپا روز به روز تنگ‌تر کرد، فاشیست‌ها با کودتا دولت اوکراین را سرنگون کردند، ۱۲۵۰۰۰ نفر نیرو را در مرز دونباس برای حمله و کشتار وسیع در این منطقه با تسلیحات پیشرفته‌ی آمریکا و ناتو بسیج کردند، و درخواست غضویت به ناتو دادند تا امنیت روسیه را تهدید کنند و پروژه بالکانیزه کردن روسیه را کلید بزنند و ... احساسات انسان دوستانه و صلح‌طلبانه آن‌ها کجا رفته بود؟! می‌گویید مبارزه با نسل‌کشی در هر کشوری باید توسط مردم همان کشور انجام شود و ... با این تعریف استالین هم پس از بیرون کردن فاشیست‌ها از روسیه نباید تعقیب‌شان می‌کرد و در برلین پدر آن‌ها را درمی‌آورد، بلکه باید پشت مرزهای خود منتظر می‌ماند تا باردیگر تجهیز شوند و بازگردند و دست به جنایت‌های هولناک و راه انداختن داخائوها و ماوت‌هوزن‌های دیگر بزنند؟! این تفکر فوق‌العاده ساده‌اندیشانه هیچ ارتباطی با سیاست واقعی در جهان واقعیت ندارد. رهبران سیاسی روسیه باشعورتر از این حرف‌ها هستند که سازمان‌یابی، تسلیح و کشتار روس‌ها را در پشت مرزهای خود و تهدید مدام امنیت ملی خود را نظاره کنند و دست روی دست بگذارند و تماشا کنند تا نوبت خودشان برسد و فردا در مسکو بجنگند و سرانجام نیز شاهد یوگسلاوی تکه‌پاره شده‌ی دیگری از روسیه باشند.

9- علی‌رغم تصویر بی‌پایه شما این قصاص قبل از جنایت و بر اساس احتمال جنایت نیست. این جنایت قبلاً در ابعاد وسیع انجام شده است و در جریان است. و این کنش روسیه، یک جنگ پیشگیرانه (Preventive war) برای پیشگیری از توسعه‌ی این جنایات و نسل‌کشی فاشیستی و پیشگیری از بالکانیزه کردن روسیه و پیشگیری از افزایش خطر یک جنگ بزرگ هسته‌ایست که نمونه‌های آن را در تاریخ داریم: مانند اشغال ایران از سوی انگلیس و اتحاد شوروی در جنگ جهانی دوم.

10- علی‌رغم نگاه محدود و سندیکالیستی شما، امروز مصادیق و حوزه‌های شعار مانیفست کمونیستی «کارگران جهان متحد شوید» را نمی‌توان صرفاً به حوزه‌های مبارزه صنفی و طبقاتی محدود کرد. این نگاهی تقلیل‌گرایانه به مانیفست و شعار محوری آن است. درک درست این شعار در جهان امروز بدون درک درست از امپریالیسم و تهدید استقلال و امنیت ملی، نفولبرالیسم، نفوفاشیسم، شیوه‌ی حکمرانی مبتنی بر ساختار شرکت-دولت‌ها، اهداف و برنامه‌های مجتمع‌های نظامی صنعتی، میلیتاریسم و اهداف و برنامه‌های ناتو، ژئوپالیتیک و ژئواکونومیک، ضررت چندجانبه‌گرایی و بسیاری از واقعیات دیگر جهان امروز از جمله امپریالیسم رسانه‌ای (که با تبلیغات خود ذهن و آگاهی شما را آنچنان موفق مدیریت می‌کند که پس از

کشتار ۱۵ هزار نفر از سوی فاشیست های حاکم بر کی یف و با حمایت ناتو و اتحادیه اروپا ، خام اندیشانه هنوز از قصاص قبل از جنایت سخن می گویند، غیر ممکن است و تنها ممکن است به ارائه ی کاریکلاتوری از مانیفست و مارکسیسم بیانجامد.

11 - و سرانجام اینکه آن ها که قادر به درک خلاق از رویکرد لنینی و دیالکتیکی تحلیل مشخص از وضعیت مشخص نیستند، آن ها که تا آن حد تحت تاثیر رسانه های م سلط سرمایه داری قرار می گیرند که در زمان این همه جنایت و مداخله و تهدید و نقض گستره مقررات بین المللی که ذکرش رفت ، چشمی برای دیدن این جنایات و اعتراض به آن و راه انداختن کمپین «نه به نسل کشی و جنایت» ، «نه به جنگ» ، «نه به کشتار زحمتکشان» و ... نیستند اما به محض تغییر توازن قوا به نفع قربانیان، همصدا با امپریالیسم ، فاشیست ها و ناتو ژست های سانتی منتال با شعارهای صلح طلبانه ، مخالفت با جنگ و تجاوز ، دفاع از امنیت مردم و زحمتکشان ، دفاع از موازین حقوق بین الملل و ... می گیرند، در بهترین حالت ممکن است کاریکاتوری دست چندم از امثال لخ والساها را در جنبش کارگری به نمایش گذارند و « بطور حتم دوست کارگران و زحمتکشان نخواهند بود». البته بی شک از این فرصت برخوردارند تا با اصلاح درک خود از مبارزه ی طبقاتی و مسائل جهان معاصر و نیز ارتقاء توانمندی خود در حوزه ی روش شناسی و تحلیل دیالکتیکی و ماتریالیستی (مارکسیستی) و از همه مهم تر، کسب شجاعت اخلاقی جهت نقد خود و اصلاح رویکرد خود ، توانمندی خود را در خدمت جنبش طبقاتی کارگران و زحمتکشان در راستای حفاظت از امنیت و استقلال ملی ، صلح، دموکراسی ، عدالت اجتماعی و سایر ارزش های موقی قرار دهند. با طبقه کارگر ، طبقه ی کارگر گفتن و برجسته کردن رگ های گردن ، کسی نماینده ی جنبش کارگری ایران نخواهد شد، سخنگویان جنبش کارگری علاوه بر کنشگری ، باید دارای توان تحلیل و درک رآل و علمی و دیالکتیکی از پدیده های اجتماعی و سیاسی هم باشند.

۹ اسفند ۱۴۰۰



جنايات جنگی نازی – باندرها باید در سراسر جهان محکوم شود!

چهارشنبه - ۲ مارس ۲۰۲۲

نقل از صفحه‌ی فیسبوک گنادی زیوگائف صدر هیأت رئیسه‌ی حزب کمونیست روسیه

برگردان: مسعود امیدی

نکات برجسته‌ی اظهارات من :

🔗 تاکتیک‌های انتقام‌جویی گروه‌های نازی که در درگیری با نیروهای جمهوری خلق دونتسک و جمهوری خلق لوگانسک متحمل شکست می‌شوند، کاملاً مشخص شده است.

🔗 این همان تاکتیک «زمین سوخته» است که توسط اشغالگران فاشیست در زمان ترک قلمرو اتحاد جماهیر شوروی از جمله اوکراین در نتیجه‌ی شکست در برابر ارتش سرخ، به اجرا گذاشته شد. آلمانی‌ها، سد نی‌پروچس (Dniproges) را منفجر کردند، صدها کارخانه، معدن و پل را ویران کردند، ده‌ها هزار خانه را در اوکراین سوزاندند.

🔗 آن‌ها در تلاش برای ایجاد این تصور که ارتش روسیه در مرگ غیرنظامیان مقصر است، دست به فتنه‌انگیزی‌های تحریک‌آمیز کثیفی می‌زنند و به شهرهای تحت کنترل خود شلیک می‌کنند.

🔗 غرب و «ستون پنجم» آن در روسیه آشکارا از فاشیست‌ها و تروریست‌هایی دفاع می‌کنند که قدرت را در اوکراین به دست گرفتند و شهروندان آن را گروگان روس‌هراسی و شوروی‌ستیزی کثیف خود کرده‌اند.

🔗 ما مؤکداً از اتحادیه‌ی اروپا و ایالات متحده می‌خواهیم که ترور باندرها (فاشیست‌ها-م) علیه شهرهای دونباس، اقدام به نگره داشتن مردم به عنوان سپر انسانی و استقرار تسلیحات و گروگان‌ها در محله‌های مسکونی شهرهای تحت کنترل آن‌ها را محکوم کنند. در غیر این صورت، تمام مسئولیت جنايات نوکران غرب بر عهده‌ی حامیان آن‌هاست.

🔗 ما یک سوال می‌پرسیم: چرا ۸ سال است که سکوت کرده‌اید، در حالی که تقریباً هر روز محله‌های مسکونی دونباس در معرض شلیک تسلیحات قرار داشت؟ در حالی که هر روز غیرنظامیان می‌میرند، چرا حتی ذره‌ای همدردی با خانواده و دوستان هزاران کشته و معلول در شما مشاهده نشد، بلکه در همه‌ی این سال‌ها سکوت کردید؟ بنابراین، در صداقت «مبارزان صلح» جدید، تردیدهای جدی داریم.

‏ما طرفدار صلح و همواره طرفدار حل مسالمت‌آمیز هر درگیری‌ای هستیم. ما با خونریزی مخالفیم. و واقعاً امیدواریم که بتوانیم از تلفات جدی نه تنها در میان سربازان ارتش روسیه، بلکه همچنین در میان سربازان و افسران نیروهای مسلح (مقابل) که در میان آن‌ها بسیاری از مردم روسیه و اوکراینی‌های فریب‌خورده وجود دارند، جلوگیری کنیم. ما صمیمانه به آتش بس فوری و حل و فصل سیاسی از طریق مذاکره امیدواریم. و بیایید تا حد امکان در آن سهیم باشیم.

‏ما از جامعه‌ی بین‌المللی می‌خواهیم که از تلاش برای اخلال در روند حل و فصل سیاسی در اوکراین جلوگیری کند!



نقل از صفحه فیسبوک گنادی زیوگائف

صدر حزب کمونیست فدراسیون روسیه

برگردان: مسعود امیدی

باید به روشنی درک کرد: اوکراین در چنگ نازی‌ها، باندرا، کراشکنیک‌ها و کلاهداران و دزدانی افتاده است که تبدیل به الیگارش شده‌اند. آنها به جای سیاست سازنده، مشغول ترویج روسوفوبیا و نابودی هر چیز روسی، نمادهای شوروی و عمومی شدند. ما در مورد تغییر جهت دادن به یک خلق باهوش و با استعداد به دشمنی با کشورمان و تاریخ و فرهنگ آن سخن می‌گوییم. جمهوری خلق دونتسک و لوگانسک علیه این نظم نازیستی و فاشیستی به پا خاستند. آنها برای دفاع از خانه، خانواده، سرزمین خود و تاریخ مشترک ما به پا خاستند. دونباس مینیاتوری از اتحاد جماهیر شوروی است! و در این راستا ما از روز اول از اراده و حق دونباس برای زندگی و عدم اطاعت از عوامل خارجی و جنایتکاران نازی حمایت کرده‌ایم!

<https://youtu.be/BtmQFpRIU-A>



«واکنش به فشار خارجی باید به یک تغییر بنیانی در سیاست بین‌الملل تبدیل شود.»^{۱۵}

۲ مارس ۲۰۲۲

بیانیه‌ی صدر هیأت رئیسه‌ی حزب کمونیست فدراسیون روسیه

گنادی زیوگانوف

برگردان: مسعود امیدی

رئیس جمهور پوتین در ۲۴ فوریه تصمیمی مبنی بر انجام عملیات ویژه در اوکراین گرفت. هدف اعلام شده آن، غیرنظامی کردن و نازی‌زدایی از آن کشور و حفاظت از جمهوری‌های خلق دونتسک و لوگانسک است.

کودتای دولتی سال ۲۰۱۴ در اوکراین با حمایت آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا انجام شد. نیروهای بسیار ارتجاعی اشباع شده از زهر نازیسم باندر و روسوفوبیا را به قدرت رساند. زنده زنده سوزاندن مردم در خانه‌ی اتحادیه‌ی کارگری اودسا نمادی تلخ از نیت ضد‌مردمی کسانی بود که قدرت را تصرف کرده بودند. آن‌ها روند قطع روابط با روسیه و جداسازی جمعیت روس را آغاز کردند. مردم متعلق به مناطق کریمه و سبستوپل با بازگشت به بندرهای خانگی خود به این سیاست پاسخ دادند. مردم استان‌های دونتسک و لوگانسک راه استقلال را انتخاب کردند. تلاش‌های پیروان باندر برای «ساکت کردن» جمهوری خلق دونتسک و جمهوری خلق لوگانسک، زندگی هزاران نفر را گرفت.

برای پایان دادن به خصومت‌ها در دونباس، مصالحه‌ای در قالب توافق‌نامه‌های مینسک حاصل شد که به موجب آن جمهوری‌های خلق دونتسک و لوگانسک می‌توانستند به عنوان بخشی از اوکراین با برخورداری از خودمختاری گسترده باقی بمانند. با این حال، تلاش‌های روسیه برای تضمین پایبندی (دولت کی‌یف) به این توافق‌نامه‌ها به شکست انجامید. اقدامات دیگری برای محافظت از ۸۰۰،۰۰۰ شهروند روسیه و جلوگیری از نسل‌کشی غیرنظامیان در دونباس ضروری بود.

درام افزوده شده به این واقعیت، این بود که حکومت باندر در کی‌یف به شدت به دنبال پذیرش اوکراین در ناتو بوده و قلمرو این کشور در حال تبدیل شدن به پایگاهی برای استقرار تسلیحات آمریکا و متحدانش شده است. حضور ناتو در اوکراین اساساً فرصت‌های جدیدی را برای حمله‌ی موشکی هسته‌ای به کشورمان ایجاد کرده است. این اقدامات خصمانه با رگبار تبلیغاتی بی‌سابقه‌ای روی مردم اوکراین، برادران و خواهران ما (از سوی غرب) مورد حمایت قرار گرفت. تدارک غرب برای یک جنگ بزرگ در اروپا، مردم روسیه و اوکراین را در معرض تهدید به مرگ و نابودی قرارداد.

در تمام این سال‌ها، راهنمای حزب کمونیست فدراسیون روسیه، ایده‌های دوستی و برادری تاریخی خلق‌های ما، افشای ماهیت فاشیستی ایدئولوژی باندر و شخصیت غیردموکراتیک رژیم کیف بوده است. ما از حق زندگی و حیثیت مردم دونباس، زبان و فرهنگ روسی و به رسمیت شناختن دولت تازه متولد شده آن‌ها دفاع کردیم. داوطلبان کمونیست در سنگرهای خط مقدم

^{۱۵} <https://cprf.ru/2022/03/the-response-to-external-pressure-must-be-a-radical-change-of-international-policy/>

می‌جنگیدند و بر اثر گلوله باران یگان‌های نازی جان خود را از دست می‌دادند. حزب کمونیست فدراسیون روسیه ۹۳ کاروان کمک‌های بشردوستانه را به جمهوری‌های خلق دونتسک و لوگانسک گسیل کرده و برای سال‌ها برنامه‌ی «کودکان روسیه برای کودکان دونباس» را به اجرا گذاشت.

حزب کمونیست فدراسیون روسیه با درک دلایل عملیات ویژه در اوکراین، از مقامات روسیه می‌خواهد تا با جدیت تمام اقدامات لازم را برای محافظت از مردم غیرنظامی، از جمله در برابر تحریکات احتمالی گروه‌های نازی، انجام دهند. ما اجرای طرح‌های غیرنظامی کردن اوکراین را بسیار مهم می‌دانیم تا از تلفات نظامیان اوکراینی جلوگیری شود و هر نوع کمکی به کسانی که سلاح‌های خود را بر زمین می‌گذارند، انجام دهیم. ما از تمامی نیروهای سیاسی در روسیه می‌خواهیم که به خاطر دوستی چند صد ساله‌ی بین روس‌ها و اوکراینی‌ها، سازوکارهای دیپلماتی مردمی را به خدمت بگیرند. مردم دو کشور ما باید عمیقاً آگاه باشند که مردم اوکراین گروگان گسترش ناتو و اهداف تبلیغات لجام‌گسیخته‌ی باندر را قرار گرفته‌اند.

حزب کمونیست فدراسیون روسیه بر این باور است که دفاع از منافع ملی روسیه به اقدامات دیپلماتیک و نظامی-سیاسی محدود نمی‌شود. یک نیاز فزاینده به تغییرات اساسی در حیات کشور ما وجود دارد. محوری تعیین‌کننده در جهت حفاظت از منافع توده‌های وسیع مردم، در حال تبدیل شدن به موضوع بقای تاریخی روسیه است.

به منظور چیره شدن بر شکاف‌های طبقاتی اجتماعی و متحد کردن جامعه در مواجهه با تهدیدات گوناگون، به یک مدل اساساً جدید از زندگی اقتصادی و اجتماعی نیاز است. این مدل باید نه در خدمت غنی کردن دلالتان مالی، بلکه بهبود صنعت و کشاورزی، توسعه علم و آموزش، حمایت از مراقبت‌های بهداشتی و فرهنگ باشد. در مواجهه با تحریم‌های غرب، ما نیازمند استراتژی جایگزینی واردات موثر، دلارزدایی از اقتصاد و پایان دادن به فرار سرمایه‌ها از کشور هستیم. این گام‌ها تنها در پیوند با ملی کردن حوزه‌های استراتژیک اقتصاد، استفاده از منابع طبیعی گسترده به نفع همه‌ی شهروندان و برنامه‌ریزی دولتی اقتصاد می‌تواند واقعاً مؤثر باشد. تنها از این طریق، با به‌خاطر آوردن تجربه‌ی شکوهمند اتحاد جماهیر شوروی، مطالعه‌ی تجربه‌ی موفقیت‌های مدرن چین و سایر کشورهاست که روسیه می‌تواند خودکفا، مصون و از آینده‌ی خود مطمئن باشد.

بهترین راه برای مقامات برای اتخاذ یک روند جدید، اجرای فوری مجموعه‌ای از اقدامات از جمله بازگشت به سن بازنشستگی دوران شوروی، حفظ و تقویت خودگردانی محلی، چشم‌پوشی از واکسیناسیون اجباری و کمپ نظارت الکترونیکی و پایان دادن به انتقام‌جویی‌های سیاسی علیه کمونیست‌ها و دیگر نمایندگان چپ میهن‌پرست است.

به منظور اثبات‌تر و دموکراتیک‌تر کردن نظام سیاسی، اعتماد شهروندان به روندهای انتخاباتی باید تقویت شود. برای این منظور لازم است یک بار برای همیشه تلاش‌ها برای جانداختن رای‌گیری الکترونیکی و سه روزه‌ی از راه دور تعطیل شود، تا یک بازنگری اساسی در سیستم انتخاباتی، ترویج و به اجرا گذاشته شود.

حزب کمونیست فدراسیون روسیه انتظار دارد که در زمینه‌ی تهدیدهای رو به رشد خارجی، رهبری فدراسیون روسیه مسیری را برای تضمین امنیت ملی همه‌جانبه و واقعی دنبال کند.^{۱۶} اعتقاد ما این است که این را تنها با تغییر بنیانی مسیر اجتماعی-اقتصادی و به اجرا گذاشتن اقداماتی که اساس برنامه‌ی «ده گام در جهت قدرت مردم» را تشکیل می‌دهد، می‌توان تضمین کرد.

^{۱۶} بی‌تردید پاسخ‌گویی به این انتظار اساساً و بیش از هر چیز مستلزم تغییر شرایط مادی و توازن قوای اجتماعی و سیاسی در روسیه است. با این وجود، کنش اجتماعی و سیاسی در جهت تغییر این توازن قوا در این شرایط خاص هم از پیچیدگی‌ها و حساسیت‌های خاصی هم برخوردار می‌شود. از یک سو باید دید حزب کمونیست فدراسیون روسیه به‌ویژه با ارائه طرح به رسمیت شناختن جمهوری‌های دونباس به دوما که مورد تصویب هم قرار گرفت، در این زمینه چه برنامه‌ها و اقدامات خاصی را در چارچوب برنامه‌ی «ده گام در جهت قدرت مردم» دنبال خواهد کرد. و از سوی دیگر دولت پوتین تا چه حد قادر به درک ضرورت انجام تغییرات پیشنهادی حزب در جهت «اثبات‌تر و دموکراتیک‌تر کردن نظام سیاسی، و افزایش اعتماد شهروندان» بوده و به سوی آن تغییر جهت خواهد داد.

ایالات متحده و اتحادیه اروپا، احیای فاشیسم را سرکردگی می‌کنند.^{۱۷}

۴ مارس ۲۰۲۲

درخواست هیأت رئیسه‌ی حزب کمونیست فدراسیون روسیه از جامعه‌ی جهانی

برگردان: مسعود امیدی

این روزها، فاشیست‌های باندرا در تلاش برای جلوگیری از شکست کامل، صدها هزار نفر از ساکنان شهرهای اوکراین را به گروگان گرفته‌اند. نازی‌ها با تهدید به مرگ، مانع خروج غیرنظامیان از منطقه‌ی جنگی می‌شوند و آن‌ها را محکوم به ایفای نقش سپر انسانی کرده‌اند. این تکرار تاکتیک‌های فاجعه‌بار نظامیان هیتلر در قلمرو اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است، زمانی که زنان و کودکان را در هنگام حمله به عنوان جمعیت متحرک در میدان‌های مین به جلو می‌راندند.

کشورهای غربی در مواردی که تروریست‌ها حتی یک نفر را گروگان بگیرند، سر و صدای زیادی به پا می‌کنند. اینک، صدها هزار نفر در اوکراین به گروگان گرفته شده‌اند. ما خواهان پاسخ مستقیم و روشن از سوی رهبران غربی، یعنی ج. بایدن، ای. ماکرون، او. شولز و بی. جانسون و لیبرال‌های روسی هستیم که چرا از تاکتیک‌های جنایتکارانه‌ی نازی‌های باندرا برای گروگان‌گیری حمایت می‌کنند؟

کاری که باندرا در اوکراین انجام می‌دهد، فاشیسم آشکار است. امید ما به اینکه شکست نازیسم آلمان در سال ۱۹۴۵ توسط خلق‌های شوروی و ارتش سرخ پیروزمند آن به این پدیده‌ی غیرانسانی پایان دهد، از بین رفت. ما نگرانی فزاینده‌ی خود را برای اینکه بار دیگر شاهد رشد این تومور سرطانی در مرکز اروپا با کمک «دموکراسی‌های» غربی هستیم، اعلام می‌کنیم.

ما فراموش نکرده‌ایم که ایالات متحده و بریتانیا از نظر اقتصادی و سیاسی در شکل‌گیری فاشیسم در آلمان سهیم بوده‌اند. ورماخت (نیروهای مسلح آلمان -م) هیتلر که ده‌ها میلیون نفر را نابود کرد، عمدتاً با حمایت پولی انحصارات آمریکایی و الیگارشی‌های آلمانی ایجاد شد. هم آمریکا و هم اتحادیه‌ی اروپا مسئول مستقیم جنایات فاشیست‌های باندرا هستند که در نتیجه‌ی کودتای فوریه‌ی ۲۰۱۴ در اوکراین قدرت را به دست گرفتند. مشارکت مستقیم کشورهای غربی در کودتای فوق، جرم آن‌ها را برای خونریزی در اوکراین بیشتر می‌کند.

ما به شدت تلاش مقامات آلمانی را برای استفاده از وقایع اوکراین جهت فرار از مسئولیت جنایات نازیسم آلمان در طول جنگ جهانی دوم محکوم می‌کنیم. این هرگز اتفاق نخواهد افتاد! برلین نباید امیدوار باشد که روسیه، بلاروس و اوکراین جنایات وحشیانه‌ی فاشیست‌های آلمانی در سرزمین‌های اشغالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، میلیون‌ها نفری که در اردوگاه‌های مرگ در آلمان و لهستان تیرباران شدند، به دار آویخته شدند و شکنجه شدند، را فراموش کرده باشند.

اگر مردم اروپا و بسیاری از طرفداران هیتلر این جنایات علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را فراموش کرده‌اند، باید به یاد بیاوریم که آلمان در سال ۱۹۹۹ هم مانند سال ۱۹۴۱، بلگراد را بمباران کرد. تصمیم برلین برای تأمین تسلیحات برای نازی‌ها و اجازه‌دادن به شهروندان آلمانی برای شرکت در عملیات‌های جنگی در کنار نازی‌ها به این معنی است که آلمان یک بار دیگر در حال گذراندن دوره‌ای در جهت بازسازی فاشیسم است.

کمونیست‌ها همیشه در خط مقدم مبارزه با نازیسم بوده‌اند. ما مطمئن هستیم که نیروهای چپ و مترقی در سراسر جهان از ما در این مبارزه حمایت خواهند کرد.

^{۱۷} <https://cprf.ru/2022/03/the-united-states-and-the-european-union-are-heading-for-the-rehabilitation-of-fascism/>

ما از جامعه‌ی جهانی می‌خواهیم که تاکتیک‌های جنایتکارانه‌ی فاشیسم باندرا در گروگان‌گیری غیرنظامیان اوکراینی را به شدت محکوم کنند. هر موضع دیگری به معنای حمایت از جنایات علیه بشریت است.

صدر هیأت رئیسه‌ی حزب کمونیست فدراسیون روسیه

گنادی زیوگانف

به احزاب کمونیست و کارگری عضو «سولید نت»^{۱۸}

۴ مارس ۲۰۲۲

حزب کمونیست فدراسیون روسیه

مسکو، ۴، ۲۰۲۲

به احزاب کمونیست و کارگری سولید نت

برگردان: مسعود امیدی

رفقای عزیز

دپارتمان بین‌المللی حزب کمونیست فدراسیون روسیه با این نامه، موضع حزب کمونیست فدراسیون روسیه را در مورد تصمیم ۲۴ فوریه‌ی فدراسیون روسیه مبنی بر انجام عملیات ویژه در اوکراین کشوری که به منبع تجاوز، ملی‌گرایی و روس‌هراسی دائمی تبدیل شده است، با هدف غیرنظامی کردن و نازی‌زدایی و حفاظت از مردم جمهوری‌های خلق دونتسک و لوگانسک به اطلاع شما می‌رساند.

هشت سال است که غیرنظامیان از جمله کودکان، زنان و افراد مسن زیر گلوله باران مداوم شهرها و روستاها از سوی نئوفاشیست‌های اوکراینی، در حال مرگ هستند - فقط به این دلیل که می‌خواهند به زبان روسی مادری خود صحبت کنند، نمی‌خواهند طبق قوانین فاشیستی زندگی کنند. و نمی‌خواهند ببینند اوکراین به یک پایگاه ناتو در شرق تبدیل می‌شود.

در نتیجه‌ی کودتای دولتی سال ۲۰۱۴ که با حمایت ایالات متحده‌ی آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا انجام شد، قدرت در اوکراین توسط نیروهای ارتجاعی دست راستی اشباع‌شده از سم نازیسم باندر و ضد شوروی تسخیر شد. آزار و اذیت گسترده‌ی مخالفان، با ممنوعیت همه احزاب و جنبش‌هایی که مخالف نظامی کردن و فاشیستی کردن کشور بودند، آغاز شد. اولین هدف این آزار و شکنجه، ممانعت از فعالیت حزب کمونیست اوکراین بود.

زنده سوزاندن زحمتکشان در خانه‌ی اتحادیه‌ی کارگری اودسا نقطه‌ی اوج این روس‌هراسی و «نمادی» دیوانه‌وار از نیت ضد مردمی کسانی بود که برای قدرت‌طلبی، برای قطع روابط تاریخی با روسیه و برای اعمال تبعیض نژادی علیه خلق روس آن را به راه انداختند.

توافق‌نامه‌های مینسک که توسط روسیه به منظور پایان دادن به خصومت‌ها در دونباس بنیاد نهاده شد، می‌توانست نقشه‌ای برای دستیابی به صلح در منطقه ارائه دهد، با این حال، دولت نئونازی اوکراین هرگز قصد تبعیت از آن را نداشت. با تحریک غرب، متعهد به راه‌حل نظامی این موضوع شد.

این واقعیت که مقامات باندر در کی‌یف به شدت به دنبال پذیرش اوکراین در ناتو بودند. درام افزوده شده به این وضعیت، این واقعیت بود که قلمروی این کشور در حال تبدیل شدن به پایگاهی برای استقرار تسلیحات ایالات متحده و متحدانش بود. نظامی کردن به سرعت در حال پیش‌روی بود.

^{۱۸} <https://cprf.ru/2022/03/to-the-communist-and-workers-parties-of-solidnet/> جمعی از احزاب کمونیست و کارگری جهان

ایجاد پایگاه‌های نظامی در اوکراین و استقرار مجتمع‌های ضربتی در مناطق مرزی، فرصت‌های اساسی جدیدی برای حمله‌ی موشکی به روسیه ایجاد کرد. علاوه بر این، اوکراین با نقض تمام معاهدات بین‌المللی امضا شده، رسماً اعلام کرد که می‌خواهد سلاح هسته‌ای فراهم کند.

وخامت وضعیت در مرز بین اوکراین و جمهوری‌های دونباس به نقطه‌ی اوج خود رسید. واحدهای نظامی در طرف اوکراینی گلوله باران مناطق جمهوری خلق دونتسک و جمهوری خلق لوگانسک را تشدید کردند و غیرنظامیان را مجبور به ترک خانه‌های خود کردند. تعداد تلفات در حال افزایش بود. دولت اوکراین با تحریک ایالات متحده‌ی آمریکا آماده‌ی حمله به دونباس بود.

نیاز شدید به اتخاذ تدابیری برای محافظت از بیش از ۸۰۰,۰۰۰ شهروند روسیه در آنجا و جلوگیری از نسل‌کشی خلق صلح‌جوی دونباس ایجاد شد.

این وضعیت مستلزم اقدامات فوری برای رهایی این سرزمین از دیکتاتوری باندرا بود، اما این اقدامات نمی‌توانست توسط مردم اوکراین اجرا شود، زیرا مردم غیرنظامی این کشور به سادگی قادر به ایستادگی در برابر نیروهای ترور که تا دندان مسلح بودند، نبوده و نیاز به کمک داشتند.

حزب کمونیست فدراسیون روسیه بارها موضوع به رسمیت شناختن جمهوری‌های خلق دونتسک و لوگانسک را که مطابق با اصول عدالت اجتماعی در حال توسعه بودند، مطرح کرد و در مورد پیامدهای احتمالی نادیده گرفتن واقعیات آشکار، هشدار داد.

حزب ما با ملاحظه‌ی اهمیت بسیار اجرای طرح‌های غیرنظامی کردن اوکراین، منحصرأ بر اساس منافع زحمتکشان منطقه اقدام کرد.

به منظور جلوگیری از تبدیل این کشور به یک کشور نازی و پایگاه امپریالیستی متجاوز ایالات متحده-ناتو علیه کشورهای اوراسیا، نیاز به غیرنظامی کردن و نازی‌زدایی از اوکراین به منظور جلوگیری از تبدیل شدن آن به کانون ایدئولوژی نازی‌ها باید به دغدغه‌ی اصلی جامعه‌ی جهانی تبدیل شود.

ما از همه‌ی نیروهای مترقی و سیاسی در روسیه و جهان می‌خواهیم که از سازوکارهای دیپلماسی مردمی به خاطر دوستی چند صد ساله بین روس‌ها و اوکراینی‌ها استفاده کنند.

دپارتمان بین‌الملل

حزب کمونیست فدراسیون روسیه

اقدامات جدید تروریستی نازی‌ها در اوکراین

حقایق بیشتر و بیشتر در مورد ترور نئونازی‌ها در اوکراین.

برگرفته از صفحه فیسبوک گنادی زیوگانف صدر هیأت ریشه‌ی حزب کمونیست فدراسیون روسیه

برگردان: مسعود امیدی

پس از اینکه روسیه صبح روز ۵ مارس را «روز آرامش» در منطقه‌ی جنگی و ایجاد کریدورهای بشردوستانه برای خروج غیرنظامیان اعلام کرد، تروریست‌های گردان نازی «آزوف» یک خانه‌ی مسکونی در ماریوپل را منفجر کردند. نزدیک به ۲۰۰ نفر، عمدتاً زنان و کودکان، ممکن است در زیر آوار جان سپرده باشند. هدف، از یک طرف، ترساندن ساکنان شهر تا حد مرگ در تلاش آن‌ها برای ترک منطقه نبرد است. از سوی دیگر آن است که سعی کنند نیروهای روسیه را مسئول این اقدام شنیع نشان دهند.

حزب کمونیست فدراسیون روسیه این اقدام راهزنانه‌ی واقعی نسبت به ساکنان از سوی باندرا و حامیان غربی آن‌ها را به شدت محکوم می‌کند. ما با خانواده‌ها و بستگان قربانیان در ماریوپل ابراز همدردی می‌کنیم.

اقدام تروریستی دیگری که توسط مقامات دولتی اوکراین انجام شده است. یاکوبی، دنیس کریف (Yakoby, Denis Kireev)، یکی از اعضای هیئت رسمی اوکراین، در تلاش برای بازداشت نمایندگان هیأت مذاکره کننده (SBU) مورد اصابت گلوله قرار گرفت و کشته شد. یعنی حتی تلاش برای یافتن یک راه حل سیاسی در اوکراین اکنون برابر با خیانت دولتی است. این بدان معناست که ترور نازیستی به سیاست رسمی مقامات ارشد دولت اوکراین تبدیل شده است.

مسئولیت شرمسارانه‌ی آنچه در حال رخ دادن است، اول از همه بر گردن رئیس‌جمهور زلنسکی است که به طور کامل توانایی اداره‌ی کشور را از دست داده است. مسئولیت این اقدام حداقل تقصیر ایالات متحده، بریتانیا، آلمان و سایر کشورهای ناتو نیز هست که تروریست‌های نازی را در اوکراین آموزش، تأمین مالی و هماهنگ می‌کنند. همه‌ی این‌ها منجر به تشدید عمده‌ی درگیری می‌شود و در نهایت تهدیدی برای امنیت تمام اروپا ایجاد می‌کند.

سرویس مطبوعاتی حزب کمونیست فدراسیون روسیه

فاشیست های اروپا و تروریست های خاورمیانه از نازی ها و ملی گرایان باندررا حمایت می کنند.^{۱۹}

۶ مارس ۲۰۲۲

بیانیه‌ی صادره از سوی صدر هیأت رئیسه‌ی حزب کمونیست فدراسیون روسیه - گنادی زیوگانوف

برگردان: مسعود امیدی

حزب کمونیست فدراسیون روسیه از همان ابتدا درگیری در اوکراین را به عنوان مبارزه با نفونازی‌هایی ارزیابی کرد که در جریان کودتای دولتی فوریه‌ی ۲۰۱۴ قدرت را به دست گرفتند. ما بارها به افکار عمومی روسیه و بین‌المللی اعلام کرده‌ایم که دارو دسته‌ی باندرایی که در کی‌یف جولان می‌دهند، نوادگان مستقیم جانین هیتلری هستند که در طول جنگ جهانی دوم علیه شهروندان اوکراین، بلاروس و روسیه جنایاتی را مرتکب شدند.

امروز ما در حال به دست آوردن مدارک تازه‌ای از این موضوع هستیم. کافی است نگاهی به کسانی بیاندازیم که برای حمایت از همدستان نازی خود به اوکراین شتافته‌اند. مهم‌تر از همه، این‌ها «داوطلبان» از کرواسی هستند. به خوبی به یاد داریم که دو لشکر کرواسی در جنگ آلمان علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، از جمله در اوکراین، شرکت کردند که رسوایی آن‌ها به دلیل جنایات خونین‌شان علیه غیرنظامیان زبان‌زد است.

حدود یک میلیون نفر از برادران صرب ما که به عنوان پارتیزان در طرف شوروی علیه آلمان‌ها جنگیده بودند، در اردوگاه‌های کار اجباری کرواسی در بالکان در سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۴۴ قصابی شدند. و اکنون صدها کروات دوباره در کنار پیروان باندررا در خاک اوکراین هستند. برادران صرب ما، مانند سال ۱۹۴۱، در کنار ما هستند. در ۴ مارس بیش از ۱۵۰۰۰ صرب در بلغراد در تظاهرات قدرتمندی در حمایت از روسیه به خیابان‌ها آمدند.

با این حال این کروات‌ها تنها اروپایی‌هایی نیستند که به دنبال انتقام هستند. سایر کشورهای اتحادیه‌ی اروپا نیز قصد دارند «داوطلبان» خود را بفرستند. و جای تعجب نیست. به یاد داریم که اروپا در آن جنگ، نیروهای منظم و لژیون‌های اس اس خود را علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی فرستاد. نیروهایی از اتریش، مجارستان، رومانی، ایتالیا، اسلواکی و فنلاند در کنار نیروهای کروات در کنار هیتلر می‌جنگیدند. فاشیست‌های هلندی، دانمارکی، نروژی، سوئدی، فرانسوی و اسپانیایی اعضای لژیون اس اس بودند که در قلمروی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، از جمله در اوکراین، مرتکب جنایاتی شدند. امروز، نوادگان هیتلری‌های بازمانده، مشتاق مبارزه در کنار نازی‌ها و پیروان باندررا هستند.

گزارش‌های نگران‌کننده حاکی از آن است که جنگجویان سازمان‌های تروریستی خاورمیانه برای حمایت از نفونازی‌های محلی جذب و به اوکراین فرستاده می‌شوند. اینها افرادی هستند که به خاطر قتل عام غیرنظامیان در سوریه، لیبی، عراق و سایر کشورهای عربی رسوا شده‌اند.

حزب کمونیست فدراسیون روسیه قاطعانه تلاش برای بین‌المللی کردن درگیری نظامی در اوکراین و درگیر کردن کلیه‌ی نازی‌ها و تروریست‌ها از اروپا و خاورمیانه در خصومت‌ها را محکوم می‌کند. سرنوشتی مشابه سرنوشت اجدادشان از لژیون اس اس در طول جنگ بزرگ میهنی در انتظار آن‌هاست. روس‌ها و اوکراینی‌ها مردمانی برادر هستند. ما با هم نمونه‌ای برای جهان نبرد پیروزمندانه بر نازیسم خلق کردیم. ما هر کاری انجام خواهیم داد تا از شیوع مجدد این طاعون وحشتناک در سیاره‌ی مان جلوگیری کنیم.

صدر هیأت رئیسه‌ی حزب کمونیست فدراسیون روسیه

گنادی زیوگانوف

^{۱۹} <https://cprf.ru/2022/03/fascists-from-europe-and-terrorists-from-the-middle-east-support-nazis-and-bandera-nationalists>

ایوان نیکیتچوک^{۲۰}: به هموطنانم^{۲۱}

۱۱ مارس ۲۰۲۲

برگردان: مسعود امیدی

من اوکراینی هستم، در غرب اوکراین، در روستای Triskino در منطقه‌ی Rovno متولد شدم. من در نزدیکی شهر قهرمان اودسا بزرگ شدم. از آنجا که در غرب اوکراین، جایی که اجدادم در آنجا زندگی می‌کردند، به دنیا آمدم، از کارنامه‌ی باندرای آگاهی مستقیم دارم. خانواده‌ی ما به طور مستقیم نفرت ذاتی اراذل و اوباش باندرای از قدرت شوروی و از همه‌ی کسانی که از آن قدرت حمایت می‌کردند، را تجربه کردند. عموی من، کهنه سرباز جنگ و رئیس شورای روستایی، نیکیتچوک رومن ایوانوویچ^{۲۲}، و همسرش به صورتی خیانتکارانه از طریق پنجره مورد اصابت گلوله قرار گرفتند. این اراذل و اوباش به خانه ما هم آمدند و پدرم را برای دفن برادر مقتولش تهدید کردند. در خانه‌ی همسایگی ما که یک معلم روس زبان در آن سکونت داشت، اراذل و اوباش باندرای همه‌ی اعضای خانواده را با تبر تکه پاره کردند و حتی به نوزادی که او را هم قطعه قطعه کردند، رحم نکردند.

و امروز وقتی با دوستان و آشنایان اوکراینی‌ام صحبت می‌کنم که فریب تبلیغات باندرای را خورده‌اند، اغلب فریادهای هیستریک درباره‌ی سربازان روسی می‌شنوم که برای کشتن آن‌ها به اوکراین آمده‌اند، و روسیه می‌خواهد اوکراین را تصرف کند، آن را به زانو درآورد و به سرسپردگی مجبورش کند.

اکنون می‌خواهم بگویم که روسیه با مردم اوکراین جنگ نمی‌کند و در حال برنامه‌ریزی برای استعمار اوکراین یا تحقیر مردم آن نیست. روسیه در حال مبارزه با ناسیونالیست‌های نازی باندرای است که نه تنها برای مردم اوکراین و روسیه، بلکه برای کل جهان خطر ایجاد می‌کنند، زیرا سلاحی مرگبار در دست اربابان مائوای آتلانتیک هستند. من از هموطنان اوکراینی خود و بالاتر از همه کسانی که از کلمه‌ی «تسلیم» وحشت دارند، درخواست می‌کنم خودتان را آرام کنید، به هر جهت من متفهم از اینکه مجبورم (Maidan) تسلیم نازی‌ها شدید. هنگامی که مردم در خانه‌ی اتحادیه‌ی کارگری در اودسا زنده زنده سوزانده شدند، سکوت کردید. وقتی اولس بوزینا^{۲۴} را کشتند، سکوت کردید. هنگامی که نازی‌ها بناهای یادبود ژوکوف، سووروف و دیگر فرماندهان و قهرمانان جنگ و پیش از آن بناهای یادبود لنین را که دولت اوکراین را ایجاد کرده بود، پایین کشیدند، سکوت کردید. هنگامی که بنای یادبود افتخار^{۲۵} در لووف به پایین کشیده شد، سکوت کردید.

وقتی نازی‌ها تنها با این هدف به مدارس اوکراین آمدند که به شما و فرزندان شما بیاموزند از روس‌ها متنفر باشید، ساکت بودید. شما فرزندان خود را به اردوگاه‌های ملی‌گرایان آژوف باندرای فرستادید و در آنجا کشتن روس‌ها را به آن‌ها آموزش دادید. علاوه بر این، شما که به مدت هشت سال فرزندان، برادران و شوهران خود را - آری، حتی زنان نیز در آن شرکت داشتند - برای کسب درآمد به منطقه‌ی عملیات ضد تروریستی می‌فرستادید، به‌خوبی می‌دانستید که در آنجا، در دونباس، برای پول مردم روس

^{۲۰} IVAN NIKITCHUK سیاستمدار و عضو مجلس دوما‌ی دولتی روسیه

^{۲۱} <https://cprf.ru/2022/03/ivan-nikitchuk-to-my-fellow-countrymen/>

^{۲۲} Nikitchuk Roman Ivanovich

^{۲۳} witches' Sabbath

گردهمایی ادعایی از کسانی است که اعتقادشان بر این است که جادوگری و سایر مراسم را انجام می‌دهند. این عبارت در قرن بیستم رایج شد.

^{۲۴} Oles Buzina

روزنامه نگار و نویسنده‌ی اوکراینی و هوادار ویکتور یانوکوویچ که توسط دو مرد مسلح نقابدار در خیابانی در نزدیکی مرکز شهر کی‌یف به قتل رسید.

^{۲۵} Glory Monument

همجنس خودتان را ، کودکان و افراد مسن را می‌کشند. وقتی در حضور شما شهروندان دونتسک و لوگانسک به‌عنوان درجه دو و مادون انسان نامیده شده و مورد اهانت قرار می‌گرفتند، سکوت کردید.

وقتی زبان روسی، نمادهای شوروی و حزب کمونیست اوکراین ممنوع شد، وقتی روس‌ها از فهرست مردمان بومی اوکراین حذف شدند، سکوت کردید.

وقتی رئیس‌تان ، آواکوف^{۲۶} ، رسماً طرح‌هایی را برای اردوگاه‌های کار اجباری، سلب حقوق مخالفان و کسانی که به زبان روسی فکر می‌کنند، منتشر کرد، سکوت کردید. وقتی شاخص همکاری برای شهروندان کریمه منتشر شد، سکوت کردید.

شما از بمباران دونتسک و لوگانسک خبر داشتید. می‌دانستید که مردم آنجا مجبور می‌شوند در زیرزمین‌ها پنهان شوند، که مردم تنها به این دلیل کشته می‌شوند که از قبول گفتمان باندرامتناع می‌کنند. البته شما می‌دانستید اما هیچ کاری برای جلوگیری از کشتار انجام ندادید. در شهرهای دنیپروپتروفسک، کی‌یف، چرنیگوف، لووف و غیره با خوشحالی قهوه یا چای، یا وزوار^{۲۷}، یا شاید حتی مون‌شاین^{۲۸} می‌نوشتید، و (این کشتار) برایتان اهمیتی نداشت.

شما یاد گرفته بودید که با نازیسم زندگی کنید. شما با آرامش در تلویزیون مشاهده کردید که رئیس جمهورتان یک فاشیست تمام‌عیار را به عنوان قهرمان اوکراین تجلیل می‌کند، آن را امری طبیعی تلقی کردید. شما کرامت انسانی خود را با رژه‌ی مشعل از دست دادید، با مردمی که شعار می‌دادند «مسکویی را به شاخه آویزان کنید!»، «باندرام خواهد آمد تا نظم را برقرار کند!» و طنین زنگ‌دار لهستانی «اوکراین هنوز نمرده است».

به نقشه اوکراین نگاه کنید. هشتاد سال پیش سربازان ارتش سرخ، روسیه و اوکراین، تاتار و ازبک، ارمنی و قزاق، نمایندگان تمام ملیت‌های اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، اوکراین و مردم اوکراین را قهرمانانه از طاعون قهوه‌ای آلمان^{۲۹} آزاد کردند. خاک اوکراین به خون آن‌ها آغشته است. در اینجا پارتیزان‌های کوپاک شجاعانه جنگیدند و گاردهای جوان، کمونیست‌های جوان، به شهادت رسیدند. این همیشه در خاطر ما بوده است، این را پدران و پدربزرگ‌هایمان به ما وصیت کرده‌اند، این همان چیزی است که ما در ذهن خود داشتیم ، وقتی می‌گفتیم: «هیچ‌کس فراموش نشده، هیچ چیز فراموش نشده است». همه‌ی چیزهایی که از کودکی به همه‌ی ما آموخته‌اند.

فراموش کردن این واژه‌های مقدس به معنای خیانت به خود، اجداد و دستورات آن‌هاست. این همان چیزی است که باید از وقوع آن جلوگیری می‌کردید. شما باید جان خود را برای جلوگیری از آن می‌گذاشتید.

افسوس که قرار بر این نبود. امروز مردمی که قبل از نازی‌ها در شلوارشان گند می‌زدند، در حال دریافت اسلحه هستند و در مورد دفاع از کشورشان صحبت می‌کنند. قرار است از چه کشوری و در برابر چه کسی دفاع کنید؟ شما ترسو هستید. اعتراف به آن برای شما دردناک است، اما این وظیفه‌ی شما توسط جوانان روسی که همزمان با شما بزرگ شده‌اند، برای شما در دست انجام است. اما آنها ثابت کردند که وفادارترند، آن‌ها اجداد قهرمان خود را به یاد می‌آورند و می‌دانند به کجا و چرا می‌آیند.

شما زیاد در مورد آزادی صحبت می‌کنید. اما آیا اگر توسط دولت‌تان که شما را به زیرزمین‌هایی هدایت می‌کند که شما را نجات نمی‌دهد، شما را از شهرها تخلیه نمی‌کند، برایتان نان و چیزهای دیگر نمی‌آورد و از شما به عنوان سپر انسانی استفاده می‌کند،

سرمايه‌دار و سياستمدار و وزير کشور اوکراین از سال ۲۰۱۴ (م) Arsen Avakov^{۲۶}

^{۲۷} نوعی معجون مرکب از میوه‌های خشک، آب ، عسل و ... (م)

^{۲۸} نوعی مشروب با درجه الککل بالاست که به صورت غیرقانونی تولید می‌شود. (م)

^{۲۹} منظور حاکمیت رایش سوم است.

این آزادی‌ایست که از آن لذت می‌برید؟ در همین حال آواکف خوشحال است، زیرا مردم خارکف را به گروگان گرفته و شهر را به ویرانه تبدیل کرده است.

امروز شما می‌گویید که مردم روسیه دشمن شما شده‌اند. آیا وقت آن نرسیده که فکر کنید خودتان به چه تبدیل شده‌اید؟ شما می‌گویید که روس‌ها دیگر برادران نیستند. اما آیا می‌توان با کسانی که تسلیم نازیسم شده‌اند، برادر شد؟ چه کسی به صفوف آن‌ها پیوسته است؟ چه کسی در این مدت سکوت کرده است؟ و کسانی که (در برابر آن‌ها) جنگیدند، در گور هستند. کسانی که جنگیدند، زندانی شده‌اند و امروز در زندان هستند.

هموطنان! به خودتان بیایید، روس‌ها دشمن شما نیستند. روس‌ها و اوکراینی‌ها مردمی هستند که در قرن هفدهم دور در پریاسلاوسکایا رادا^{۳۰} متحد شدند و برای قرن‌ها مشترکاً از آزادی خود در برابر دشمنان دفاع کردند. ما با هم به بهای فداکاری و قهرمانی باور نکردنی، بر نازیسم غلبه کردیم. تاریخ خود را به خاطر بسپارید، به اعماق قرن‌ها نگاه کنید و خواهید دید که بدبختی همواره زمانی برای مردم اوکراین اتفاق افتاده است که آن‌ها روابط برادرانه‌ی خود را با مردم بزرگ روسیه از دست داده‌اند. ما برادران خونی هستیم و صلاح نیست به هم تیراندازی کنیم. به پسران خود بگویید از تیراندازی به پسران روسی دست بردارند، اجازه دهید اسلحه‌های خود را زمین بگذارند و به آغوش خانواده‌های خود بازگردند تا یک اوکراین دموکراتیک جدید در اتحاد با روسیه بسازند.

^{۳۰} Pereyaslavskaya Rada

آنچه در اوکراین و پیرامون آن در حال رخ دادن است.^{۳۱}

۱۴ مارس ۲۰۲۲

ویاچسلاو تتکین^{۳۲}

عضو هیأت رئیسه‌ی حزب کمونیست فدراسیون روسیه

دکترای علوم تاریخ

نماینده سابق مجلس دوما‌ی روسیه (۲۰۱۱-۲۰۱۶)

برگردان: مسعود امیدی

یک جنگ در اوکراین برپا ست. از نظر ظاهری، به نظر می‌رسد یک درگیری مسلحانه بین روسیه و اوکراین است. همه‌ی نیروهای سیاسی، از جمله چپ، در مورد این رویدادها سخن گفته‌اند. طیف ارزیابی‌ها متنوع است: از انسان‌گرایانه-عاطفی («مردم می‌میرند، جنگ را متوقف کنید») تا صرفاً طبقاتی («غرب دو رژیم الیگارش‌ی را تحت فشار قرار داده است»). در واقع این تعارض ریشه‌ی عمیقی دارد. هنگام تحلیل وضعیت، باید هم محتوای ملی مبارزه‌ی طبقاتی و هم محتوای طبقاتی مبارزه‌ی ملی را در نظر بگیریم.

از اوکراین چه می‌دانیم؟ قلمروی اوکراین امروزی تا اواسط قرن هفدهم یک سرزمین کم جمعیتی بود که موضوع رقابت کشورهای همسایه بود. در آغاز قرن بیستم، سرزمین‌های اوکراین امروزی بین لهستان، اتریش-مجارستان و روسیه تقسیم شد. پس از انقلاب ۱۹۱۷ برخی از این سرزمین‌ها به طور موقت اعلام استقلال کردند. با این حال در سال ۱۹۲۲ آن‌ها به عنوان جمهوری سوسیالیستی شوروی اوکراین به اتحاد جماهیر شوروی پیوستند. بنابراین اوکراین به هویت یک کشور هرچند محدود، دست یافت.

اوکراین یک کشور کشاورزی بود. برای اطمینان از توسعه‌ی آن در سال ۱۹۱۸ به پیشنهاد ولادیمیر لنین، شش منطقه‌ی صنعتی روسیه از جمله دونتسک و لوگانسک که هرگز بخشی از اوکراین نبودند به اوکراین منتقل شدند. در سال ۱۹۳۹ گالیسیا (اوکراین غربی) که قبلاً بخشی از لهستان بود، به اوکراین ضمیمه شد. قلمروی فعلی اوکراین نتیجه‌ی پیوستن آن به اتحاد جماهیر شوروی است. اوکراین از قطعات متفاوتی تشکیل شده است: از گالیسیا (Lviv) با نفوذ قوی مذهب کاتولیک تا اوکراین شرقی که به شدت متمایل به سمت روسیه است.

اوکراین سوسیالیستی قدرتمندانه توسعه یافت. صنایع هواپیماسازی و موشکی، پتروشیمی، صنعت برق (۴ نیروگاه هسته‌ای) و صنایع دفاعی به استخراج فلز و زغال سنگ اضافه شدند. اوکراین به عنوان بخشی از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، نه تنها بخش عمده‌ای از قلمروی کنونی خود را به دست آورد، بلکه به پتانسیل اقتصادی‌ای دست یافت که آن را به دهمین اقتصاد بزرگ اروپا تبدیل کرد. سیاستمداران اوکراینی در رهبری شوروی برجسته بودند و از ۱۹۵۳ تا ۱۹۸۳ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را شخصیت‌هایی چون خروشچف (N. Khrushchev)، برژنف (L. Brezhnev)، چرننکو (K. Tchernenko) اداره کردند.

^{۳۱} <https://cprf.ru/2022/03/what-is-happening-in-and-around-ukraine/>

^{۳۲} Vyacheslav Tetekin

اوکراین پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در دسامبر ۱۹۹۱، برای اولین بار در تاریخ خود به یک کشور مستقل تبدیل شد. اما این رویداد، یکپارچگی اقتصادی چند صد ساله‌ی آن با روسیه را نابود کرد. مدل «بازار» منجر به صنعت‌زدایی از اوکراین و افت شدید استاندارد زندگی مردم شد. بر اساس خصوصی‌سازی یغماگرانه، یک طبقه‌ی لیگارش‌ی به وجود آمد.

اکنون این کشور فقیرترین کشور اروپا است. سطح فساد و تمایزات اجتماعی (فاصله‌ی طبقاتی) در بالاترین سطح جهانی است. صنعت تولیدی به جز متالورژی، عملاً نابود شده است. اقتصاد متکی بر وام‌های غربی و انتقال پول از کارگران مهاجری (حدود ۱۰ میلیون از ۴۵ میلیون نفر جمعیت و اساساً متخصصان واجد شرایط) است که در جستجوی کار به اروپا و روسیه رفته‌اند. تنزل سرمایه‌ی انسانی به کم‌ترین حد خود رسیده است. کشور در آستانه‌ی یک فاجعه‌ی ملی است.

مردم اوکراین به شدت ناراضی هستند. با این حال، این نارضایتی از سوی مقامات طرفدار غرب به گونه‌ای دستکاری می‌شود که هر بار نیروهای بیشتری از طرفداران غرب در انتخابات پیروز می‌شوند. در فوریه‌ی ۲۰۱۴، کودتای دولتی تحت حمایت آمریکا و ناتو در اوکراین انجام شد. وزارت خارجه‌ی آمریکا علناً اعلام کرده است که برای تدارک آن ۵ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری کرده است.

نئونازی‌ها به قدرت رسیدند. اول از همه، این‌ها جمعیتی از اوکراین غربی (گالیسیا) هستند که برای قرن‌ها تحت حاکمیت لهستان و اتریش-مجارستان بودند. از نظر تاریخی احساسات ناسیونالیستی افراطی، یهودستیزی، ضد لهستانی بودن، روس‌هراسی و ضد کمونیست بودن در آنجا قوی است. پس از تهاجم هیتلر به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، سربازان آلمانی در غرب اوکراین با دسته‌های گل مورد استقبال قرار گرفتند. لشکرهای اس‌اس در آنجا تشکیل شد که علیه ارتش سرخ جنگیدند. ملی‌گرایان محلی، به رهبری استفان باندرا، تحسین‌کننده‌ی هیتلر، اقدام به نسل‌کشی جمعیت یهودی کردند. حدود ۱،۵ میلیون یهودی - یک چهارم کل قربانیان هولوکاست - در اوکراین کشته شدند. در سال ۱۹۴۴ در جریان «قتل عام ولین» (Volyn massacre) حدود ۱۰۰،۰۰۰ لهستانی در غرب اوکراین به طرز وحشیانه‌ای به قتل رسیدند. باندها بسیاری از چریک‌های شوروی را نابود کرده و مردان، زنان و کودکان صدها روستای بلاروس را زنده زنده سوزاند. ملی‌گرایان اوکراینی که به عنوان نگهبان در اردوگاه‌های کار اجباری آلمان خدمت می‌کردند، به دلیل ظلم وحشیانه (که بر زندانیان اعمال می‌کردند) به بدنامی معروف شدند.

پس از جنگ از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳، شورشیان ضد کمونیست و ضد شوروی تحت حمایت ایالات متحده و بریتانیا در غرب اوکراین، علیه جمعیت غیرنظامی ترور به راه انداختند. باندها در این سال‌ها حدود ۵۰ هزار غیرنظامی را کشتند. این ماهیت نیروهای است - از نوادگان و پیروان فاشیست‌ها - که پس از کودتای ۲۰۱۴ به قدرت رسیدند. سنت‌های ترور ضد لهستانی، ضد یهود و ضد روسی در میان نئونازی‌هایی که اکنون در واقع اوکراین را اداره می‌کنند، بسیار قوی است. ۴۲ مخالف نازی در ۲ می سال ۲۰۱۴ در ساختمان اتحادیه‌های کارگری در اودسا زنده زنده سوزانده شدند.

این اتحاد نئونازی‌ها با سرمایه‌ی لیگارش‌ی است. باندها (مانند سربازان طوفان اس‌اس در آلمان) به عنوان یک گروه شوک شرکت‌های بزرگ عمل می‌کنند. تنها تفاوت این است که باندها با ایجاد اتحاد طبقاتی با لیگارش‌ی محلی از یهودستیزی آشکار خودداری می‌کنند. باندها به شدت هر حرکت قدرت دولتی را کنترل می‌کنند و دائماً با تهدید کودتا، از آن باج می‌گیرند. از سوی دیگر، سیاست اوکراین توسط سفارت آمریکا در کیف تعیین می‌شود.

ماهیت دولت فعلی اوکراین، مبتنی بر اتحاد سرمایه‌های بزرگ و بوروکراسی دولتی است که بر عنا صر جنایتکار و فاشیست تحت کنترل کامل سیاسی و مالی ایالات متحده تکیه دارد.

پس از (کودتای) سال ۲۰۱۴، ایدئولوژی نازی در اوکراین کاشته شد. روز پیروزی بر فاشیسم در ۹ می لغو شد. (اکنون در اوکراین) فاشیست‌های اوکراینی - سازمان دهندگان و شرکت‌کنندگان در جنایات جنگ - رسماً به عنوان قهرمانان ملی شناخته می‌شوند. همه ساله رژه‌های مشعل به افتخار جنایتکاران فاشیست برگزار می‌شود. خیابان‌ها و میدان‌ها به نام آن‌ها نامگذاری شده است. حزب کمونیست اوکراین به صورت زیرزمینی فعالیت می‌کند. ارباب و ترور سیاسی سیاستمداران و روزنامه‌نگاران دائمی شد. بناهای یادبود لنین و همه چیز مربوط به خاطرات زندگی در اتحاد جماهیر شوروی در حال نابودی است.

در همان زمان فروپاشی، تلاش برای همانندسازی اجباری جمعیت روسی اوکراین با سرکوب زبان روسی آغاز شد. در سال ۱۹۷۶ تلاش برای معرفی زبان آفریقایی به جای انگلیسی در آفریقای جنوبی منجر به قیام سووتو شد. همین اتفاق در اوکراین نیز رخ داد. تلاش برای انتقال آموزش مدرسه از روسی به اوکراینی باعث مقاومت نیرومندی در مناطق دونتسک و لوگانسک شد. مردم اسلحه به دست گرفتند. در می ۲۰۱۴ یک همه‌پرسی در آنجا برگزار شد که در آن ۸۷ درصد از شهروندان به استقلال رای دادند. این گونه بود که جمهوری‌های خلق دونه سبک (DPR) و لوگانسک (LPR) بوجود آمدند. نازی‌ها از کی‌یف پس از چندین تلاش ناموفق برای حمله به جمهوری‌های خلق دونتسک و لوگانسک، شروع به ترور کردند. در طی ۸ سال گلوله باران از اسلحه‌های کالیبر بزرگ، بیش از ۱۳ هزار غیرنظامی از جمله کودکان، زنان و افراد مسن در این دو جمهوری کشته شدند. (با سکوت کامل جامعه‌ی جهانی)

کمونیست‌های روسیه در دفاع از جمهوری‌های خلق دونتسک و لوگانسک مشارکت فعال دارند. صدها کمونیست به عنوان بخشی از سربازان جمهوری‌های مردمی با نازی‌ها می‌جنگند. ده‌ها کمونیست در این مبارزه جان باختند. حزب کمونیست فدراسیون روسیه طی ۸ سال ۹۳ کاروان با وزن کل ۱۳۰۰۰ تن را با کمک‌های بشردوستانه به این جمهوری‌ها فرستاد و هزاران کودک را برای استراحت و درمان در روسیه پذیرفت. در تمام این سال‌ها حزب کمونیست فدراسیون روسیه به رهبری گنادی زیوگائف خواستار به رسمیت شناختن استقلال دونباس از رهبری روسیه بود.

قراردادهای مینسک در ماه مارس ۲۰۱۵ به ابتکار روسیه (با مشارکت آلمان و فرانسه) منعقد شد که وضعیت ویژه‌ی جمهوری‌های خلق دونتسک و لوگانسک در اوکراین را تبیین می‌کرد. با این حال، اوکراین از اجرای آنها طفره رفت. با حمایت ایالات متحده، کی‌یف در حال تدارک برای درهم شکستن جمهوری‌های خلق دونتسک و لوگانسک با زور اسلحه بود. ایالات متحده، بریتانیا و سایر اعضای ناتو به ارتش اوکراین آموزش دادند. آن‌ها بیش از ۳۰ تأسیسات نظامی بزرگ در اوکراین از جمله ۱۵ آزمایشگاه پنتاگون برای توسعه سلاح‌های باکتریولوژیک (وبا، طاعون و سایر بیماری‌های کشنده) ساختند. اوکراین با چهار نیروگاه هسته‌ای و پتانسیل علمی-فنی عظیم خود قادر به ساخت بمب اتمی است. این قصد به طور عمومی اعلام شد. در آنجا خطر استقرار موشک‌های کروز آمریکا وجود داشت. و وضعیت اوکراین به طور فزاینده‌ای امنیت روسیه را در معرض تهدید قرار داده است.

در دسامبر سال ۲۰۲۱ روسیه به ایالات متحده پیشنهاد داد که درباره‌ی عدم گسترش ناتو مذاکره کنند. ایالات متحده و ناتو این پیشنهاد را نادیده گرفتند. در ژانویه ۲۰۲۲ روسیه هشدار داد که مجبور است اقدامات بیشتری را برای محافظت از امنیت خود انجام دهد. در همان زمان مشخص شد که اوکراین ۱۵۰,۰۰۰ سرباز و گردان نازی‌ها را در دونباس متمرکز کرده است. کی‌یف با حمایت ایالات متحده‌ی آمریکا در ماه مارس برای بازپس‌گیری کنترل دونباس از طریق جنگ آماده می‌شد.

رئیس جمهور پوتین در ۲۲ فوریه، استقلال جمهوری‌های خلق دونتسک و لوگانسک را به رسمیت شناخت. در ۲۵ فوریه عملیات نیروهای مسلح روسیه آغاز شد.

روسیه قرار نیست اوکراین را اشغال کند. هدف از این عملیات آزادسازی اوکراین از دست نازی‌ها و بی‌طرفی آن (امتناع از پیوستن به ناتو) است. تاکتیک نیروهای روسی این است که ضمن حمله به تأسیسات نظامی، تلفات بین مردم غیرنظامی و ارتش اوکراین را به حداقل برسانند تا از تخریب زیرساخت‌های غیرنظامی جلوگیری کنند. آن‌ها مردمی برادر هستند. ما به زندگی مشترک ادامه خواهیم داد. با این حال، نازی‌های باندر از نفرت انگیزترین تاکتیک‌های فاشیست‌های آلمانی استفاده می‌کنند و از غیرنظامیان و خانه‌های آن‌ها به عنوان سپر انسانی استفاده می‌کنند. آن‌ها توپ و تانک را در مناطق مسکونی مستقر می‌کنند، شهروندان را از ترک مناطق جنگی منع می‌کنند و صدها هزار نفر را به گروگان تبدیل کرده‌اند.

غرب این تاکتیک پلید نازی‌ها را محکوم نمی‌کند. این ایالات متحده است که از طریق رسانه‌های تحت کنترل شان (فقط روسیه امروز مقاومت می‌کند) جنگ اطلاعاتی به راه انداخته است، برای اینکه به جنگ علاقه مند است. ایالات متحده نه تنها به روسیه بلکه به اروپا نیز حمله می‌کند. جنگ ناتو علیه یوگسلاوی در سال ۱۹۹۹ ابزاری برای بی‌ثبات کردن اتحادیه‌ی اروپا بود. امروزه هدف اصلی ایالات متحده جلوگیری از عرضه‌ی گاز روسیه از طریق خط لوله نورد استریم-۲ است تا اروپا را مجبور به خرید گاز مایع گران‌تر از ایالات متحده کرده و در نتیجه آلمان و سایر کشورهای اتحادیه‌ی اروپا را به شدت تضعیف کند. حجم تجارت روسیه و اتحادیه‌ی اروپا ۲۶۰ میلیارد دلار در سال است. با ایالات متحده - ۲۳ میلیارد دلار یعنی ۱۰ برابر کمتر، بنابراین تحریم‌هایی که به درخواست آمریکا اعمال شد، قبل از هر چیز به اروپا ضربه زد. **رویدادهای اوکراین یک جنگ دیگر آمریکا برای کنترل جهان است.**

به هر حال، ادعاها در مورد جهانی بودن تحریم روسیه نادرست است. کشورهای بریکس (برزیل، هند، چین و آفریقای جنوبی) که ۴۳ درصد از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند از تحریم‌ها حمایت نکردند. چین اولین و هند سومین اقتصاد بزرگ جهان هستند. تحریم‌ها از سوی آسیا (به استثنای ژاپن و کره جنوبی با پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در آن‌ها)، خاورمیانه، بزرگترین کشورهای آمریکای لاتین و اکثریت کشورهای جهان مورد حمایت قرار نگرفت.

به مدت ۳۰ سال من یکی از فعال‌ترین منتقدان سیاست داخلی و خارجی نخبگان روسیه بوده‌ام. قدرت الیگارشی-بوروکراسی در روسیه در خصلت طبقاتی خود، تفاوت چندانی با قدرت در اوکراین ندارد (جز اینکه بدون فاشیسم و خارج از کنترل کامل ایالات متحده است). با این حال، در موارد متأسفانه نادری که رهبران روسیه مسیری را دنبال می‌کنند که منافع تاریخی کشور و مردم را تأمین می‌کند، دشوار است که بتوان قاعده‌ی انتقاد «خودکار» را مناسب دانست.

من مدت‌هاست که استدلال کرده‌ام که تحریم‌ها تأثیر مفیدی بر رهایی از وابستگی تحمیلی روسیه به غرب در عرصه‌های مختلف زندگی خواهد داشت. دولت روسیه در حال حاضر اولین گام‌ها را در این راستا برمی‌دارد. وظیفه‌ی نیروهای چپ این است که مقامات را به شدت تشویق کنند تا نه تنها سیاست خارجی، بلکه مسیر اجتماعی-اقتصادی را نیز که با منافع مردم مطابقت ندارد، تغییر دهند.^{۳۳}

^{۳۳} تغییر این مسیر یا مستلزم تغییر ماهیت طبقاتی اولیگارشی حاکم است که به آن اشاره و مطرح شد که تفاوت طبقاتی خاصی با اولیگارشی‌های حاکم بر کی‌یف ندارد. و یا مستلزم تغییر توازن قوا و تغییر و تحولات سیاسی جدی در روسیه با برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی به نفع زحمتکشان است. (م)



برنامه‌ای برای احیا: «ده گام به سوی حیات با شکوه»^{۳۴}

برنامه‌ی حزب کمونیست فدراسیون روسیه

برگردان: مسعود امیدی

یادداشت مترجم :

پیرو عملیات ویژه‌ی نظامی فدراسیون روسیه در اوکراین، تحلیل‌ها و موضع‌گیری‌های متفاوت و متناقضی در ارتباط با این رویداد مشاهده شد. رسانه‌های جریان اصلی، توپخانه‌ی دروغ‌پردازی‌های شبانه‌روزی خود را با جعل گسترده‌ی اخبار و اطلاعات و پخش پی‌درپی تصاویر کارگردانی شده از بمباران زایشگاه و مناطق مسکونی و ... (مانند موارد کارگردانی شده‌ی مربوط به بمباران شیمیایی سوریه) برای فریب مردم جهان به کار گرفتند، از رسانه‌های خبری روسی گرفته تا ورزش و گریه‌ی روسی و کتاب داستانیفسکی و ... مورد تحریم قرار گرفت! فیسبوک خشونت ضدروسی را مجاز اعلام کرد! جنایتکارترین و مهاجم‌ترین نیروهای سیاسی و نظامی در جهان چون ناتو پرچمدار صلح شدند! در میان احزاب کمونیست نیز برخوردهای متفاوتی با این رویداد صورت گرفت. برخی به‌درستی آن را پاسخ اجتناب‌ناپذیر روسیه به جنگ تحمیل شده از سوی آمریکا، اتحادیه‌ی اروپا، ناتو، نازیسم مستقر در کی‌یف دانسته و بر ضرورت برچیدن ناتو و سرکوب فاشیسم متمرکز شدند، برخی با شبیه‌سازی کلیشه‌ای آن با جنگ جهانی اول، سعی کردند آن را جنگی ناعادلانه معرفی کرده و دو طرف جنگ را محکوم و به زعم خود از منافع کارگران و زحمتکش‌ان و صلح دفاع کنند! برخی هم اساساً مصلحت ندیدند که موضع خود را در معرض ریسک زیادی قرار دهند و ضمن تأکید بر نقش آمریکا، اتحادیه‌ی اروپا و ناتو در تحمیل جنگ به روسیه، حاکمیت روسیه را به دلیل تهاجم نظامی به اوکراین محکوم کردند! در اینجا قصد پرداختن به این ارزیابی‌های متفاوت و متناقض نیست. فقط لازم است اشاره شود که دسته‌ی اخیر به ویژه برای توجیه نظری تحلیل و موضع‌گیری خود و به‌اصطلاح از منظر پرولتری به فراوانی بر نقش ارتجاعی الیگارشی و ناسیونالیسم روسی انگشت می‌گذارد و حزب کمونیست فدراسیون روسیه را نیز که اساساً با ارائه‌ی پی‌شنهاد به رسمیت شناختن جمهوری‌های خودمختار خلق دونتسک و لوگانسک به دوما و تصویب آن در دوما، نقش مهمی در تأثیرگذاری بر روند رویدادها در روسیه بازی کرد، به سوسیال ناسیونالیسم راست ارتجاعی و همدست با حاکمیت الیگارشی متهم می‌کند. معلوم نیست چرا هر وقت نوبت به روسیه می‌رسد، بازار استفاده از واژه‌ی اولیگارشی داغ می‌شود، گویا که حاکمیت‌های شرکت-دولتی متعلق به سرمایه‌های فراملیتی در غرب واقعاً دموکراتیک و غیراولیگارشی‌ک‌اند! و نکته‌ی مهم آنکه چیزی که در این میانه اساساً مورد توجه قرار نمی‌گیرد، واقعیت بالفعل (نه بالقوه و محتمل) احیای فاشیسم و به عبارت درست‌تر ظهور نئوفاشیسم در جهان است که تنهایی از مصادیق آن را می‌توان در کودتای سال ۲۰۱۴ در اوکراین با برنامه‌ریزی و پشتیبانی مالی، سیاسی، آموزشی، تسلیحاتی، فنی و تدارکاتی ایالات متحده‌ی آمریکا، اتحادیه‌ی اروپا و ناتو مشاهده کرد که طی ۸ سال گذشته نزدیک به ۱۵ هزار قربانی در دونباس بر جای گذاشته است. جهانی که تجربه‌ی وحشتناک فاشیسم را در نیمه‌ی قرن بیستم با آن سطح و توان کشتار سلاح‌های مرگبار و آن ابعاد گسترده از تلفات انسانی، اجتماعی و اقتصادی تجربه کرد، حق دارد نگران فاشیسم قرن بیست و یکم و نئوفاشیسم به عنوان نماینده‌ی سرمایه‌های فراملیتی و شرکت-دولت‌ها در قالب ایالات متحده‌ی آمریکا،

^{۳۴} <https://cprf.ru/2016/08/cprf-program-2016-eng/>

اتحادیه‌ی اروپا و ناتو برای خروج از بحران افول و در جستجوی فضای جدید برای انباشت در اوراسیا، با این سطح نگران‌کننده‌ی امروزی از فناوری‌ها و تسلیحات و جنگ افزارهای مخرب بیولوژیکی و هسته‌ای باشد. موضع منزله‌طلبانه، محافظه‌کارانه و سانتریستی بر این واقعیات تمرکز نمی‌کند که این نازیسم مسلط شده بر اوکراین با فهرست گسترده‌ای از اقدامات فاشیستی و نژادپرستانه ضد روس طی ۸ سال گذشته از زنده زنده سوزاندن نزدیک به ۵۰ کارگر در محل اتحادیه‌های کارگری اودسا گرفته تا ممنوع کردن زبان روسی، ترویج روس ستیزی در مدارس، منع فعالیت حزب کمونیست، جمع کردن نازیست‌ها از نقاط مختلف جهان در اوکراین و تشکیل گردان‌های فاشیستی که رئیس‌جمهور و مقامات رسمی این کشور نیز از نمادهای فاشیستی استفاده می‌کنند، کشتار هزاران نفر در دونباس، عدم پایبندی به توافقنامه‌های مینسک، تجمیع نزدیک به ۱۵۰ هزار نیروی نظامی در مرز دونباس جهت تهاجم به این منطقه و قتل عام روس‌ها قبل از ورود نیروهای روسیه به اوکراین (که هیچگاه رسانه‌های مسلط به آن اشاره‌ای هم نکردند)، درخواست عضویت در ناتو و نیز درخواست دسترسی به تسلیحات هسته‌ای و بعد هم که روشن شد دایر کردن ده‌ها آزمایشگاه و مراکز جنگ بیولوژیک در نزدیکی مرز روسیه، چه تهدید عظیمی را برای امنیت روسیه ایجاد کرده بود. این دیدگاه سانتریستی ترجیح می‌دهد که در این شرایط بر ضرورت رعایت مقررات حقوق بین‌الملل از سوی روسیه تأکید کند و چنین القا کند که گویا پیامدهای عدم واکنش روسیه و رویدادی چون بالکانیزه شدن روسیه می‌توانست کم‌هزینه‌تر از وضعیت کنونی باشد! گویا که درکی از پویای ژئوپلیتیک و اهداف امپریالیستی برای بالکانیزه کردن روسیه ندارد و نمی‌داند که تعاریف حقوق بین‌الملل، اساساً تابعی از متغیر توازن قوای بین‌المللی‌اند و معقول نیست زمانی که همه‌ی این قوانین به زیان امنیت یک کشور (روسیه) از سوی آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا و ناتو زیر پا گذاشته می‌شوند، از روسیه انتظار داشت که همه‌ی این‌ها را ببیند و نتیجه‌ی تلاش‌های نافرجام خود برای حل دیپلماتیک مسئله را نیز هر روز بیش از پیش شاهد باشد و دست به هیچ اقدامی نزند!

لازم به ذکر است که حزب کمونیست فدراسیون روسیه نه تنها از اقدام نظامی ویژه دولت روسیه حمایت می‌کند بلکه معتقد است که این اقدام باید زودتر صورت می‌گرفت. و استدلال این است که حاکمیت ملی روسیه در قالب یک دولت ملت در دفاع از امنیت ملی و تمامیت ارضی و یکپارچگی خود با همین حاکمیت اولیگارش‌ی و ناسیونالیست در برابر فاشیسم احیا شده و نفوفاشیسم می‌جنگد. حزب کمونیست فدراسیون روسیه در پاسخ به ادعاهایی که مواضع این حزب را غیرطبقاتی و ناسیونالیستی و همدست اولیگارش‌ی حاکم معرفی می‌کنند، توصیه کرد که به برنامه ده ماده‌ای این حزب مراجعه کنند. در همین رابطه این برنامه ترجمه شده و در اختیار دوستان و رفقای علاقمند قرار داده می‌شود. خواندن این برنامه نشان می‌دهد که انتساب برچسب‌هایی چون ناسیونالیسم، همدستی با اولیگارش‌ی و ... به این حزب از چه میزان اعتبار می‌تواند برخوردار باشد! (اگر چه ناسیونالیسم هم در برابر فاشیسم و نفوفاشیسم می‌تواند حامل رویکردی مترقی باشد!) (پایان یادداشت مترجم)

حزب کمونیست فدراسیون روسیه با برنامه‌ی احیای اقتصادی و معنوی روسیه وارد انتخابات ۲۰۱۶ می‌شود. امروز رویکردها و اصول خود را به کشور ارائه می‌کنیم تا فردا به قوانین کشور، کردار دولت/اعتماد مردمی و منافع ملی تبدیل شود. برنامه‌ی ده ماده‌ای ما چشم‌اندازی جدید از آینده‌ی سرزمین مادری ماست.

۱. مردم، صاحب سرزمین‌شان هستند.

ثروت روسیه باید در خدمت مردم باشد و نه یک مشت الیگارش. ما برای ملی شدن صنایع نفت و گاز آمده‌ایم. این اقدام به تنهایی درآمد ملی را بیش از سه تریلیون روبل افزایش خواهد داد.

ملی کردن بانک‌های کلیدی، صنعت برق، راه‌آهن، سیستم‌های ارتباطی و صنایع دفاعی یک بخش دولتی قوی در اقتصاد ایجاد می‌کند. این امر، وابستگی روسیه به سرمایه‌ی خارجی را کمتر می‌کند. امروزه سهم شرکت‌های خارجی در استخراج و ذوب

فلزات، راه آهن و ساخت ماشین آلات تولید برق از ۷۵ درصد فراتر رفته است. یعنی این سهم علی رغم تحریم‌ها همچنان در حال رشد است. در واقع، ما داریم در مورد وابستگی استعماری صحبت می‌کنیم.

ملی کردن به توسعه‌ی کشور یک ویژگی برنامه‌ریزی شده خواهد بخشید و فرصت‌های رقابتی آن را در جهان گسترش خواهد داد. قانون برنامه‌ریزی استراتژیک ارائه شده از سوی حزب کمونیست فدراسیون روسیه قبلاً تصویب شده است. اما این تنها گام نخست است. اگر قرار است اقتصاد به صورتی آرام و مؤثر پیش برود، برنامه‌ریزی استراتژیک و تاکتیکی باید به یک هنجار تبدیل شود. یک نهاد دولتی مربوطه باید برای این منظور ایجاد شود.

۲. استقلال اقتصادی روسیه

امروزه سیستم مالی روسیه به شدت به مراکز سرمایه‌داری جهانی وابسته است. کشور از استقلال واقعی برخوردار نیست. زمان آن فرا رسیده است که حاکمیت اقتصادی خود را بازیابیم و از خود در برابر دیکتاتوری دلار محافظت کنیم. بانک مرکزی روسیه باید از نفوذ سیستم فدرال رزرو آمریکا خلاص شود. باید در خدمت توسعه‌ی اقتصاد ملی و حوزه‌ی اجتماعی قرار گیرد.

کنترل دولت بر سیستم بانکی و معاملات ارزی قادر خواهد بود جریان وحشتناک سرمایه به خارج از کشور را متوقف کند. این روند در سال‌های اخیر به ابزاری برای ویران کردن روسیه و غارت شهروندان آن تبدیل شده است. در ده سال گذشته این کشور نزدیک به ۴۰ تریلیون روبل را از دست داده است که برابر با سه بودجه‌ی سالانه است.

ما آماده‌ی حل مسئله‌ی خروج روسیه از سازمان تجارت جهانی (WTO) هستیم. در طول چهار سالی که ما عضو آن شده‌ایم، بودجه‌ی کشور بالغ بر ۸۰۰ میلیارد روبل آب رفته است. زیان‌های غیرمستقیم آن تا ۴ تریلیون روبل برآورد شده است. روسیه نیازی به چنین بارسنگینی ندارد.

دولت جدید همچنین با ترویج کسب‌وکارهای کوچک و متوسط و اشکال پیشرفته‌ی مدیریت اقتصادی، حاکمیت اقتصادی کشور را تقویت خواهد کرد. طرح ضد بحران ما، حداکثر حمایت از شرکت‌های مردمی و جمعی را تضمین می‌کند. آن‌ها حتی در شرایط فعلی، سطح بالایی از اثربخشی را نشان می‌دهند و مزایای اجتماعی را برای کارگران خود گسترش می‌دهند. مورد آن‌ها افسانه‌ی لیبرالی در باره‌ی مزایای مالکیت خصوصی ابزار تولید با استثمار آن از نیروی کار استخدام شده را رد می‌کند.

۳. صنعت، علوم پایه، فن آوری

در مورد جایگزینی واردات، صحبت کردن از ایده‌های پوچ و بی‌معنی کافی است. قرار گرفتن کشور ما در رتبه‌ی ۹۵ از نظر توسعه‌ی اقتصادی مایه‌ی شرمساری است. برخوردار بودن از ۱۶ درصد تولید صنعتی در ساختار تولید ناخالص داخلی، مایه‌ی شرمساری است. سهم آن باید به ۷۰-۸۰ درصد افزایش یابد. در آلمان این سهم ۸۳ درصد است.

روسیه به یک صنعت مدرن قدرتمند مبتنی بر آخرین اکتشافات و فناوری‌های پیشرفته نیاز دارد. بخش‌های کلیدی آن باید میکروالکترونیک، رباتیک و ساخت ماشین ابزار باشد. تنها در این صورت است که می‌توانیم در جهانی که جهانی‌سازان درنده آن را کنترل می‌کنند، زنده بمانیم. قانون سیاست صنعتی با پشتکار حزب کمونیست فدراسیون روسیه تصویب شد. باید به اجرا گذاشته شود.

صنعتی شدن در قرن بیست و یکم بدون احیای علم غیرممکن است. تخریب آکادمی علوم روسیه جنایتی در برابر آینده این کشور است. زمان پایان دادن به اصلاحات ساختگی ویرانگر فرا رسیده است. تأمین مالی تحقیقات توسط دانشمندان داخلی باید چندین برابر افزایش یابد. سهم سازمان‌هایی که نوآوری را توسعه می‌دهند، باید از ۱۰ درصد به ۳۰ درصد افزایش یابد. این سرمایه‌گذاری برای فردا خواهد بود.

۴. کشاورزی موفق یعنی روسیه‌ی مرفه

سرزمین روسیه می‌تواند جمعیت خود به اضافه‌ی ۵۰۰ میلیون نفر دیگر را با محصولات غذایی منتخب تغذیه کند. با این حال نیمی از مواد غذایی ما از خارج وارد می‌شود و اغلب از کیفیت پایین‌تری برخوردار است. فقط به روغن پالمی فکر کنید که وزارت دارایی ما واردات آن را منع کرده است. در همین حال، یک سوم زمین‌های زراعی روسیه پوشیده از علف‌های هرز است. بسیاری از بخش‌های کشاورزی در بحران عمیقی قرار دارند.

وضعیت غذایی، امنیت ملی را تهدید می‌کند. زمان آن فرا رسیده است که دولت به کشاورزی توجه کند. اگر تولید محصولات کشاورزی در مقیاس بزرگ و زیر ساخت‌های اجتماعی در حومه‌ی شهرها احیا شود، اگر پرورش بذر و اصلاح دام به حالت اول برگردانده شود، اگر شبکه‌ی تار عنکبوتی واسطه‌هایی که دسترسی کشاورزان به بازارها را مسدود می‌کنند، شکسته شود، روسیه از مواد غذایی سالم و زیادی برخوردار خواهد شد.

همه‌ی این‌ها در صورت تأمین دو شرط قابل انجام است: نخست اینکه حداقل ۱۰ درصد از درآمد بودجه باید برای حمایت از کشاورزی تخصیص یابد. دوم، باید از کشاورزان خصوصی و خانوارهای دهقانی حمایت فعال صورت گیرد و در عین حال شرط اصلی باید بر مزارع جمعی و تعاونی گذاشته شود. مدت‌هاست ثابت شده است که چنین شرکت‌هایی انعطاف‌پذیرتر هستند. آن‌ها به مراتب بهتر با تغییرات در بازار مواد غذایی سازگار می‌شوند.

حزب کمونیست فدراسیون روسیه آماده‌ی تصویب قوانین جدید زمین، جنگلداری و آب است. ما مجموعه‌ای از اقدامات را برای بهبود محیط زیست پیشنهاد می‌کنیم.

۵. باید از منابع اعتباری برای احیای کشور استفاده کرد.

شکایت دولت از بی‌پولی یک دروغ ابتدایی است. ذخایر طلا و ارز و رفاه ملی و صندوق ذخیره بالغ بر ۳۳ تریلیون روبل است. سال‌هاست که روسیه به رقبای خارجی خود اعتبار می‌دهد و تگزاس و کانزاس را تغذیه می‌کند. وقت آن است که از این پول برای توسعه‌ی کشور خودمان استفاده کنیم.

امروز روسیه از نظر وضعیت زیرساخت‌های حمل و نقل در جایگاه ۴۸ قرار دارد. از نظر کیفیت حمل و نقل هوایی و آبی به ترتیب در رتبه‌های ۸۷ و ۸۲ قرار داریم. این یک فاجعه برای کشور پهناور ما است. این‌ها همان جاهایی است که سرمایه‌گذاری‌ها باید در آن‌ها انجام شود.

مناطق ما نیاز فوری به حمایت دارند. از ۸۵ منطقه تنها ده منطقه اهداکننده هستند. بقیه غرق در بدهی هستند. خلاصه‌ی کسری بودجه حدود ۲,۵ تریلیون روبل است. در ۵۵ نهاد تشکیل دهنده‌ی فدراسیون روسیه، بدهی دولت بیش از نیمی از اهداف درآمدی است. آن‌ها قادر به انجام تعهدات اجتماعی خود نیستند. وظیفه‌ی ما است که به این مناطق کمک کنیم تا با اطمینان به آینده بنگرند و توسعه پیدا کنند. حزب کمونیست فدراسیون روسیه از جایگزینی یارانه‌ها و کمک‌هزینه‌ها از بودجه‌ی فدرال به جای وام‌های تجاری دفاع می‌کند.

۶. کنترل قیمت و تعرفه‌ها، به معنای توسعه‌ی شتابان است.

سال گذشته قیمت مواد غذایی بیش از ۲۰ درصد افزایش یافت. درآمد واقعی مردم به شدت کاهش یافت. از نظر استانداردهای زندگی، روسیه پس از لائوس و گواتمالا به رتبه‌ی ۹۱ در جهان سقوط کرده است. این راه زندگی نیست. اداره‌ی اقتصاد به این شکل، جرم است.

دولت موظف است قیمت کالاهای ضروری، سوخت و داروها را کنترل کند. مخارج آب و برق و خدمات مسکن نباید از ۱۰ درصد بودجه‌ی خانواده تجاوز کند.

این وظیفه‌ی دولت است که هزینه‌های برق، سوخت و حمل‌ونقل را تنظیم کند. این‌ها عوامل کلیدی توسعه‌ی اقتصادی و رفاه شهروندان کشور هستند.

۷. مالیات‌ها باید منصفانه و مؤثر باشد.

روسیه یک سیستم مالیاتی مخدوش ایجاد کرده است. این سیستم ثروتمندان و بوروکرات‌های دزد را تغذیه می‌کند. ما پیشنهاد می‌کنیم مالیات بر ارزش افزوده به تدریج حذف شود. این مالیات قیمت تمام شده‌ی محصولات داخلی را افزایش می‌دهد، آن‌ها را غیرقابلی می‌کند و تورم را دامن می‌زند. تصادفی نیست که چنین مالیاتی در اتحاد جماهیر شوروی وجود نداشت و در ایالات متحده آمریکا هم چنین مالیاتی وجود ندارد.

در سال‌های اخیر مالیات بر دارایی و مالیات بر ارزش زمین بر اساس کاداستر^{۳۵} چندین برابر شده و سیستم بدنام پلاتون^{۳۶} در حال باب شدن است. این مالیات‌ها به شدت به شهروندان، به مشاغل کوچک و کشاورزی ضربه می‌زند. این مالیات باید فوراً لغو شود.

بله، لغو مالیات به معنای کسری بودجه است. اما امکاناتی برای جبران آن‌ها وجود دارد. کشور به مالیات تصاعدی بر درآمد اشخاص واقعی نیاز دارد. این سیستم در ایالات متحده آمریکا و چین، آلمان و فرانسه و در بسیاری از کشورهای دیگر به خوبی کار می‌کند.^{۳۷} وقت آن رسیده است که گربه‌های چاق روسیه این هزینه را بپردازند. ما آماده‌ی قطع مالیات بر درآمد برای فقرا و لغو کلیه‌ی مالیات‌ها برای فقیرترین اقشار هستیم. این نه تنها عادلانه خواهد بود، بلکه ۴ تریلیون روبل به بودجه‌ی کشور خواهد افزود.^{۳۸}

تولید و فروش مشروبات الکلی حوزه‌ی خاصی است. انحصار دولتی در این زمینه ضروری است. این امر بیش از ۳ تریلیون روبل به بودجه‌ی ملی اضافه می‌کند و از هزاران نفر در برابر مسمومیت (ناشی از الکل) نیز محافظت می‌کند.

به‌طور خلاصه، بدین ترتیب کشور دارای بودجه‌ی عمرانی خواهد شد، نه بودجه‌ای برای بقا.

۸. مردم سرمایه‌ی اصلی کشور هستند.

^{۳۵} Cadaster

واژه‌ای فرانسوی که بیانگر مشخصات نقطه‌یابی زمین در قالب سیستم‌های اطلاعات جغرافیایی (GIS) یا سیستم‌های اطلاعات زمین (LIS) است که مبنای صدور سند قرار می‌گیرد. (م-تلخیص و نقل از ویکی پدیا)

^{۳۶} Platon system

پلاتون (به روسی: Платон) یک سیستم الکترونیکی جمع‌آوری عوارض است که در نوامبر ۲۰۱۵ در روسیه تأسیس شد. این عوارض از کامیون‌های بیش از ۱۲ تن جمع‌آوری می‌شود و طی روندی برای نگهداری جاده‌ها به صندوق فدرال می‌رود. یکی از شرکت‌های تابعه شرکت دولتی روستک (Rostec) است که ۵۰ درصد از سهام اپراتور سیستم جمع‌آوری را در اختیار دارد و نیمی دیگر از آن را الیگارش‌های روتنبرگ (Rotenberg) مرتبط با پوتین در اختیار دارند. (م-نقل از ویکی پدیا)

^{۳۷} منظور از خوب کارکردن در اینجا نمی‌تواند این باشد که این سیستم‌ها ضرورتاً عادلانه‌اند. بلکه منظور این است که این سیستم مالیاتی در این کشورها اجرایی شده و جا افتاده و نهادینه شده است.

^{۳۸} صرف قطع مالیات از اقشار فقیر عملاً درآمد مالیاتی را کاهش می‌دهد. از این رو این افزایش در قالب برنامه‌ی مالیاتی جایگزین می‌تواند محقق شود. از سوی دیگر نیز احتمالاً افزایش انگیزه و بهره‌وری نیروی کار در نتیجه‌ی حذف مالیات که به بهره‌وری کل می‌افزاید، ممکن است مد نظر نویسندگی برنامه باشد. (م)

مقامات با وقاحت قانون اساسی را که اعلام می‌کند روسیه یک کشور اجتماعی (Social) است، نقض می‌کنند. در واقع کشور به طرز خطرناکی دچار شکاف شده است. ده درصد از جمعیت تقریباً ۹۰ درصد از ثروت ملی را به چنگ آورده‌اند. بهای این همه چیست؟ این است که در حالی که برخی از مردم در ثروت غوطه‌ور هستند، اکثریت به سختی امرار معاش می‌کنند. حقوق نیروی کار، حقوق بازنشستگی، حق تحصیل و مراقبت‌های بهداشتی مردم مورد تهاجم قرار گرفته است.

نیروهای مردمی - میهنی عدالت را احیا خواهند کرد. ما «بهینه‌سازی» فاجعه‌بار حوزه‌ی اجتماعی را متوقف خواهیم کرد. سیستم آموزش پیش دبستانی دوباره به کار خواهد افتاد. آموزش متوسطه و عالی در دسترس و با کیفیت بالا تضمین خواهد شد. ما سیستم حرفه‌آموزی را احیا خواهیم کرد و اعتبار مؤسسات آموزش عالی فنی و تربیت معلم را احیا خواهیم کرد.

قانون «کودکان جنگ» فوراً تصویب خواهد شد. افرادی که هیتلر آن‌ها را از دوران کودکی محروم کرده بود، مستحق برخورداری از وضعیت ویژه، مزایای اضافی، استفاده‌ی رایگان از حمل و نقل شهری و مسافری و معاینات پزشکی ماهانه هستند.

در یک کشور ثروتمند، بزرگ و سرد، حق مسکن حق زندگی عادی است. دولت باید مسئول ساخت مسکن اجتماعی و وضعیت زیرساخت‌های داخلی باشد. عوارض سرسام‌آور برای تعمیرات اساسی مسکن و هزینه‌های تعمیر و نگهداری ساختمان لغو می‌شود.

ارتقای سطح زندگی در کشور وظیفه‌ی مسئولان است. حزب کمونیست فدراسیون روسیه تصویب قانونی را پیشنهاد می‌کند که تصمیماتی را که نابرابری‌های اجتماعی را تشدید می‌کند، ممنوع می‌کند. (حوزه‌های) علوم، آموزش و بهداشت به نسبت از ۷ درصد تخصیص یافته برخوردار خواهند شد. ما مشاغل اولیه و سایر اشکال حمایت را برای جوانان تضمین می‌کنیم. کودکان و مادران، معلولان و افراد مسن مورد توجه ویژه قرار خواهند گرفت. ما مجموعه‌ی قوانین مربوطه را آماده کرده‌ایم.

۹. یک کشور قوی به معنی زندگی امن است.

حزب کمونیست فدراسیون روسیه در طول انتخابات پارلمانی قبلی، برای سیاست خارجی جدید مبارزه می‌کرد. امروز کارهای زیادی برای این منظور انجام شده است. با این حال، حلقه‌ی پایگاه‌های نظامی NATO در اطراف روسیه در حال تنگ‌تر شدن است، تحریم‌ها و آزار و اذیت هم‌وطنان ما شدیدتر می‌شود.

ما خواستار تقویت دفاعی کشور و پایان دادن به ویرانی ارتش به ریاست سردیوکوف^{۳۹} شدیم. مقامات به برخی نتایج رسیده‌اند اما این وزیر خائن‌برانداز را زیر بال‌وپر خود گرفته‌اند.

ما از تسریع روابط بین روسیه، بلاروس، اوکراین و قزاقستان حمایت کردیم. اتحادیه‌ی اقتصادی اوراسیا در ژانویه ۲۰۱۵ شروع به کار کرد. با این حال، کوتاهی‌های مقامات روسی باعث شد تا گروه باندرای در کیف دست بالا را به دست آورد.

روسیه نیازمند به یک دولت معتبر و حرفه‌ای در جهت اعتماد عمومی است که امنیت ملی را تقویت کند، موقعیت کشور را در جهان تثبیت و حاکمیت آن را تضمین کند. آمادگی رزمی نیروهای مسلح و اعتبار خدمت ارتش باید بسیار افزایش یابد. باید به امنیت اطلاعات و فناوری توجه ویژه‌ای شود. هر کاری باید انجام شود تا خلق‌های برادر اتحاد جماهیر شوروی به یکدیگر نزدیک‌تر شوند، برنامه‌های فرهنگی گسترش یابد و از هم‌وطنان خود در خارج از کشور محافظت کنیم.

دولت باید به مردم خود خدمت کند. مؤثرتر کردن شیوه‌ی حکمرانی مهم است از جمله: حمایت از خودسازماندهی مردم، تشدید کنترل بر فعالیت‌های مسئولان، فعال کردن مکانیسم فراخوان نمایندگان که به وعده‌های تبلیغاتی خود عمل نمی‌کنند. قضات، اعضای شورای فدراسیون و رؤسای دولت‌های محلی باید انتخاب شوند.

^{۳۹} Serdyukov

فساد و جنایت امنیت کشور و شهروندان آن را تهدید می‌کند. حزب کمونیست فدراسیون روسیه از اقدامات قاطع برای مبارزه با آن‌ها حمایت کرد. کسانی که مرتکب جرایم بزرگ اقتصادی شده‌اند، نه تنها باید زندانی شوند، بلکه باید نسبت به اموال خود پاسخگو باشند.

۱۰. سرزمینی با فرهنگ متعالی

فرهنگ چند ملیتی مردم روسیه، اساس احیای معنوی، غرور و میراث تاریخی آن است. حکومت واقعی مردم اجازه نخواهد داد که روح مردم توسط شوروی ستیزی، ناسیونالیسم و روسوفوبیا پژمرده شود. در برابر بی‌اخلاقی، ابتذال و بدبینی، از شهروندان محافظت خواهد کرد.

باید شرایطی ایجاد شود که همه را قادر به حفظ و تکثیر دستاوردهای فرهنگی – نویسندگان و آهنگسازان، فیلمسازان، مؤسسات آموزش عالی و رسانه‌های دولتی – کند. مقامات باید موزه‌ها، تئاترها، گالری‌های عکس، فیلامونیک‌ها، خانه‌های فرهنگ، کتابخانه‌ها و بایگانی‌ها را با دقت احاطه کنند. ما هر کاری انجام خواهیم داد تا مطمئن شویم که سرزمین روسیه به یک ایستگاه فرهنگی تبدیل شود.

سلامت معنوی و اخلاقی ملت باید همراه با رشد مادی آن باشد. باید توجه ویژه‌ای به تشویق کودکان و نوجوانان به درگیر شدن در فعالیت‌های خلاقانه، فرهنگ جسمانی و ورزش شود. استعداد در روسیه باید از هر نوع حمایتی برخوردار باشد.

چنین است ده نکته‌ی کلیدی طرح ما برای احیای مجدد روسیه.

آزمون سختی در پیش است.

اما ما کمونیست‌ها در برابر این آزمون مقاومت خواهیم کرد.

زیرا حزب ما به آرمان عادلانه‌ی خود، برنامه‌ای برای تغییر و تیمی متحد از متخصصان اعتماد دارد.

ما آماده‌ایم تا مسئولیت احیای میهن عزیزمان را بر عهده بگیریم.

هدف و جهت ما درست است، ما (بر موانع) چیره خواهیم شد.



علت عملیات نظامی روسیه در اوکراین^{۴۰}

۲۳ مارس ۲۰۲۲

توسط ویاجسلاو تتکین، (دکترای تاریخ)

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه

برگردان: مسعود امیدی

از آنجا که ارزیابی‌های رایج تائکونونی عمدتاً توسط رسانه‌های غربی دیکته شده‌اند، بسیاری از رفقا در مورد ماهیت اقدامات روسیه در اوکراین می‌پرسند. اگرچه، تاکنون ماهیت عملیات ارتش روسیه برای آزادسازی اوکراین از دست نازیسم آشکارتر شده است.

چه چیزی باعث این عملیات شد؟

روسیه از دسامبر ۲۰۲۱ اطلاعاتی در مورد برنامه‌های ناتو برای استقرار نیروها و پایگاه‌های موشکی در اوکراین دریافت می‌کرد. همزمان حمله‌ای به دونتسک (DPR) و جمهوری خلق لوگانسک (LPR) در حال تدارک بود. حدود یک هفته قبل از شروع عملیات روسیه، طرح حمله‌ای فاش شد که حملات توپخانه‌های دوربرد، پرتابگرهای موشکی متعدد، هواپیماهای جنگی در آن در نظر گرفته شده بود و به دنبال آن حمله‌ی نیروهای اوکراینی و گردان‌های نازی انجام می‌شد. قرار بود دونباس از مرز با روسیه قطع شود، دونتسک، لوگانسک و سایر شهرها احاطه و محاصره شوند و سپس با زندانی کردن و کشتن هزاران مدافع دونباس و حامیان آن‌ها یک «پاکسازی امنیتی» گسترده انجام شود.

این طرح با همکاری ناتو تدوین شد. قرار بود این تهاجم در اوایل ماه مارس آغاز شود. اقدام روسیه بر کی‌یف و ناتو پیش‌دستی زد و روسیه را قادر کرد تا ابتکار عمل استراتژیک را در دست بگیرد و به طور مؤثر جان هزاران نفر را در این دو جمهوری نجات دهد.

ویژگی اقدامات جنگی

۱. هدف ارتش روسیه اشغال سرزمین یا تصرف منابع اقتصادی و طبیعی نیست. این یک جنگ سیاسی است. اوکراین تحت رژیم نئونازی مورد حمایت آمریکا در حال تبدیل شدن به پایگاه ناتو برای حمله به روسیه بود. برای ما تضمین امنیت کشورمان یک امر الزامی است. هدف اصلی این عملیات نظامی، وادار کردن رهبری اوکراین برای ورود به مذاکرات در مورد غیرنظامی‌سازی، نازی‌زدایی و وضعیت بی‌طرف اوکراین است.

۲. هدف دوم، حفاظت از شهروندان مناطق تاریخی لوگانسک و دونتسک روسیه است که از زندگی تحت رژیم نئونازی که در نتیجه‌ی کودتای دولتی در فوریه‌ی ۲۰۱۴ به قدرت رسید، امتناع کرده‌اند. این اساساً یک جنگ داخلی بین دو بخش از همان خلق است.

۳. کسی نمی‌داند که بیشتر نبردها توسط ارتش روسیه انجام نمی‌شود، بلکه توسط نیروهای جمهوری‌های مردمی شرق اوکراین (جمهوری‌های خلق دونتسک و لوگانسک) در دست انجام است. شهروندان دونباس ارتش خود را در سال

^{۴۰} <https://cprf.ru/2022/03/russias-military-operation-in-ukraine-what-is-it-all-about/>

۲۰۱۴ ایجاد کردند. آن‌ها برای استقلال «مادام میهن کوچک»^{۴۱} خود می‌جنگند که شهروندان آن توسط نئونازی‌های اوکراین غربی در خطر محروم شدن از حق صحبت به زبان روسی خود قرار داشتند. هسته‌ی اصلی نیروهای مسلح جمهوری‌های خلق دونتسک و لوگانسک، کارگران معادن دونباس - یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان زغال سنگ آنتراسیت^{۴۲} در جهان هستند.

۴. در واقع ارتش روسیه تنها در بخش‌های شرقی و جنوبی اوکراین که عمدتاً روسی‌زبان هستند، در حال انجام عملیات نظامی است. این‌ها مناطق روسیه هستند که در سال ۱۹۱۸ پس از انقلاب بلشویکی به منظور تقویت پایگاه صنعتی اوکراین در قلمرو اوکراین قرار داده شدند. آن‌ها هرگز از لحاظ تاریخی بخشی از اوکراین نبودند. عملیات ارتش روسیه در این مناطق روسی‌زبان است و نه در مرکز و غرب اوکراین که از نظر قومی متفاوت است.

۵. ارتش روسیه به عنوان بخشی از «غیرنظامی‌کردن» اوکراین، به طور مداوم زیرساخت‌های نظامی آن را تخریب می‌کند. برای جلوگیری از ارسال تسلیحات ناتو، حملاتی به فرودگاه‌ها و باندهای فرود، به سیستم‌های پدافند هوایی، ایستگاه‌های رادار، انبارهای سلاح، مهمات و سوخت انجام شد. اما نابودکردن نیروهای ارتش اوکراین مطلقاً هدف نیست. با توجه به قدرت آتش بسیار زیاد ارتش روسیه، از بین بردن تمام نقاط قوت نیروهای اوکراینی به همراه مدافعان آن‌ها کار آسانی است، اما به دلیل خویشتناوندی ژنتیکی مردمان ما، هرگز این هدف تعیین نشده بود. ما مردمانی برادر هستیم. برادران ممکن است دعوا کنند و حتی بجنگند. این در طی تاریخ ما بیش از یک بار اتفاق افتاده است. اما تلاش برای نابودی یکدیگر برای ما غیر قابل قبول است.

۶. وضعیت ارتش اوکراین: این اشتباه است که ادعا کنیم اوکراین ضعیف و بی‌دفاع است. در زمان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، تمرکز نیروهای شوروی در خاک اوکراین، نیرومندترین نیروی نظامی در اروپا بود. در سال ۱۹۹۱ ارتش شوروی به دو ارتش روسیه و اوکراین تقسیم شد. اوکراین مقادیر عظیمی از تجهیزات نظامی شامل هزاران تانک، هواپیما، قطعات توپخانه و انبارهای مهمات عظیم را در اختیار گرفت. اگرچه بخش بزرگی از این تسلیحات در خارج از کشور به مناطق درگیری فروخته شد، اما اوکراین نیازی به تدارک تسلیحات ندارد. تا فوریه‌ی سال ۲۰۲۲ ارتش اوکراین پس از اسپانیا، آلمان، ایتالیا، بریتانیا، کبیر و فرانسه، ششمین ارتش قوی اروپا محسوب می‌شد. نیروهای زمینی اوکراین عملاً از نظر قدرت با روسیه برابری می‌کند.

پس از کودتای دولتی فوریه‌ی سال ۲۰۱۴، مقامات جدید طرفدار نازی، حتی با وجود نابسامانی اقتصادی، پول را برای تقویت ارتش خود اختصاص دادند. هدف، حفاظت از اوکراین در برابر تهاجم خارجی نبود، بلکه آماده‌شدن برای بازپس‌گیری کنترل بر جمهوری‌های خلق لوگانسک و دونتسک با ابزار نظامی بود. توانمندترین نیروهای رزمی که توسط مربیان ناتو آموزش دیده بودند - بیش از ۱۲۰،۰۰۰ سرباز منظم ارتش و گردان‌های نازی - آماده‌ی حمله به دونباس بودند.

کی‌یف در تدارک تهاجم، به صورت فعال از سوی ایالات متحده‌ی آمریکا و سایر کشورهای ناتو مورد حمایت قرار گرفت. صدها میلیون دلار برای خرید تسلیحات دریافت کرد، مربیان برای آموزش ارتش آن آمدند و پرسنل نظامی اوکراینی در مدارس نظامی غرب تحصیل کردند. هدف غرب، صرفاً حمایت از کی‌یف در تلاش برای سرکوب دونباس نبود. هدف اصلی، تبدیل اوکراین به سکوی پرشی برای حمله‌ی ناتو به روسیه و تبدیل ارتش اوکراین به نیرویی بود که این حمله را رهبری کند. نظامیان آمریکایی مستقیماً در خصوصت‌ها در اوکراین شرکت دارند. در ۱۷ مارس نیروهای جمهوری خلق دونتسک که یک پست ارتش اوکراین را در دونباس تصرف کردند، اجساد و اسناد سه افسر ارتش ایالات متحده را کشف کردند.

۷- نگرانی ویژه، این واقعیت است که رهبری اوکراین عملاً خود را متعهد به دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی کرده است. با کمک ایالات متحده، ۳۰ آزمایشگاه بیولوژیکی ایجاد شده در خاک اوکراین در حال انجام تحقیقات در مورد بیماری‌های کشنده و

^{۴۱} "small motherland"

^{۴۲} anthracite

روش‌های انتشار آن‌ها هستند. کی‌یف درباره‌ی ایجاد سلاح هسته‌ای بر اساس نیروگاه‌های هسته‌ای اوکراین و پتانسیل علمی و فنی آن صحبت کرده است. همه‌ی این‌ها، تهدیدی نه‌تنها برای روسیه، بلکه برای کل جهان است.

۸- تاکتیک‌های مختلف: ارتش روسیه در ورود به شهرها تمام تلاش خود را می‌کند تا از تلفات غیرنظامیان جلوگیری کند و زیرساخت‌های غیرنظامی را در امان بگذارد. آمریکایی‌ها در رویکردی بسیار متفاوت، قیام فلوجه‌ی عراق را در عرض چند روز با از بین بردن شهر سرکوب کردند. پنجاه هزار نفر جان باختند. چنین چیزی برای ارتش روسیه غیرقابل تصور است.

ارتش اوکراین و گردان‌های نازی تاکتیک‌های متفاوتی دارند. بیشتر سربازان آن‌ها از غرب اوکراین می‌آیند و ساکنان روسی‌زبان بخش شرقی این کشور را به عنوان اوکراینی‌های درجه‌ی دو تحقیر می‌کنند. بر این اساس، آن‌ها کشتن غیرنظامیان و تخریب زیرساخت‌های مدنی در شرق اوکراین را جرم نمی‌دانند. آن‌ها نیروهای خود را نه در یک میدان باز بلکه در مناطق مسکونی شهرها مستقر می‌کنند. آن‌ها در بلوک‌های مسکونی، مدارس و بیمارستان‌ها مواضع تیراندازی می‌گیرند و این بازی کثیف برخی از فرماندهان میدانی دیوانه نیست. این یک روش تاکتیکی است که در دستورالعمل‌های رسمی فرموله شده است. این امر به طور روزانه در شهرهایی که ارتش اوکراین و گردان‌های نازی مدعی دفاع از آن‌ها هستند، اتفاق می‌افتد. آن‌ها مشتاقانه از «سپر انسانی» هم‌وطنان خود برای محافظت از خود استفاده می‌کنند. این یک تاکتیک نازی است.

همه‌ی این‌ها به این منظور انجام می‌شود که ارتش روسیه از حمله به اهداف نظامی واقع در بلوک‌های مسکونی خودداری کند یا روسیه را به جنایات جنگی متهم کنند. گردان‌های نازی هنگام عقب‌نشینی از تاکتیک‌های «زمین سوخته» استفاده می‌کنند: آن‌ها زیرساخت‌های غیرنظامی را تخریب می‌کنند و مهم‌تر از همه، پل‌ها را منفجر می‌کنند. نازی‌ها اغلب اقدام‌های تحریک‌آمیز وحشتناکی انجام می‌دهند و منازل مسکونی را منفجر می‌کنند تا ارتش روسیه را متهم کنند.

۹. رسانه‌ها و سیاستمداران غربی مقاومت سرسختانه‌ی ارتش اوکراین را می‌ستایند. اما آن‌ها یک نکته‌ی دقیق و مهم را حذف می‌کنند. بخش بزرگی از ارتش اوکراین را چهل گردان نئونازی تشکیل می‌دهند که به وحشی‌گری بدنام هستند. لشکرهای اس اس سخت‌ترین جنگجویان ارتش آلمان در طول جنگ ۱۹۴۵-۱۹۴۱ بودند. گردان‌های نازی در اوکراین امروز همان واحدهای اس اس هستند. آن‌ها آموزش داده‌شده و با انگیزه هستند و هشت سال کامل برای جنگ علیه دونباس و علیه روسیه آماده شده‌اند و با روح نفرت نسبت به همه چیز روسی آموزش می‌بینند.

۱۰. جهان نمی‌تواند باور کند که فاشیسم دوباره در قلب اروپا رشد کرده است. با این حال، شایان ذکر است که آلمانی‌های محترمی که تعدادی از بزرگترین شاعران، فیلسوفان و موسیقی‌دانان جهان را در طول هشت سال بین سال‌های ۱۹۳۳ و ۱۹۴۱ به دنیا ارائه کرده بودند، تبدیل به ملتی شدند که ده‌ها میلیون نفر از روس‌ها، اوکراینی‌ها، بلاروس‌ها و یهودیان را در اتاق‌های گاز منهدم کردند، زنده زنده سوزاندند، به دار آویختند و تیرباران کردند. همین امر در اوکراین، که تبلیغات نئونازی از سال ۲۰۱۴ به مدت ۸ سال به مردم تلقین می‌کند، در دست انجام است.

اتفاقاً، آن‌هایی که چون لهستان و کشورهای بالتیک امروز با صدای بلند در مورد رنج مردم اوکراین فریاد می‌زنند، سنگین‌ترین مسئولیت این هولوکاست را برعهده داشتند. نه تنها آلمانی‌ها، بلکه تا حد زیادی لهستانی‌ها، لیتوانیایی‌ها، لتونیایی‌ها و استونیایی‌ها همسایگان یهودی خود را نابود می‌کردند.

پس از جنگ جهانی دوم، کشورهایی که در کنار هیتلر جنگیده بودند، سیاست نازی‌زدایی را درپیش گرفتند. تصمیمات دادگاه نورنبرگ که فاشیسم و رهبران آن را محکوم کرد و تجربه همکاری جامعه‌ی بین‌المللی در نبرد با آن شرارت تا به امروز مربوط باقی مانده است.



نازیسم – بیماری مهلک اوکراین^{۴۳}

ویاچسلاو تتکین، (دکتری تاریخ)

عضو هیأت رئیسه‌ی حزب کمونیست فدراسیون روسیه

روزنامه‌ی «روسیه‌ی شوروی»، ۲۶ مارس ۲۰۲۲

برگردان: مسعود امیدی

با ادامه‌ی عملیات نظامی در اوکراین، امروز به‌طور فزاینده‌ای آشکار می‌شود که اساس ایدئولوژیک دولت کنونی اوکراین، ناسیونالیسم افراطی یا بهتر است بگوییم که نئونازیسم آشکار است. این تداوم جنبش طرفدار باندرای فاشیست است که در طول تهاجم آلمان هیتلری به اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۴۴، طرف آلمان را گرفت. پس از شکست جنبش باندرا در سال ۱۹۵۳، نازیسم از بین رفت. با این حال، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال اوکراین، نئونازیسم باندرا دوباره سر خود را بلند برد.

نازی کردن خزنده‌ی اوکراین با کمک فراوان ایالات متحده‌ی آمریکا صورت گرفت که پس از سال ۱۹۹۱ به شدت عناصر ملی‌گرای افراطی را در غرب اوکراین تقویت کرد. تعجب‌آور نیست که باندهای نئونازی‌ها که به‌خوبی سازمان‌دهی شده بودند و از نظر ایدئولوژیک و فیزیکی به‌خوبی آموزش دیده بودند، در فوریه‌ی سال ۲۰۱۴ دست به کودتای دولتی زدند. پس از کودتا، خانم ویکتوریا نولند^{۴۴}، معاون فعلی وزیر امور خارجه‌ی آمریکا، اعتراف کرد که آمریکا ۵ میلیارد دلار برای تدارک کودتا هزینه کرده بود.

از آن زمان تا کنون، نفوذ نئونازی‌ها بر زندگی سیاسی اوکراین به‌طور پیوسته در حال افزایش بوده است. حتی کنگره‌ی آمریکا نیز به این موضوع توجه کرد. در ۲۴ نوامبر سال ۲۰۱۹، چهل عضو کنگره‌ی آمریکا نامه‌ای را امضا و به وزارت امور خارجه‌ی ایالات متحده ارسال کردند و خواستار آن شدند که هنگ آژوف، که بخشی از گارد ملی اوکراین است، به عنوان یک سازمان تروریستی اعلام شود. پیش از این، در سال ۲۰۱۵ و بار دیگر در سال ۲۰۱۸، کنگره‌ی آمریکا رسماً وزارت دفاع آمریکا را از هرگونه کمکی به هنگ آژوف به دلیل سرشت نازی آن منع کرده بود.

علاوه بر این، این نامه با استناد به داده‌های FBI به این نکته اشاره می‌کند که هنگ آژوف و اوکراین به طور کلی به مرکز جنبش جهانی نئونازی تبدیل شده‌اند. میدان‌های آموزشی آژوف به نئونازی‌ها از سراسر جهان این امکان را داد تا برای تبدیل شدن به هسته‌های واحدهای نئونازی در کشورهای خود، استفاده از جنگ‌افزارهای متنوعی را در آنجا تمرین کنند.

خصوصت‌ها در اوکراین شواهد بیشتری و بیشتری به دست داده است از اینکه پایگاه رژیم کنونی، نئونازی‌ها هستند. بنابراین، از آنجا که گروه حاکم کی‌یف و اربابان آمریکایی آن کاملاً از قابلیت اطمینان نیروهای مسلح اوکراین مطمئن نبودند، اقدامات

^{۴۳} <https://cprf.ru/2022/03/nazism-ukraines-deadly-disease/>

^{۴۴} Victoria Nuland

احتیاطی را برای تعبیه‌ی واحدها و «کمیسرهای» گردان‌های نازی در ارتش اوکراین انجام دادند. این هدف تقریباً پنهان هم نمی‌شد: اگر نیروهای اوکراینی سعی در عقب‌نشینی یا تسلیم شدن سربازان می‌کردند، باید تیرباران می‌شدند. چنین حوادثی قبلاً ثبت شده است. به عبارت دیگر، گردان‌های نازی به‌عنوان «جوخه‌های بازدارنده» عمل می‌کنند و نیروهای اوکراینی را برای مقاومت (در برابر نازیست‌ها) به وحشت می‌اندازند. دقیقاً همان‌طور که از نیروهای اس‌اس در آلمان نازی برای کنترل واحدهای ورماخت (ارتش) استفاده می‌کردند.

هنگامی که خصومت‌ها آغاز شد، رئیس‌جمهور زلنسکی، افراط‌گرایان نازی را که در حال گذراندن احکام زندان برای جنایات جدی، از جمله قتل و سرقت بودند، آزاد کرد تا بتوانند اسلحه به دست بگیرند و به گردان‌های نازی بپیوندند. آدم‌ربایی، شکنجه، تحقیر و قتل مخالفان سیاسی رژیم کنونی به یک امر روزمره تبدیل شد.

پس از آزادسازی فرودگاه ماریوپول، اتاق‌های شکنجه در محلی که هنگ آزوف در آن مستقر بود، پیدا شد. با بدبینی حداکثری (نسبت به قربانیان)، از مرکز شکنجه به عنوان «کتابخانه» و از قربانیان شکنجه به عنوان «کتاب» یاد می‌شد. اکنون بازرسان جمهوری خلق دونتسک تعداد قربانیان ترور و شرایط آدم‌ربایی، شکنجه و قتل افراد توسط اعضای هنگ نازی آزوف را تصدیق می‌کنند. مارجوری تیلور گرین^{۴۵}، نماینده‌ی آمریکا از جورجیا اخیراً اعلام کرده است که آمریکا نباید میلیاردها دلار از پول مالیات دهندگان آمریکایی را جهت تهیه‌ی سلاح‌های مرگبار برای گروه‌های احتمالاً (از نظر ایشان) نازی که مردم بی‌گناه، به‌ویژه زنان و کودکان را شکنجه می‌کنند، صرف کند.

این جنایات فقط یک مورد و برای یک بار نیست، بلکه نتیجه‌ی تبلیغات پیچیده‌ی نئونازی است. جهان از اظهارات علنی یک پز شک‌باندرا که به کانال تلویزیونی اوکراین ۲۴ گفت که او به زیردستانش دستور داده تا سربازان اسیر روسی را اخته کنند، شوکه شد.

استفاده از غیرنظامیان به عنوان سپر انسانی روز به روز در حال گسترش است. پس از شروع عملیات نظامی روسیه، یگان‌های ارتش اوکراین و گردان‌های نازی از مواضع دفاعی خود که هشت سال تمام مستحکم کرده بودند، عقب‌نشینی کردند. در عوض، آن‌ها مواضع تیراندازی خود را در محله‌های مسکونی در شهرها و روستاها مستقر کرده‌اند. دستورالعمل‌های ارتش اوکراین آموزش می‌دهند که اسلحه‌ها و خمپاره‌ها در طبقات همکف، غیرنظامیان در طبقات دوم و سوم و تک تیراندازها و مسلسل‌ها باید در طبقات چهارم تا پنجم و بالاتر قرار گیرند. این به معنای مصادره و حصر شهروندان به عنوان گروگان است، یعنی کاری که حتی نازی‌های آلمان در طول جنگ ۱۹۴۵-۱۹۴۱ انجام ندادند.

هم زمان، رئیس‌جمهور زلنسکی همه‌ی احزاب مخالف میانه رو را ممنوع کرد. این‌ها شامل اپوزیسیون پلتفرم برای زندگی^{۴۶}، حزب نشی^{۴۷}، جبهه‌ی اپوزیسیون^{۴۸}، حزب شریعه^{۴۹} و جبهه‌ی ولادیمیر سالدو^{۵۰} است. با این حال، هدف اصلی نازی‌ها همیشه احزاب چپ هستند که همواره سرسخت‌ترین مخالفان نازیسم هستند. اخیراً رئیس‌جمهور زلنسکی در اوکراین، اپوزیسیون چپ^{۵۱}،

^{۴۵} Marjorie Taylor Greene

^{۴۶} Platform for Life

^{۴۷} Nashi Party

^{۴۸} Opposition Bloc

^{۴۹} Sharia Party

^{۵۰} Vladimir Saldo Bloc

^{۵۱} Left Opposition

اتحادیه‌ی نیروهای چپ^{۵۲}، حزب سوسیالیست مترقی اوکراین^{۵۳}، حزب سوسیالیست اوکراین^{۵۴} و سوسیالیست‌ها^{۵۵} را ممنوع کرد. حزب کمونیست اوکراین در سال ۲۰۱۵ ممنوع شد و از آن زمان تا کنون زیرزمینی بوده است.

همه‌ی این‌ها نشان می‌دهند که ائتلاف اوکراین عملاً تحت کنترل نئونازی‌های مورد حمایت ایالات متحده است. یکی از ابزارهای اصلی شستشوی مغزی ایدئولوژیک جمعیت، رو سوفوبیای هار است که به‌ویژه در سال‌های اخیر تهاجمی شده است. ما به یاد داریم که در فاصله‌ی هشت سال بین روی کار آمدن هیتلر در سال ۱۹۳۳ و آغاز تجاوزات او به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در سال ۱۹۴۱، نازی‌ها توانستند ذهنیت جامعه‌ی آلمان را چنان تغییر دهند که کشور فیل‌سوفان، شاعران و موسیقی‌دانان بزرگ را به کشوری تبدیل کنند که ده‌ها میلیون نفر را در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و کشورهای اروپایی اشغال شده نابود کرد.

تقریباً همین اتفاق در اوکراین در همین بازه‌ی زمانی در حال وقوع است. در حالی که برخی تمایل داشتند اشارات به اینکه نازیسم در اوکراین در حال احیاست، را کنار بگذارند، پس از اینکه کل شهرها و صدها هزار نفر به «سپر انسانی» تبدیل شدند، می‌توانیم با اطمینان و تأسف فراوان بگوییم که اپیدمی نازیسم در اعماق ارگانیزم جامعه‌ی اوکراین رخنه کرده است.

^{۵۲} Union of Left Forces

^{۵۳} the Progressive-Socialist Party of Ukraine

^{۵۴} the Socialist Party of Ukraine

^{۵۵} Socialists

مردم به طور کلی نیاز به عملیاتی با هدف محافظت از مردمان روس در دونباس را درک کردند. علاوه بر این، دونباس از نظر تاریخی هرگز بخشی از اوکراین نبوده است. این سرزمین‌ها به صورت خالص دارای سکنه‌ی روس هستند که در سال ۱۹۲۲ به جمهوری سوسیالیستی شوروی اوکراین ادغام شدند تا پتانسیل صنعتی آن تقویت شود. اکنون، در واقع، ما در باره‌ی بازگرداندن سرزمین‌هایی به روسیه صحبت می‌کنیم که اوکراین آن‌ها را در شرایط تاریخی کاملاً متفاوتی دریافت کرده بود. بنابراین به سختی می‌توان انتظار داشت که نارضایتی طبیعی مردم با کاهش سطح زندگی، آن‌ها را به خیابان‌ها بکشاند.

امیدهای غرب به اینکه تحریم‌ها علیه الیگارش‌ها، آن‌ها را تشویق به آغاز مبارزه علیه پوتین کند، نیز توهمی بیش نیست. الیگارش‌ها دیگر نقشی برجسته در زندگی سیاسی روسیه ندارند. بیشتر آن‌ها مدت‌ها پیش کشور را ترک کرده‌اند و در حال انجام بیشترین تلاش خود برای ادغام در جامعه‌ی غرب هستند. روسیه برای آن‌ها فقط منبعی برای سودهای فوق‌العاده است. خود الیگارش‌ها در جامعه‌ی روسیه به‌عنوان دزدانی که پس از سال ۱۹۹۱ اموال عمومی را تصرف کردند، عموماً مورد بی‌مهری هستند. بنابراین، آن‌ها قادر به شکل‌دادن و رهبری هیچ‌گونه جنبش اعتراضی نخواهند بود.

رهبران افکار عمومی از جمله شخصیت‌های فرهنگی دچار انشعاب شده‌اند. ستارگان طرفدار غرب در قالب تجارت به خارج از کشور رفته‌اند، جایی که مدت‌هاست از ویلاهای لوکس برخوردارند. بخش میهن‌پرست روشنفکران هم از اقدامات روسیه در اوکراین حمایت می‌کنند. بنابراین، در حال حاضر هیچ پتانسیلی در جامعه برای توسعه‌ی جنبش اعتراضی که سازمان‌دهندگان تحریم در صدد برانگیختن آن هستند، وجود ندارد.

آیا خود پوتین تحت فشار غرب امتیازاتی خواهد داد؟ نه، او چنین نخواهد کرد! روسیه تجربه‌ی بسیار غم‌انگیزی از امتیاز دادن دارد. در چچن در سال‌های ۱۹۹۹-۱۹۹۳، در گرجستان در سال ۲۰۰۸، در سوریه در سال‌های ۲۰۱۸-۲۰۱۴، به محض شروع عملیات نظامی موفق روسیه، غرب ظاهراً برای جلوگیری از خونریزی و نشست‌ن بر سر میز مذاکره، بلافاصله خواستار آتش‌بس شد. اما ما هر بار فریب خوردیم: مذاکرات به نتیجه‌ای نرسید و مخالفان ارتش روسیه کاملاً از مهلت برای بازیابی قدرت و ادامه‌ی جنگ استفاده کردند. پوتین بارها با خیانت شرکای غربی داغ شده است که در او بی‌اعتمادی شدیدی نسبت به انگیزه‌های «صلح دو ستانه‌ی» غرب ایجاد کرده است. او مصمم است این بار کار را تمام کند. علاوه بر این، خواسته‌های طرف روسی از کی‌یف و حامیان غربی آن‌ها بسیار متعادل است: تضمین بی‌طرفی اوکراین و استقلال دونباس.

در ضمن، من متقاعد شده‌ام که با وجود مشکلات بسیار جدی، تحریم‌ها تأثیر بسیار مثبتی برای روسیه خواهد داشت. من از سال ۲۰۱۴، زمانی که پس از بازگشت کریمه به روسیه برای اولین بار این تحریم‌ها باب شدند، همیشه بر این باور تأکید کرده‌ام. واقعیت این است که پس از سال ۱۹۹۱ که نیروهای غرب‌گرا در کشور ما قدرت را به دست گرفتند، کشورمان را به مستعمره‌ی مواد خام غرب تبدیل کردند. این تصور به ما تحمیل شد که استخراج و فروش نفت و گاز برای روسیه کافی است و می‌توان هر چیز دیگری را در خارج از کشور خرید. در همان زمان، غرب به صورتی سطحی تظاهر به بیشترین دوستی با روسیه کرد. از آنجا که غرب بارها تلاش کرده تا روسیه را در یک رویارویی مستقیم شکست دهد و همیشه شکست خورده است، تصمیم گرفته شد که آن را در یک درآغوش گرفتن «دو ستانه» خفه کنند. من آن را عملیات آناکوندا^{۵۷} می‌نامم. تحت این تصور مهلک^{۵۸}، صنعت تولید قدرتمند روسیه به صورت کامل نابود شد.

^{۵۷} Operation Anaconda

عملیات آناکوندا یک عملیات نظامی بود که در اوایل مارس ۲۰۰۲ به عنوان بخشی از جنگ در افغانستان انجام شد. افسران شبه نظامی سیا با همکاری متحدان خود تلاش کردند تا نیروهای القاعده و طالبان را نابود کنند. این عملیات در دره شاهی کوت و کوه‌های آرما در جنوب شرقی زورمت انجام شد. این عملیات اولین نبرد در مقیاسی بزرگ در جنگ پس از سال ۲۰۰۱ در افغانستان و پس از نبرد تورابورا در دسامبر سال ۲۰۰۱ بود. این اولین عملیات در صحنه‌ی افغانستان بود که تعداد زیادی از نیروهای آمریکایی به صورت مستقیم در فعالیت‌های جنگی شرکت می‌کردند. (م-نقل از ویکی‌پدیا)

^{۵۸} این ایده‌ی مهلک تحت عنوان «مزیت نسبی» در اندیشه‌ی اقتصادی نئولیبرالیسم، به کشورهای هدف توسعه‌ی استعماری توصیه می‌کند که شما بر آنچه که در اقتصادتان دارای مزیت است، تمرکز کنید و در این صورت می‌توانید با مزیت رقابتی‌ای که در آن دارید، به درآمدهای بسیار خوب دست یابید

اعمال تحریم‌ها به این معناست که روسیه باید برای استقلال اقتصادی بجنگد. و این برای ما چیز جدیدی نیست. از انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷، روسیه‌ی شوروی ابتدا کاملاً منزوی بود و سپس به صورت دائم تحت تحریم‌های مختلف قرار گرفت. اما، با وجود این، در اواسط دهه‌ی ۱۹۸۰، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به دومین اقتصاد در جهان تبدیل شد. اتحاد جماهیر شوروی به صورت کامل قادر به تولید همه چیز بود: از دفترچه‌های یادداشت مدرسه گرفته تا سفینه‌های فضایی و زیردریایی‌های غول‌پیکر موشکی هسته‌ای.

سپس کودتای ۱۹۹۱ و تغییر مدل توسعه بود که در واقع مدلی از انحطاط کامل از کار درآمد. اکنون پرواز در روسیه که تا همین اواخر یک قدرت هوایی بزرگ بود که سالانه حدود هزار هواپیما و هلیکوپتر می‌ساخت، منحصراً با بوئینگ و ایرباس انجام می‌شود. اما اینک که غرب با کنار گذاشتن خفه‌سازی «دوستانه‌ی» روسیه، دوباره تلاش می‌کند که آن را به انزوا بکشاند، یک نیاز تاریخی به تغییر مدل توسعه مطرح است. این بار در جهت مخالف: از انحطاط به سوی توسعه. این روند پیش از این آغاز شده است. علاوه بر این، خود دولت که تا همین اواخر قاطعانه از مفهوم «نفت بفروش - رایانه بخر» پیروی می‌کرد، اکنون به شدت درگیر کاهش وابستگی اقتصادی به غرب است.

ما برای موفقیت در این کار همه چیز داریم: پتانسیل عظیم فکری و صنعتی که تا حدی از دوران شوروی حفظ شده است و منابع طبیعی فوق‌العاده. اکنون در شرایط تحریم، مقامات روسیه در واقع راهی جز احیای علم و فناوری خودمان ندارند.

روند احیای استقلال اقتصادی سریع نیست. لیکن غرب بر دشمنی خود پافشاری خواهد کرد و این امر، روند بازگرداندن خودکفایی اقتصاد روسیه را غیرقابل برگشت خواهد کرد. تصمیمات قبلاً گرفته شده است، به عنوان مثال، در مورد از سرگیری تولید انبوه هواپیماهای Tu-214 و Il-96، که به هیچ وجه کمتر از بوئینگ ۷۳۷ و ایرباس A-320 نیستند. غرب تحریم‌هایی را در زمینه‌ی هواپیمایی اعمال کرده است که پاسخ به آن را با احیای صنعت هوانوردی روسیه و یک رقیب بالقوه قدرتمند در بازار هوانوردی غیرنظامی دریافت خواهد کرد. بنابراین در روسیه در پس‌زمینه‌ی تحریم‌ها، تغییرات تکتونیک^{۵۹} (ساختاری) در اقتصاد آغاز می‌شود. هنوز برای پیش‌بینی نتیجه‌ی نهایی آن‌ها زود است. اما هیچ بازگشتی به مدل نیمه‌استعماری که روسیه در ۳۰ سال گذشته با آن زیسته است، رخ نخواهد داد.

در عین حال، باید درک کرد که تحریم‌ها یک شمشیر دو دم هستند. روابط تجاری و اقتصادی با روسیه سود هنگفتی را برای کشورهای غربی داشت. پس از سال ۱۹۹۱ فرار سرمایه از روسیه بالغ بر یک تریلیون دلار بود. به زبان ساده، روسیه، هدف یک سرقت عظیم از سوی غرب قرار گرفت. اینک این وضعیت غیرطبیعی رو به پایان است. بر اساس داده‌های اولیه، شرکت‌های غربی از تحریم‌ها بالغ بر ۲۵۰ میلیارد دلار زیان خواهند دید. کشورهای غربی دارایی‌های بانک مرکزی روسیه به مبلغ ۳۰۰ میلیارد دلار را مسدود کرده‌اند. پاسخ روسیه به شرکای خارجی، تعلیق پرداخت‌ها به همان مبلغ است.

و سایر نیازمندی‌های خود را از بازار تجارت آزاد و رقابتی جهانی به قیمت بسیار مناسب و ارزان خریداری کنید. و درست نیست اگر بخواهید بر روی تولید محصولاتی سرمایه‌گذاری کنید که در آن نسبت به سایر کشورها (کشورهای امپریالیستی و وابستگان آن‌ها) به ویژه از منظر فناوری مزیت ندارید. این اشتباه مهلکی است که با هدف خودکفایی و ... منابع تان را در این زمینه‌ها سرمایه‌گذاری کنید. چرا که به هیچ وجه قادر به رقابت با محصولات با فناوری بالا و ارزان کشورهای امپریالیستی و زنجیره‌ی جهانی وابستگان آن‌ها در تقسیم کار بین‌المللی نخواهید بود. دهه‌هاست که این ایده از سوی به اصطلاح کارشناسان اقتصادی و نظریه‌پردازان مدافع نئولیبرالیسم در ایران نیز در سطحی بسیار وسیع از نهادهای آکادمیک گرفته تا نهادهای قانون‌گذاری، برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری، تصمیم‌گیری و اجرایی ترویج شده است. این ایده‌پردازی از آنجا که به امپریالیسم و اهداف غارتگرانه‌ی آن باور ندارد، تمایلی به دیدن اقدامات و برنامه‌های مخرب امپریالیستی چون تحریم‌ها که با آن گلولی اقتصادهای ملی فشرده می‌شود و ماهیت ادعای تجارت آزاد رقابتی و اینگونه لفاظی‌های پوچ و دروغین را افشا می‌کند، ندارند. (م)

^{۵۹} tectonic

روسیه بازار بزرگی برای کالاهای غربی است. گردش مالی ما با اتحادیه‌ی اروپا بالغ بر ۲۵۰ میلیارد و با ایالات متحده ۲۳ میلیارد دلار در سال است. غرب با اعمال تحریم‌ها این بازار را از دست می‌دهد. بنابراین، شرکت‌های غربی که در برابر فشارهای سیاسی تسلیم شده و خروج شان از روسیه را اعلام کردند، به دنبال راه‌های مختلفی برای ماندن یا بازگشت سریع هستند.

اروپا و ایالات متحده به شدت به منابع انرژی روسیه وابسته هستند. حتی تهدید به کاهش این عرضه، بلافاصله منجر به افزایش قیمت جهانی نفت به ۱۲۰ دلار در هر بشکه و افزایش قیمت گاز به ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ دلار در هر هزار متر مکعب شد. وابستگی تعدادی از کشورهای اتحادیه‌ی اروپا به گاز روسیه، از ۵۰ تا ۸۵ درصد است. تأسیسات ذخیره‌ی گاز اروپا تقریباً خالی است. بیش از ۴۰ درصد از شرکت‌های تولید کودهای نیتروژن خوابیده‌اند. تظاهرات باربری‌ها در اروپا به شدت در حال افزایش است که از افزایش شدید قیمت بنزین و سوخت دیزل (گازوئیل) رنج می‌برند.

تنها ذی‌نفع درگیری در اوکراین، ایالات متحده یا بهتر است بگوییم مجتمع‌های مالی - سفته‌بازی و نظامی - صنعتی و همچنین شرکت‌های تولیدکننده‌ی گاز شیل (shale) هستند. به هر حال، خانواده‌ی رئیس‌جمهور بایدن علاقه‌ی شخصی به ذخایر این گاز در اوکراین شرقی دارند. با این وجود، همه‌ی آمریکا خوشحال نیست. در ایالات متحده که نفت تولید و صادر می‌کند، افزایش قیمت بنزین رکوردهای تاریخی را شکست. ایالات متحده نفت‌های سبکی دارد که وقتی تصفیه می‌شود، بنزین زیادی تولید می‌کند، اما سوخت دیزل (گازوئیل) اندکی از نفت سنگین به دست می‌آید. و بزرگترین تولیدکنندگان آن، ایران، ونزوئلا و ... روسیه هستند. بنابراین، آمریکا با تبوتاب تلاش می‌کند تا روابط خود را با بدترین دشمنان خود - تهران و کاراکاس - ترمیم کند.

روسیه و اوکراین بزرگ‌ترین تولیدکنندگان گندم در جهان هستند. در شرایط جنگ، برداشت غلات امسال ممکن است به طور قابل‌توجهی کمتر از حد معمول شده و از این رو باعث افزایش اجتناب‌ناپذیر قیمت مواد غذایی در جهان شود. و این، همراه با افزایش قیمت انرژی، به این معنی است که تقریباً کل جهان قربانی سیاست آمریکا می‌شود.

غرب با اعمال تحریم‌ها علیه روسیه نمی‌تواند به اهداف سیاسی خود دست یابد. اما بی‌ثباتی اقتصاد اروپا و در واقع اقتصاد جهانی، یک سناریوی بسیار واقعی است. و یکی از پیامدهای این تحریم‌ها ممکن است از بین رفتن انحصار دلار و همچنین هژمونی آمریکا در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و فناوری باشد. تلاش برای تحریم روسیه می‌تواند این روند را به صورت چشمگیری سرعت بخشد. رئیس‌جمهور پوتین تصمیم گرفته است که گاز را فقط به روبل بفروشد. این قوی‌ترین ضربه به دلار است. آن‌ها که باد می‌کارند، طوفان درو خواهند کرد!

چگونه ایالات متحده، اوکراین را به زور وارد جنگ کرد؟^{۶۰}

اول آوریل ۲۰۲۲

ویاچسلاو تتکین، دکترای علوم در تاریخ

برگردان: مسعود امیدی

عملیات ارتش روسیه در اوکراین از شرایط مهمی که منجر به ظهور تحولات کنونی شد، پرده برداشت. اکنون مشخص شده است که اوکراین از مدت‌ها پیش آماده جنگ بوده است. به عبارت دقیق‌تر، مدت زیادی بود که اوکراین را برای جنگ آماده کرده بودند. به علاوه، بر مبنای شباهت وقایع رخ داده در زمانی دیگر و در نقطه ای دیگر از جهان، می‌توان از الگوی استاندارد سخن گفت که آمریکا برای دستیابی به اهداف ژئوپالیسیک خود استفاده می‌کند.

اقدامات روسیه در اوکراین، برای بسیاری غیرمنتظره به نظر می‌رسد. با این حال، روسیه به صورتی هدفمند در این وضعیت قرار گرفت. همه چیز با کودتای اوکراین در فوریه سال ۲۰۱۴ آغاز شد، زمانی که نیروهای شدیداً ضد روسی با حمایت ایالات متحده و نئونازی‌های محلی در کی‌یف به قدرت رسیدند.

نتیجه‌ی کودتا به بازگرداندن کریمه به روسیه منجر شد. این نه به دلیل مداخله‌ی روسیه، بلکه به دلیل تمایل آشکار مردم این شبه‌جزیره برای بازگشت به روسیه اتفاق افتاد. سپس قیامی در دونباس رخ داد که کی‌یف به دلیل مقاومت نیروند مردم روس زبان آن، در سرکوب آن با شکست مواجه شد.

با این حال، اگرچه دونباس یک منطقه‌ی کاملاً روسی است که هرگز قبل از سال ۱۹۲۲ بخشی از اوکراین نبوده است، در میان نازی‌های اوکراین این قیام به عنوان یک تصرف ارضی و به عنوان یک احساس حقارت ملی تعبیر شد و در صدد انتقام برآمدند... پس از تلاش‌های ناموفق برای تصرف دونباس در بهار سال ۲۰۱۵، کی‌یف تصمیم گرفت خود را برای از بین بردن استقلال دونباس به صورت کامل آماده کند.

واقعیت این است که ارتش اوکراین در جریان به اصطلاح «اصلاحات» آغاز شده در سال ۱۹۹۱، به طور قابل توجهی آسیب دید و تا سال ۲۰۱۴ نیروی نظامی قدرتمندی نبود. تجهیزات نظامی آن از بین رفت. به دلیل حقوق‌های بسیار پایین، روحیه‌ی افسران و سربازان پایین بود. ارتش اوکراین نمی‌خواست و نمی‌توانست بجنگد. فقط گردان‌های نازی که توسط نیروهایی که در کودتای فوریه سال ۲۰۱۴ شرکت داشتند، متشکل شده بودند، در واقع قادر به جنگ بودند.

بنابراین، منابع مالی کشور از امور ارتقاء رفاه ملت به تقویت نیروهای مسلح انتقال یافت. بودجه‌ی نظامی اوکراین از ۱,۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۴ به ۸,۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۹ (۵,۹ در صد از تولید ناخالص داخلی این کشور) رسید. برای مقایسه، برای فرهنگ در سال ۲۰۲۱ تنها بودجه‌ی ۸۴ میلیون دلار اختصاص یافت. (۵,۰ در صد از تولید ناخالص داخلی). ایالات متحده به صورت ناموفقی ۲ در صد از تولید ناخالص داخلی متحدان ناتو را برای هزینه‌های نظامی طلب می‌کند. و اوکراین که به سرعت فقیر شده بود و سخت دنبال وام‌های صندوق بین‌المللی پول و اتحادیه‌ی اروپا بود، برای اهداف نظامی سه برابر بیشتر از کشورهای توسعه‌یافته‌ی غرب هزینه کرد.

حتی لازم نیست در باره‌ی تمرکز نیروها یا برنامه‌های عملیاتی طرح‌ریزی شده صحبت شود. همین ارقام هزینه‌های نظامی نشان می‌دهد که این کشور در حال آماده شدن برای یک جنگ بزرگ بود. بر کسی پوشیده نیست که اوکراین از نظر تصمیم‌گیری استراتژیک پس از سال ۲۰۱۴، نه توسط دولت این کشور، بلکه توسط دپارتمان وزارت امور خارجه‌ی ایالات متحده به نمایندگی

^{۶۰} <https://cprf.ru/2022/04/how-the-us-pushed-ukraine-into-the-war/>

سفارت آمریکا در کی‌یف اداره می‌شد. صدها مربی از ایالات متحده و سایر کشورهای ناتو در آموزش ارتش اوکراین شرکت کردند. اوکراین تحت نظارت ایالات متحده در حال آماده شدن برای جنگ بود.

بودجه‌ی هنگفتی صرف بازسازی تجهیزات نظامی شد. در طول جنگ علیه دونباس در سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۱۴، اوکراین از پشتیبانی جنگی هوایی استفاده نکرد، چراکه همه‌ی هواپیماهای جنگی آن نیاز به تعمیر داشتند. با این حال، در فوریه‌ی سال ۲۰۲۲ حدود ۱۵۰ فروند جنگنده، بمب افکن و هواپیمای تهاجمی در نیروی هوایی اوکراین وجود داشت. چنین افزایش و جمعیتی از نیروی هوایی، تنها می‌توانست به معنای تصمیم به تصرف دونباس باشد.

در همان زمان، استحکامات قدرتمندی در مرز دونباس و اوکراین ایجاد شد که قادر به مقاومت در برابر حملات تلافی‌جویانه‌ی توپخانه‌ی روسیه بود. شروع جنگ برای پایان فوریه - اوایل مارس سال ۲۰۲۲ برنامه‌ریزی شده بود. نکته‌ی قابل توجه این است که حقوق سربازان در پایان سال ۲۰۲۱ به اندازه‌ی ۳ برابر و از ۱۷۰ دلار به ۵۱۰ دلار افزایش یافت (!). دولت اوکراین به طور چشمگیری تعداد نیروهای مسلح خود را افزایش داد.

تا جایی که به آموزش روحی و روانی پرسنل نظامی مربوط می‌شود، اگرچه در سال ۲۰۱۴ پرسنل نیروهای مسلح اوکراین تمایلی به جنگیدن نداشتند، پس از ۸ سال شستشوی مغزی سنگین با یک روحیه‌ی خشن ملی‌گرایی افراطی و با روحیه‌ی روس‌هراسی هار، وضعیت تغییر کرد. بعلاوه، این روند فقط در ارتش بنا نهاده نشد.

کل جمعیت اوکراین قربانی شستشوی مغزی سنگینی شده‌اند. هنگامی که ما در روسیه درباره‌ی مردم برادر اوکراین صحبت می‌کردیم (و همچنان صحبت می‌کنیم)، رسانه‌های جمعی اصلی این کشور، تصویری از روسیه به عنوان دشمن ایجاد کرده بودند و عمداً تنفر مردم را نسبت به روس‌ها برانگیختند.

در ابتدا، فرصت تحصیل به زبان روسی در مدارس به میزان قابل توجهی کاهش یافت. بعداً کتاب‌های درسی در مورد تاریخ را به کودکان معرفی کردند که روس‌ها را دشمن و ساکنان دونباس را تجزیه‌طلب و تروریست نشان می‌دادند که اقدام به جنگ علیه آن‌ها عمل پسندیده‌ای است. چنین ایده‌هایی نه تنها در کتاب‌های درسی برای کودکان، بلکه در دستورالعمل‌های روش شناختی برای معلمان نیز وجود داشت.

بنابراین، عجیب نیست که حتی بر اساس برآوردهای نمایندگان کنگره‌ی آمریکا، اوکراین به مرکز نازیسم بین‌المللی تبدیل شده است. استهزاء وحشتناک زندانیان، شکنجه‌ی سربازان مجروح روسی، که حتی سازمان ملل نیز مجبور به پاسخگویی به آن شد، پیامد مستقیم «فرهنگ نفرت» است که سال‌هاست بر اوکراین تحمیل شده است. تاریخ اوکراین از مواضع آشکارا روس‌هراسی^{۶۱} و ضد کمونیستی بازنویسی شده است.

اولین مرحله از آماده‌شدن اوکراین برای جنگ تا پایان سال ۲۰۲۱ با موفقیت به پایان رسید. توانایی رزمی ارتش اوکراین احیا شده، تجهیزات نظامی تعمیر و مدرن شد، روحیه‌ی مردم بر اساس روسوفوبیا پرورش داده شد. نفرت از «تروریست‌ها» و «تجزیه‌طلبان» دونباس در ذهن نظامیان ایجاد شد. ارتش اوکراین و گردان‌های نازی به عنوان بخشی از وزارت امور داخلی، آماده‌ی جنگ بودند.

شکل‌گیری نازیسم در آلمان نیز به همین شیوه پیش رفت، ابتدا احساس حقارت ناشی از شکست در جنگ جهانی اول، ایده‌های انتقام‌گیری توسط هیتلر، و سپس کمک سرمایه‌ی انگلیسی-آمریکایی در احیای ماشین جنگی آلمان. این گونه بود که نازیسم

^{۶۱} Russophobia

هدف این رویکرد در حقیقت، هراساندن مردم از روس‌ها و تحریک و تشویق ضدیت و دشمنی با روس‌ها و روسیه و هر چیزی است که منتسب به آن است. بعد از آغاز جنگ دیدیم که این موضع به داخل اوکراین محدود نمی‌شود و اساساً ریشه در رویکرد امپریالیسم در سطح جهانی داشته و در اقداماتی چون تحریم درخت روسی، گربه‌ی روسی، آثار نویسنده‌ی روسی چون داستایفسکی و ... از سوی امپریالیسم رسانه‌ای نمود پیدا کرد. (م)

اوکراین پس از شکست‌هایی که در سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۵۳ در غرب اوکراین متحمل شد، شروع به احیا کرد. اما الان در سراسر کشور است.

با این وجود، حتی ارتش مدرن اوکراین نیز نتوانست به روسیه حمله کند. توازن قوا آشکارا به نفع کی‌یف نبود. بنابراین، ایالات متحده دو گزینه برای استفاده از اوکراین جدید و نظامی شده تحت حاکمیت نئونازی‌ها در برنامه قرار داده است. اولین مورد، تصرف دونباس و در صورت جفت و جور شدن موفقیت آمیز شرایط، اقدام به تهاجم به کریمه بود. گزینه‌ی دوم، تحریک مداخله‌ی مسلحانه‌ی روسیه بود.

به منظور تشویق مسکو به اتخاذ موضع فعال‌تر، مدام گزارش‌هایی از پایتخت‌های غربی به مسکو می‌رسید مبنی بر اینکه اروپا و آمریکا از ناپایداری اوکراین خسته شده‌اند و در آرزوی خلاص شدن از این درگیری طولانی مدت هستند. ایالات متحده شروع به اعلام این نکته کرد که در صورت ورود ارتش روسیه به اوکراین، هیچ گونه مداخله‌ی نظامی مستقیمی وجود نخواهد داشت.

همه‌ی این‌ها به شدت به نحوه‌ی برخورد آمریکا با عراق شباهت دارد. آن گونه که مشخص است، عراقی‌ها قبل از ورود به کویت (که عراق آن را سرزمین خود می‌دانست که به طور غیرقانونی توسط انگلیسی‌ها از آن جدا شده بود)، سعی کردند نظر ایالات متحده را جویا شوند. سفیر آمریکا در کویت از بی‌تفاوتی آمریکا نسبت به این موضوع خبر داد. اما به محض هجوم نیروهای عراقی به کویت، آمریکا فوراً یک ائتلاف نیرومند ضد عراقی ایجاد کرد و دستور خروج نیروها از کویت را صادر و محاصره‌ی اقتصادی عراق را سازماندهی کرد که منجر به حمله‌ی آمریکا به عراق و قتل صدام حسین شد.

روسیه فهمید که قرار گرفتن اوکراین تحت فرمان ایالات متحده خطری بسیار واقعی ایجاد می‌کند. در دسامبر سال ۲۰۲۱، مسکو درخواستی را به ناتو در مورد انجام اقداماتی برای تضمین منافع مشروع روسیه ارائه کرد. غرب با اطلاع از اینکه مقدمات حمله به دونباس به صورت کامل در حال انجام است، با تکبیر این خواسته‌ها را نادیده گرفت. آماده‌ترین واحدهای رزمی ارتش اوکراین با ۱۵۰ هزار نفر در مرز دونباس متمرکز شده بودند. آن‌ها می‌توانستند مقاومت میلیشای مردمی دونباس را در عرض ۲ تا ۳ روز با نابودی کامل دونتسک درهم بشکنند و خون بسیاری از مدافعان جمهوری خلق دونتسک را بریزند. روسیه برای جلوگیری از شدیدترین پیامدهای سیاسی و برای مسائل بشردوستانه، مجبور به مداخله شد.

اکنون فریادهای وحشیانه‌ای از غرب درباره‌ی به قول خود شان «امپریالیسم» روسیه می‌آید. با این حال، تقصیر آنچه اکنون در اوکراین در حال اتفاق افتادن است، به صورت کامل با ایالات متحده و متحدانش است که از مردم برادر اوکراین به عنوان سلاحی در نقشه‌های بدخواهانه‌ی خود برای حفظ سلطه بر جهان استفاده کرده‌اند.

فتنه‌انگیزی فاجعه‌بار نازی‌های باندر، نیازمند تحقیق است.^{۶۲}

۵ آوریل ۲۰۲۲

گنادی زیوگائف

رئیس کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه

برگردان: مسعود امیدی

یک تشنج واقعی در غرب در مورد «جنایت‌های» ادعایی آن‌ها از سوی ارتش روسیه در شهر بوچا واقع در نزدیکی کی‌یف آغاز شده است. به گفته‌ی آن‌ها به محض خروج ارتش ما (روسیه) از منطقه، اجساد قربانیان این «جنایت‌ها» پیدا شدند.

فدراسیون روسیه ضرورت تشکیل جلسه‌ی فوری شورای امنیت سازمان ملل متحد را به منظور درخواست از اوکراین برای ارائه‌ی مدارک و شواهد این اتهامات اعلام کرده است. وزارت دفاع فدراسیون روسیه پیش از این رسماً این اتهامات را رد و اعلام کرده است که حتی یک غیرنظامی در جریان استقرار تشکیلات نظامی روسیه در این شهر مجروح نشده است. این تصاویر افراد به اصطلاح «به‌قتل رسیده»، با گذشت چهار روز پس از ورود نیروهای اوکراینی به آنجا منتشر شد. حقایق فراوان دیگری نیز در دسترس است که ماهیت صحنه‌سازی شده‌ی این فتنه‌انگیزی را تأیید می‌کنند.

همان‌گونه که می‌دانید هدف کاهش حداکثری تلفات غیرنظامیان و همچنین کاهش تخریب زیرساخت‌های غیرنظامی، طرحی کلی بوده است که از سوی رهبری سیاسی و نظامی روسیه دنبال شده است. و به طور کلی ارتش روسیه / شوروی با قتل عام غیرنظامیان بیگانه است.

حتی پس از حمله به قلمروی آلمان نازی در ۱۹۴۵-۱۹۴۴ پس از جنایات وحشتناک مرتکب شده از سوی فاشیست‌ها در اتحاد جماهیر شوروی، به نیروهای ارتش سرخ دستور اکید داده شده بود تا از انتقام از مردم غیرنظامی اجتناب شود. و این دستور با جدیت به اجرا گذاشته شد.

در مقابل، نیروهای مسلح ایالات متحده و سایر کشورهای ناتو به دلیل اقدامات انتقام‌جویانه‌ی وحشتناک، مشهور شده‌اند. به روشنی هیروشیما و ناگازاکی را به خاطر داریم، شهرهای آرامی که ایالات متحده با استفاده از سلاح‌های هسته‌ای صدها هزار ژاپنی را در آن‌ها نابود کرد. ردِ خونینی، از کره تا ویتنام، یوگسلاوی، عراق، سوریه و لیبی به‌عنوان بخشی از کشورهایی که آمریکایی‌ها شخصاً در قتل عام در آن‌ها مجرم بوده‌اند یا آن‌ها را به دست مزدوران محلی خود مرتکب شده‌اند، دنبال آمریکایی‌ها بوده است.

فتنه‌انگیزی‌های خونین همچون برند امپریالیسم ایالات متحده در انتظار است. فقط کافی است «واقعه‌ی راجاک» در کوزوو را به یادآوریم، زمانی که ۳۴ تروریست ستیزه‌جوی کشته شده‌ی به اصطلاح ارتش آزادی‌بخش کوزوو^{۶۳} (KLA) به عنوان غیرنظامیان کشته شده از سوی ارتش یوگسلاوی معرفی شدند. بعداً کارشناسان مستقل فنلاندی این گزارش را رد کردند. اما کار قبلاً انجام شده بود^{۶۴}. واقعه‌ی راجاک را به توجیهی برای مداخله‌ی ناتو علیه یوگسلاوی تبدیل کردند. طی ۷۸ روز بمباران بی‌رحمانه‌ی شهرهای آرام، هزاران نفر کشته یا مجروح شدند و بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار خسارت به بارآمد.

^{۶۲} <https://cprf.ru/2022/04/the-heinous-provocation-of-bandera-nazis-requires-investigation/>

^{۶۳} Kosovo Liberation Army (KLA)

^{۶۴} یعنی انتشار این خبر جعلی (در کنار موارد مشابه دیگر)، از سوی رسانه‌های امپریالیستی، تأثیر روانی مخرب خود را برای توجیه اقدام تجاوزکارانه به یوگسلاوی با هدف تجزیه‌ی این کشور گذاشته بود. (م)

کاملاً واضح است که اظهارات پیرامون «جنایت» ارتش روسیه که به عنوان دلیلی برای حمایت از نئونازی‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد، بخشی از جنگ اطلاعاتی ایالات متحده و متحدانش علیه روسیه است. حاکمان کنونی طرفدار ناتو در اوکراین، از ماهیتی فتنه‌انگیزتر از این برخوردارند. تمام جهان با وحشت، ناظر نئونازی‌هایی در اوکراین است که از غیرنظامیان به عنوان سپر انسانی استفاده می‌کنند.

گرفتن تعدادی اسیر از تروریست‌ها (توسط ارتش روسیه)، همواره به عنوان جنایتی وحشتناک از سوی غرب معرفی می‌شود. در همین حال، ساکنان ده‌ها شهر و شهرک در اوکراین به گروگان گرفته شده‌اند که نازی‌های محلی به آن‌ها اجازه‌ی خروج از مناطق درگیری را نمی‌دهند و نه تنها مقامات رسمی اوکراین برای ایجاد کریدورهای بشردوستانه همکاری نمی‌کنند، بلکه به هر روش ممکن، مانع خروج شهروندان از شهرک‌ها در مناطق جنگی می‌شوند.

در این راستا قبل از هر چیز باید به فاجعه‌ی ماریوپل اشاره کرد که در آن شبه‌نظامیان هنگ نازی «آزوف» در ساختمان‌های چند طبقه مواضع تیراندازی ایجاد کرده‌اند و همان‌گونه که اشاره شد، ساکنان این خانه‌ها را از خروج از شهر منع کرده‌اند. این تنها یک نمونه، اما وحشتناک‌ترین نمونه از نسل‌کشی عمدی است که غرب «متمدن» چشمان خود را بر روی آن می‌بندد.

حزب کمونیست به شدت فتنه‌انگیزی مشترک فاجعه‌بار سیاستمداران اوکراینی و غربی را محکوم می‌کند و خواستار یک تحقیق جامع و موشکافانه، نه بر مبنای اخبار جعلی و صحنه‌سازی‌ها، بلکه پیرامون جنایات واقعی بی‌شمار نازی‌های باندرا، از جمله شکنجه وحشیانه نظامیان روسیه است.

پیام حزب کمونیست فدراسیون روسیه به حزب کمونیست یونان

به کمیته ی مرکزی حزب کمونیست یونان^{۶۵}

۸ آوریل ۲۰۲۲

برگردان: مسعود امیدی

رفقای عزیز!

کمیته ی مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه همبستگی و حمایت خود را با حزب کمونیست و سازمان جوانان کمونیست یونان اعلام کرده و اقدامات خشونت آمیز پلیس علیه شرکت کنندگان در تظاهرات مورخ ۶ آوریل سال جاری را به شدت محکوم می کند.

حزب کمونیست فدراسیون روسیه بازداشت همراه با وارد کردن صدمات فیزیکی شدید به تظاهرکنندگان صلح جوی حزب کمونیست یونان را که با شعارهای میهن پرستانه علیه دخالت این کشور در طرح های ناتو برای جنگ تمام عیار با روسیه در خاک اوکراین سر می دهند، کاملاً غیرقابل قبول و شرم آور می داند.

ما خواستار پایان فوری تعقیب معترضان بازداشت شده و رفع تمامی اتهامات غیرقابل اثبات علیه آنها هستیم.

شرم بر مقامات حاکم یونان که در حال پایمال کردن همه ی حقوق و آزادی های دموکراتیک مردم هستند!

با همبستگی رفیقانه

هیأت رئیسه ی حزب کمونیست فدراسیون روسیه

^{۶۵} <https://cprf.ru/2022/04/to-the-central-committee-of-the-communist-party-of-greece-2/>

آیا جهان از جنگ ناتو علیه روسیه حمایت می‌کند؟^{۶۶}

۱۱ آوریل ۲۰۲۲

نویسنده: دکتر ویاجسلاو تتکین

برگردان: مسعود امید

مطبوعات غرب به صورت فعال این ایده را به جامعه‌ی بین‌المللی تحمیل می‌کنند که گویا تمام جهان از اقدامات سختگیرانه علیه روسیه در رابطه با عملیات نظامی این کشور در اوکراین حمایت می‌کند. این تعجب‌آور هم نیست. شرکت‌های تلویزیونی و روزنامه‌های بزرگ آمریکایی و اروپایی مدت‌هاست که به حربه‌هایی برای جنگ اطلاعاتی ایالات متحده و اتحادیه‌ی اروپا، علیه رقبای ژئوپالیتیکی آن‌ها تبدیل شده‌اند، درست مانند ناوهای هواپیمابر و تفنگداران دریایی. «رسانه‌های جهانی» سلاحی ارزان‌تر، اما نه با قدرت تخریب کمتر از ناوهای هواپیمابر است. بنابراین هیچ اعتمادی نمی‌توان به این «طرفداران متعصب ارزش‌های دموکراتیک» داشت. به‌ویژه، پس از سروصدای جعلی‌ای که حریصانه از سوی شماری از نشریات غرب در باره‌ی «قتل عام بوچا» بلند شد.

اما در مورد موضع واقعی جامعه‌ی جهانی: رأی‌گیری در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در مورد قطعنامه‌ای که روسیه را به دلیل اقداماتش در اوکراین محکوم می‌کند، تصویری هرچند ناقص، از توازن نیروها به دست می‌دهد. نتیجه‌ی رأی‌گیری بدین شرح است: ۱۴۱ کشور موافق، ۵ کشور مخالف، ۳۵ کشور ممتنع. ۱۵ کشور رأی ندادند. به طور کلی، ۵۵ عضو سازمان ملل متحد، به هر شکل از این قطعنامه حمایت نکردند. یعنی اینکه حداقل هیچ محکومیت جهانی‌ای وجود ندارد. در واقع، آمریکایی‌ها – نویسندگان قطعنامه – شوکه شدند. آنها انتظار نداشتند که بیش از یک چهارم اعضای سازمان ملل متحد از حمایت از آن‌ها خودداری کنند.

برای ارزیابی نتایج رأی‌گیری، نه تنها از علم حساب، بلکه از فیزیک نیز باید استفاده کرد، تا نه تنها تعداد کشورها، بلکه وزن آن‌ها در امور جهانی را نیز به حساب آوریم. و در اینجا تصویر بسیار متفاوت است. برای شروع باید گفت که این قطعنامه از سوی چین (۱۴ میلیارد نفر) و هند (۱٫۴ میلیارد نفر) – دو کشور بزرگ از نظر جمعیت – و اقتصادهای اول و سوم جهان از نظر تولید ناخالص داخلی حمایت نشد. پاکستان با (۲۳۰ میلیون)، بنگلادش (۱۸۰ میلیون)، و البته خود روسیه (۱۴۹ میلیون)، اتیوپی (۱۱۸ میلیون)، ویتنام (۹۸ میلیون) و ایران (۸۷ میلیون) نفر جمعیت نیز در این اقدام مخاطره‌آمیز مشارکت نکردند.

ناخوشایندترین غافلگیری برای آمریکا و متحدانش، موضع آفریقا بود. از ۵۵ کشوری که از قطعنامه‌ی ضد روسیه حمایت نکردند، ۲۶ کشور آفریقایی بودند. این‌ها عبارتند از الجزایر، آنگولا، برونودی، زیمبابوه، ماداگاسکار، مالی، موزامبیک، نامیبیا، جمهوری کنگو، سنگال، سودان، تانزانیا، اوگاندا، جمهوری آفریقای مرکزی، گینه‌ی استوایی، آفریقای جنوبی، سودان جنوبی، بورکینافاسو، گینه، گینه بیسائو، کامرون، مراکش، توگو، اسواتینی، اتیوپی.^{۶۷}

آن‌ها در آفریقا به خوبی به یاد دارند که چگونه قدرت‌های استعماری اروپایی آن‌ها را برای چندین دهه غارت کردند. از این رو آن‌ها اتحاد نامقدس آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا را «مدافع واقعی ارزش‌های متمدنانه» نمی‌دانند. در حالی که روسیه (اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) به دهه‌ها حمایت از رهایی این قاره مشهور است. بنابراین، حتی نمایندگان آن دسته از کشورهای آفریقایی که به قطعنامه‌ی ضد روسیه رأی دادند، در خلوت اعتراف کردند که این کار را تنها تحت فشار شدید اقتصادی و سیاسی ایالات متحده، بریتانیا و فرانسه انجام دادند. تنها غنا، کنیا، ساحل عاج و نیجریه رسماً اقدامات روسیه را محکوم کرده‌اند، که اصلاً هم زیاد نیست.

نزدیکترین همسایگان روسیه شامل قزاقستان، تاجیکستان، ترکمنستان، ارمنستان، ازبکستان و مغولستان به این قطعنامه رأی ندادند. در آمریکای لاتین، ونزوئلا، کوبا، نیکاراگوئه، بولیوی و السالوادور از آن حمایت نکردند. به هر حال، بسیاری از کشورهای

^{۶۶} <https://cprf.ru/2022/04/whether-the-world-supports-nato-war-against-russia/>

^{۶۷} ظاهراً نام یکی از کشورها از قلم افتاده است. (م)

بزرگ مانند برزیل، مکزیک، ترکیه و مصر هم که به قطعنامه‌ی سیاسی سازمان ملل رای دادند، از اعمال تحریم‌های اقتصادی علیه روسیه خودداری کردند. پس کجاست این احساسات ضد روسی در کل جهان؟!

در همین حال، تنها ۹۱ کشور به قطعنامه‌ی دیگر سازمان ملل در مورد حذف موقت روسیه از شورای حقوق بشر رای دادند. ۸۴ کشور مخالف یا ممتنع بودند. یعنی اینکه موضع نیروهای ضد روسیه در این مورد حتی کمتر قانع کننده بود. به طور کلی، طبق نظر مجله‌ی بریتانیایی اکونومیست، که دشوار بتوان به سمپاتی آن به روسیه مظنون شد، بیش از ۶۰ درصد از جمعیت جهان در کشورهای دوست یا بی طرف نسبت به روسیه زندگی می کنند.

در واقع، تنها ۴۸ کشور آشکارا غیردوست هستند. این‌ها «پنج کشور بزرگ» جهان آنگلو ساکسون هستند که خود را ارباب واقعی سیاره می دانند: ایالات متحده‌ی آمریکا، بریتانیا، استرالیا، کانادا و نیوزلند. سپس ۲۷ کشور عضو اتحادیه‌ی اروپا به اضافه‌ی ۱۰ کشور اروپایی غیر اتحادیه‌ی اروپا هستند. به هر حال قضاوت این است که همه‌ی آن‌ها که به تحریم علیه روسیه و علیه منافع خود کشانیده می شوند، فقط دست نشاندگی‌های ایالات متحده و متحدانش هستند. و نکته جالب توجه این است که در منطقه‌ی بسیار بزرگ اقیانوس آرام فقط ۵ کشور با روسیه غیر دوست هستند که عبارتند از: ژاپن، کره جنوبی (با پایگاه‌های نظامی ایالات متحده)، تایوان، سنگاپور و میکرونزی.

اما حتی در اروپا هم وحدت کامل وجود ندارد. صربستان و مجارستان از پیوستن به تحریم‌ها خودداری کردند. بلغارستان و مجارستان اجازه نداده‌اند که تسلیحات ارسال شده به اوکراین از سرزمین‌هایشان عبور کند. اتحادیه‌های کارگری تعدادی از کشورها از ارسال سلاح به مناطق جنگی جلوگیری کرده‌اند. به ویژه، کارگران راه آهن یونان از حمل سلاح به اوکراین خودداری کردند. کارگران فرودگاه در ایتالیا که متوجه شدند به جای کمک‌های بشردوستانه، تسلیحات در حال ارسال (به اوکراین) است، از بارگیری آن‌ها خودداری کردند.

در برخی موارد، عدم تمایل به حمایت از ایالات متحده و متحدانش کمتر علنی است، اما مؤثرتر است. رهبران عربستان سعودی و عراق، کشورهایی که ظاهراً ارتباط نزدیکی با ایالات متحده دارند، در مورد افزایش حجم تولید نفت کاهش یافته به دلیل تلاش برای تحریم روسیه، حتی با جو بایدن صحبت نکردند.

رفتار شرکت‌های غربی، موضوع جداگانه ایست. در تئوری، یک تحریم کامل علیه روسیه اعلام شده است. با این حال، تمایل این شرکت‌ها به حفظ سود خود در بازار عظیم و دارای قابلیت پرداخت روسیه، بیشتر از وفاداری به دولت‌هایشان است. کوکاکولا، ریتز اسپورت، دانون، سامسونگ، فیلیپس، لاکوستا، بنتون، اشان، لروآ مرلن، گلوبوس، مترو، برگر کینگ، کی اف سی، میتسوبیشی، کولگیت پالمویل، پروکتور اند گمبل و آسترازنیک تنها برخی از شرکت‌هایی هستند که به کار در روسیه ادامه می دهند. بسیاری از شرکت‌ها ضمن اعلام خروج خود، به جایی نمی روند و تنها تعلیق فعالیت‌ها یا سرمایه گذاری‌های جدید را اعلام می کنند.

مردم اروپا حتی سختگیرتر هستند. تقریباً در تمام کشورهای اتحادیه‌ی اروپا تظاهرات قدرتمندی در اعتراض به وخامت شدید زندگی به دلیل افزایش قیمت گاز و بنزین برپاست. و این افزایش، با کاهش عرضه‌ی نفت و گاز روسیه در نتیجه‌ی تحریم‌ها مرتبط است. مردم معمولی اروپا به احساسات رئیس جمهور زلنسکی اهمیت نمی دهند. آن‌ها تشخیص می دهند که علت اصلی مشکلاتشان، بازی دولت‌هایشان در طرفداری از رژیم نئونازی در اوکراین است.

شهروندان پیشروتر می دانند که این در واقع یک بازی کثیف ایالات متحده علیه اروپاست. هدف این است که صنایع اروپایی را از منبع قابل اعتماد انرژی روسیه محروم کرده و آن‌ها را مجبور به خرید گاز مایع گران قیمت از آمریکا کنند و بدین وسیله، توانایی رقابتی اقتصاد اروپا را کاهش دهند و سرمایه گذاری‌ها را دوباره به سمت ایالات متحده هدایت کنند. افراد باهوش می دانند که در واقع، این ضربه آنقدر که به اروپا وارد می شود، به روسیه وارد نمی شود.

ضمناً، نه تنها این ارزیابی مهم است که چه کسانی در اقدامات ضد روسی شرکت نمی کنند، بلکه همچنین مهم است که مشخص می شود چه کسانی از دولت نئونازی در اوکراین حمایت می کنند. در واقع این همان ائتلاف کشورهای اروپایی است که در سال ۱۹۴۱ به عنوان بخشی از ورماخت (ارتش) هیتلر، به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تجاوز کردند یا تسلیحات فاشیست‌ها را تأمین کردند. سربازان و لژیون‌های اس اس از فرانسه، اسپانیا، ایتالیا، هلند، بلژیک، کرواسی، دانمارک، نروژ، لهستان، اسلواکی، رومانی، استونی و لتونی (و همچنین لشکر باندرا «Galicia» از اوکراین غربی) علیه اتحاد جماهیر شوروی جنگیدند. ۲۵ درصد از خودروهای زرهی و سلاح‌های ارتش فاشیست در جمهوری چک تولید می شد. بنابراین دقیقاً همان‌هایی که از نازی‌ها در آلمان هیتلری حمایت کردند، امروز به نئونازی‌های اوکراین کمک می کنند.

حتی بریتانیا و ایالات متحده که در سال ۱۹۴۱ در کنار ائتلاف ضد هیتلر بودند، در دهه‌ی ۱۹۳۰ پول زیادی را برای احیای ماشین نظامی آلمان سرمایه‌گذاری کردند که سپس مانند هیولایی غلتان سرتاسر اروپا را درنوردید. قبل از جنگ احزاب قدرتمند نازی در انگلستان و ایالات متحده وجود داشتند. چرچیل تنها سیاستمدار بزرگ بریتانیایی بود که در مورد خطر نازیسم در آلمان هشدار داد. و جوزف کندی، سفیر ایالات متحده در بریتانیا (و پدر رئیس جمهور جان اف کندی) در سال ۱۹۴۰ به دلیل جانبداری از هیتلر فراخوانده شد.

به هر حال، یادآوری تلاش ناموفق دیگری برای تحریم کامل روسیه به غرب مفید خواهد بود. همان‌طور که همه می‌دانند، ناپلئون در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ در اروپا جنگ‌های فاتحانه‌ای به راه انداخت و در سال ۱۸۱۲ و در درجه‌ی اول برای اطمینان از محاصره‌ی قاره‌ای بریتانیا، دشمن اصلی فرانسه، به روسیه حمله کرد. از «تحریم‌های» آن زمان فرانسه علیه بریتانیا چیزی حاصل نشد و جاه‌طلبی‌های ناپلئون برای تسلط بر جهان با سرنگونی او به پایان رسید. اگر روسیه را به جای انگلیس و جو بایدن را به جای ناپلئون قرار دهید، شاهد تکرار وقایع ۲۰۰ سال پیش خواهید بود. فقط اینکه اکنون تلاش برای تحریم روسیه، شانس موفقیت بسیار کمتری نسبت به تحریم‌های ناپلئون علیه بریتانیا دارد. و اینکه آقای بایدن هم به هیچ وجه شباهتی به ناپلئون ندارد. بسیاری از افراد، حوادث در اوکراین و پیرامون آن را به عنوان جنگ ناتو علیه روسیه می‌بینند. بنابراین، افراد کمتر و کمتری وجود دارند که مایل به همسویی با آمریکا در جاه‌طلبی‌های ژئوپالیتیکی آن باشند. و جهان تغییر کرده است. کارگاه امروز دنیا، نه انگلیس یا آمریکا، بلکه چین و سایر کشورهای آسیایی هستند. بیشتر کشورها بر اساس منافع ملی خود فکر می‌کنند، نه منافع واشنگتن. بنابراین تلاش برای تحریم - محاصره‌ی روسیه از ابتدا محکوم به شکست است. دیگر زمان آن فرا رسیده است که ایالات متحده و بریتانیا حکومت استعماری سابق خود بر جهان را فراموش کنند. در غیر این صورت ممکن است با شروع بازی کثیف خود در مقابل روسیه و اروپا، بسیار بیشتر از آنچه که امیدوارند به دست آورند، از دست بدهند.